



اخباریت

زیر ذره بین درایت

جلد دوم

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۲۹)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمدهادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: اخباریت زیر ذره بین درایت ج ۱/ محمدهادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری	: ۴۵۶ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۲۹.
شابک	: دوره: ۳-۰-۰۰-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸ جلد ۲: ۷-۰۲-۱۷۳۶-۹۷۸-۶۲۲
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: اخباریت- نقد
موضوع	: اصولیت و اخباریت
رده بندی کنگره	: BP۲۵۴/۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۶۵۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۱۹۶۴۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

اخباریت زیر ذره بین درایت مجلد دوم

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ اول: بهار ۱۴۰۵

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک دوره: ۳-۰-۰۰-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸ جلد ۲: ۷-۰۲-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹-

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا ﷺ، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰-۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-

آن چه در این کتاب می خوانید:

✓ **نقد اخباریت، اولویت نخستین حرکت تدافعی**

✓ **اخباریت، ظالمانه ترین نظریات**

✓ **ظلم به حقیقت با حذف تخصص دینی**

✓ **ظلم به فرهنگ منابع اسلامی**

✓ **یاری به راهزنان کاروان ایتمام آل محمد علیهم السلام**

✓ **ظلم به دانشمندان دینی**

✓ **ظلم به ائمه علیهم السلام**

✓ **هلاکت اخباریت در گرداب**

✓ **هلاکت اخباریت در گرداب اصطلاحات (جاهلانها)**

✓ **هلاک اخباریت در گرداب «سادپنداری دین»**

✓ **هلاکت اخباریت در گرداب همصدایی با مخالفین**

فهرست

چکیده.....	۱۵
نقد اخباریت، اولویت نخستین حرکت تدافعی.....	۱۷
چشم انداز.....	۲۲
مرحله ی ۱: چشم ها را باز کنیم!.....	۲۳
نطفه انحراف (از توقیفیت دین تا نصزدگی).....	۲۳
انحراف تکامل یافته (حذف خرد در پوشش وحی).....	۲۴
توضیح حذف عقل با پوشش نص گرایی.....	۳۰
اساس و بنیاد نص گرایی.....	۳۱
حاصل نصزدگی (محرومیت از وحی).....	۳۲
نسخه های مختلف نصزدگی (نصزدگی سنی و شیعی و...).....	۳۳
نسخه شیعی نصزدگی (اخباریت).....	۳۴
تجزیه و تحلیل نظریه نصزدگی و اخباری گری.....	۴۱
گام ۱: توقیفیت دین (لزوم تفکیک مأخذیت وحی از...).....	۴۲
گام ۲: دایره مداخلیل و حیانی.....	۴۴

- گام ۳: تنوع مآخذ و حیانی (توهم محدودیت وحی به منابع لفظی)..... ۴۶
- گام ۴: جدایی علم و شک در مآخذ ثانویه ۴۷
- گام ۵: ضوابط مجعول سنیان ۴۸
- گام ۶: منبعیت خرد..... ۴۹
- گام ۷: حذف خرد از ساختار دین ۵۰
- گام ۸: نابودی دستگاه وحی با موضوعیت الفاظ حدیث ۵۰
- مرحله ۲: شناسایی شگردهای کاربردی مهاجمین ۵۱**
- شگرد ۱: الفا سیطره علمی و ایجاد رعب روانی ۵۲
- شگرد ۲: سوء استفاده از حدیث با یقین قلبی ۵۲
- شگرد ۳: اشراب شک و گمان در منطق مقابل ۵۴
- شگرد ۴: سوء استفاده از تردیدهای ناشی از قصور ۵۵
- شگرد ۵: سوء استفاده از تواضع منصفانه ۵۷
- شگرد ۶: اشراب مدعا به عنوان مشترکات ۶۱
- شگرد ۷: فرار از بحثهای بنیادین با توجیه مشترکات مبهم ۶۲
- شگرد ۸: فرار از درک بحثهای بنیادین ۶۲
- شگرد ۹: آغاز تهاجم از فروع با رها کردن اصول ۶۳
- شگرد ۱۰: طرح فروعات برای ناآشنایان ۶۴
- شگرد ۱۱: مسلسل چراهای عوامانه ۶۵
- شگرد ۱۲: مجال ندادن به کثرت القائات طرف مقابل ۷۰
- شگرد ۱۳: فعالیت در کوچه و بازار ۷۰
- شگرد ۱۴: متشابه جلوه دادن احادیث مخالف ۷۴

- شگرد ۱۵: نقل گزینشی حدیث ۷۵
- شگرد ۱۶: نقل فلهای احادیث ۷۵
- شگرد ۱۷: توجیه با ادله جانبی ۷۶
- شگرد ۱۸: درخواست جواب کلی برای خوراک عوام ۷۶
- شگرد ۱۹: تکرار محدثیت ائمه علیهم السلام و اصحاب ۷۷
- شگرد ۲۰: اسقاط اشخاص برای فرار از نقض ۷۷
- شگرد ۲۱: نفی بی دلیل ۷۸
- شگرد ۲۲: تأویل ۷۸
- شگرد ۲۳: فرار از مباحث لغوی ۷۸
- شگرد ۲۴: فرار از لوازم نظریات ۷۸
- شگرد ۲۵: توجیه تحریف بحث ۷۹
- شگرد ۲۶: توجیه لجاجت با بی نتیجه بودن ۷۹
- شگرد ۲۷: ساختن شخصیت‌های کاذب ۷۹
- شگرد ۲۸: تظاهر شدید به اخلاقیات ۸۱
- شگرد ۲۹: تظاهر به آداب اسلامی و اطلاعات حدیثی ۸۱
- شگرد ۳۰: القاء تقابل میان مجتهدین و ائمه علیهم السلام ۸۲
- شگرد ۳۱: کاشت کینه و خرابی پل‌ها ۸۳
- شگرد ۳۲: مظلوم‌نمایی ۸۷
- شگرد ۳۳: تهمت و افتراء ۸۸
- شگرد ۳۴: ستم‌های ناجوانمردانه ۸۹
- شگرد ۳۵: ارعاب با طرح مباحله ۹۲

شگرد ۳۶: ارباب با طرح مناظره	۹۳
شگرد ۳۷: استتار شیطانی! (تقیه دروغین ۱)	۹۸
شگرد ۳۸: «بزن و در رو!» (تقیه دروغین ۲)	۹۹
شگرد ۳۹: سایر توجیهات ادله مقابل	۱۰۲
مرحله ۳: شناسایی خطر و اولویت آن	۱۰۳
الف. ویژگی های خطر	۱۰۳
۱. تهاجم ساختاری	۱۰۳
۲. نفوذ منطق شبهه افکنان	۱۰۶
۲/۱. تقدس منطق یا منطق عوام پسندانه	۱۰۶
۲/۲. سهولت تخریب و گسترده گی دامنه آن	۱۰۷
۲/۳. اسلحه ی عمومی	۱۰۹
۲/۴. تهاجم بدون مرز	۱۱۰
۲/۵. دفاع دشوار	۱۱۰
۳. داخلی بودن کانون تهاجم	۱۱۱
۴. امکان نفوذ بیگانگان	۱۱۲
۵. اشتراک نتیجه با دیدگاه های متضاد	۱۱۳
۶. مردم قربانیان فله ای	۱۱۶
ب. اولویت شناسی	۱۱۶
مرحله ۴: آستین ها را بالا بزنیم!	۱۱۹
الف. شفاف سازی هدف	۱۱۹

۱. اصطلاحات نص‌گرایی و اخباریت ۱۲۰
۲. روش اصولی، انتخاب سوم از میان فلسفه و اخباریت ۱۲۱
۳. اندیشه محوری و نه شخصیت محوری ۱۲۵
۴. طبقه بندی شخصیتها یا عملکردها؟ ۱۲۷
۵. مشترکات اخباریت با سنیان ۱۲۸
- ب. شفاف سازی چگونگی دفاع ۱۲۹
- شیوه ی ۱: براهین موجود در کتب اصولیون ۱۲۹
- شیوه ی ۲: ابطال به نقض ۱۳۰
- شیوه ی ۳: حرکت تفاهمی بر مبنای مشترکات ۱۳۰
- شیوه ی ۴: حرکت الزامی بر مبنای نص‌گرایی ۱۳۴
- ج. شفاف سازی طبقه بندی ۱۳۶
- ضرورت طبقه بندی ۱۳۶
- شناسایی و تفکیک تهاجم اخباریت ۱۳۷
- د. شفاف سازی ادبیات ۱۴۰
- مرحله ی ۵: شناسایی سرمایه گذاری بایسته ۱۴۳**
- سرمایه گذاری علمی: از کجا باید آغاز کرد؟ ۱۴۴
- شیوه ها و مدیریتهای علمی ۱۴۵
- تأکید بر «نظریه»، «نسخه شیعی نص‌زدگی» و ۱۴۶
- تصریح بر یقین قطعی به شیوه و حجج ۱۴۶
- تفکیک ایمان از مستند ایمان ۱۴۷
- کالبد شکافی کانون اختلاف اصولی و اخباری ۱۴۸

شیوه‌های متفاوت دفع تهاجم اخباریت	۱۵۲
تعیین دقیق و کامل چهار چوب بحث و بستن آن	۱۵۵
تصریح دقیق به محدوده مشترکات واقعی	۱۵۶
توجه به اختلاف اصطلاحات	۱۵۹
تفکیک بحث لغوی و اصطلاحی	۱۶۰
تأسیس و استحکام مبانی بنیادین	۱۶۱
تکیه بر کیفیت منتج	۱۶۱
ایستادن بر سر تک تک مسائل	۱۶۲
رسیدگی گام به گام به مستندات	۱۶۳
بحث تراکتوری	۱۶۳
تعیین ضابطه محکم و متشابه	۱۶۴
مجال ندادن به ادله‌ی مخدوشه نزد طرف	۱۶۴
نشان دادن عملی نادانی عوام	۱۶۶
تذکر مداوم به نشان دادن حقیقت و نه کشف حقیقت	۱۶۷
پرهیز از تردیدهای ناشی از قصور	۱۶۷
پرهیز از تردیدهای ناشی از خوف خداوند	۱۶۹
پرهیز از تردیدهای ناشی از تواضع و انصاف	۱۷۰
تکیه بر اعتراف نسبت به مطالب روشن شده	۱۷۱
اعتراف گیری در اشتباهات و عمده‌ها	۱۷۱
تأکید بر استمرار نامحدود بحث	۱۷۲

تعمیم یا حذف قطعیت صریح نقش افراد	۱۷۳
محتوای علمی	۱۷۴
مرحله ۱: تجزیه و تحلیل روایی مباحث بنیادین	۱۷۴
مرحله ۲: بررسی ارکان اخباری گری	۱۷۶
مرحله ۳: اشکالات ویژه	۱۷۷
حاصل سرمایه گذاری عملی	۱۷۷
سرمایه گذاری عملی	۱۸۰
چند توضیح و پوزش	۱۸۲
اخباریت، ظالمانه ترین نظریات	۱۸۵
ابعاد گوناگون ظلم	۱۹۰
۱- ظلم به حقیقت با حذف تخصص دینی	۱۹۳
۲- ظلم به فرهنگ اسلامی	۲۱۱
۲,۱. بر باد دادن منابع فرهنگ اسلام	۲۱۱
۲,۲. بر باد دادن آبرو و حیثیت اسلام	۲۱۴
۳- ظلم به امت	۲۲۱
۳,۱- موقعیت مرز نشینان و مرزبانان شیعه	۲۲۱
۳,۲. یاری به راهزنان کاروان ایتام آل محمد علیه السلام	۲۴۶
۳,۳. جاهل پروری و افول علمی	۲۴۷
۴- ظلم به دانشمندان دینی	۲۴۹

۴,۱. توسل به تهمت	۲۵۰
۴,۲. شیوه‌های ناجوانمردانه	۲۵۲
۴,۳. عامیانه کردن مباحث علمی	۲۵۲
۴,۴. سیاست «قرائت معکوس» علیه فقها	۲۵۳
۵- ظلم به خود	۲۵۷
۵,۱. بطلان عمل	۲۵۸
۵,۲. استیکال (نان خوردن با نام ائمه علیهم‌السلام)	۲۷۰
۶- ظلم به ائمه علیهم‌السلام	۲۷۶
۶,۱. انکار ولایت تشریعی:	۲۷۹
۶,۲. انکار استنباط:	۲۸۱
۶,۳. انکار منابع عملی ائمه علیهم‌السلام :	۲۸۲
۶,۴. انکار محدث بودن (به فتح) ائمه علیهم‌السلام :	۲۸۵
تجزیه‌ی و تحلیل انحراف	۲۹۱
از ظلم پرهیزیم	۲۹۵
بیندیشیم شاید عبرتی!	۲۹۷
هلاکت اخباریت در گرداب	۳۰۳
انواع گردابها	۳۰۵
هلاکت اخباریت در گرداب اصطلاحات (جاهلانها)	۳۱۳

هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «اجتهاد»	۳۱۵
هلاکت اخباریون در گرداب اشتراک لفظی «قیاس»	۳۲۰
هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «فتوا»	۳۲۷
هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «رأی»	۳۳۱
هلاکت اخباریون در گرداب «ظن معتبر»	۳۳۵
هلاکت اخباریون در گرداب «حجیت عقل»	۳۴۲
شناخت دامنه‌ی پرتوی عقل	۳۴۶
تفکیک بستر مناسب	۳۵۴
تضاد عقل و نقل	۳۵۸
هلاکت اخباریون در گرداب «اجر مجتهد»	۳۶۰
هلاکت اخباریون در گرداب «تصویب»	۳۶۴
هلاکت اخباریون در گرداب نظریه «نص حدیث»	۳۷۲
هلاکت اخباریت در گرداب «ظالمانه‌ها»	۳۷۷
هلاک اخباریون در گرداب «ستم به اهل بیت (علیهم‌السلام)»	۳۷۸
هلاکت اخباریون در شیوه‌های ناجوانمردانه	۳۷۹
هلاکت اخباریون در گرداب هواپرستی	۳۷۹
هلاکت اخباریون در گرداب «حب ریاست»	۳۸۱
هلاکت اخباریون در گرداب «بدبینی»	۳۸۴
هلاک اخباریون در سوء استفاده از نادانی عوام	۳۸۵
ساختن شخصیت‌های کاذب با القای فهمی بودن عوام	۳۸۶

- ۳۸۸ قالب زدن ادعا به عنوان مشترکات طرفین
- ۳۸۹ فرار از مباحث بنیادین و اساسی
- ۳۹۰ هلاکت اخباریون در گرداب «ساده پنداری دین»
- ۳۹۳ هلاکت اخباریت در گرداب همصدایی با مخالفین
- ۳۹۴ عمق گرداب، سواری هواپرستان بر موج ساده پنداری
- ۳۹۷ مستندات روایی «اخباریت زیر ذره بین درایت»

بیست و هشتمین و بیست و نهمین تحقیقات سایت آشتی با خرد، تحقیق در نظریه اخباریت و منطق نص حدیث است.

«اخباریت زیردژه بین درایت» همان گونه که از نامش پیداست به مستندات این نظریه و بررسی و نقد آن می پردازد و محققین را با زوایای شگفت این نظریه آشنا می کند.

همچنین تالی فاسدهای این نظریه را آشکار می سازد. «اخباریت زیردژه بین درایت» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۷۱-۲۴۴۹۴

ما را در اینجا می توانید ببینید:

aashtee.org

aashtee.ir

shia-akhbari.com

shia-akhbari.org

aashtee.net

aashteebakherad.ir

از نظرات و انتقادات شما استقبال می کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

چکیده

در جلد یکم روشن شد که اخباریت همان نسخه شیعی «نص حدیث» است.

امتیاز مهم اخباریت از اصولیت، انحراف اخباریت از تبعیت از تقلید به «حسبنا الروایة» است.

با تحقیق در بخش‌های چهارگانه مستندات اخباریت (یعنی ۱- سیره معصومین علیهم‌السلام، ۲- سیره اصحاب در دوران حضور، ۳- سیره علمای سلف در دوران غیبت و ۴- مجموعه‌ای از روایات) روشن شد که منطقی اخباریت، هیچ دلیل و برهانی ندارد. بلکه این نظریه حاصل عدم درایت روایات است!

گذشته از این که نظریه اخباریت تالی فاسدهای متعددی دارد همچون: ۱- جنگ ناخواسته منطق «نص حدیث» با جبهه ثقلین، ۲- همسانی‌های اخباریت با سنیان و ۳- مبتلا شدن به آفت، در حوزه تعبد، حوزه تعقل، حوزه معرفت و حوزه دیانت. در جلد یکم آفتهای حوزه تعبد، حوزه تعقل و حوزه معرفت را توضیح دادیم.

و وعده دادیم که با مباحث جلد دوم و درنگ در شگردهای جاهلانه و ظالمانه اخباریت، شگفتی به اوج برسد و روشن گردد که اخباریت آفت دیانت نیز هست. آن چه مهم است این است که تمامی آفتهای یاد شده، حاصل ورود بی‌داریت در حوزه دین است.

نقد اخباریت، اولویت نخستین حرکت تدافعی

در این بخش به کاوشی در خطرناک‌ترین نظریه ساده‌پندارانه می‌پردازیم.

گویاترین تعبیر برای بیان اهمیت ساده‌پنداری دین، عنوان «مادر فاجعه‌ها» است.

چرا که حقیقت ساده‌پنداری چیزی نیست جز حذف تخصص دینی.

حذف تخصص دینی در نظریه اسلام منهای روحانیت تبلور می‌یابد. البته با این توضیح که برخی از نسخه‌های آن ممکن است روحانیت به شکل صوری حفظ گردد، اما سیاستهایی موجب شود که به فقدان تخصص دینی بنیجامد.

فاجعه ساده‌پنداری بسیار گسترده و متنوع است، از کوچه و بازار، ادارات و دانشگاه‌ها گرفته تا حوزه‌های علمیه هم در سطوح ابتدایی آن و هم در سطوح عالیه در همه جا با شکلی از آن روبرو هستیم. تأمل شایسته در آثار و تبعات ساده‌پنداری دین در این مجال

نمی‌گنجد.

در راستای درمان این فاجعه راه کارهایی پیشنهاد می‌شود که برخی از آنها عبارتند از:

راه کار نخست، «مطالعه شکستهای علمی و فاجعه‌بار» است. با این مطالعه، ناتوانی در درک دین آن چنان که باید و شاید، تبیین و دفاع از دین برای غیر متخصصین روشن می‌شود.

راه کار دوم «کاوشی در شخصیتی صنفی طلبه» است که خود شاخه‌ای است از پروژه «شخصیت گم‌شده».

در بخشی از این پروژه بحث «الفبای فقه اصغر» را خواهیم داشت که در پی شناساندن هدف و عملکرد جامعه تخصصی دین یعنی حوزه (و نه حوزویان) به زبان ساده است.

راه کار سوم «کاوشی در خطرناک‌ترین نظریه‌ی ساده‌پندارانه» است. بررسی «اخباری‌گری» یا همان «نسخه شیعی نص‌گرایی» در این راستا قرار دارد.

راه کار چهارم....

ادیان الهی از همان آغاز تولد، با تمسخر، اتهام از برون و سپس تحریف از درون روبرو بوده و هم چنان هست.

با پیدایش اسلام نیز پیامبر اکرم ﷺ با اتهاماتی هم چون جادوگری

و جنون از برون مورد تهاجم قرار گرفته است. از درون نیز حسادت و... موجب اتهاماتی گردید که در نهایت نه تنها عصمت پیامبر ﷺ را مورد تردید قرار داد که شخصیت انسانی مخدوشی از آن حضرت به نمایش گذارده است.^۱

در جهان کنونی نیز گرمی دکان تهاجمات مجموعه‌ای از انواع تهاجمات برونی و درونی را رقم می‌زند.

روشن است که با وجود امکانات مورد نیاز، بایسته است که در مقابل تمامی تهاجمات باطل بر حق، ایستاد و مردانه دست به دفاع زد. اما با محدودیت امکانات، اولویت شناسی و سیاست‌گذاری در دفاع، ضرورت خود را نشان می‌دهد.

هدف این نوشتار یکی از تهاجماتی است که اولویت نخست دفاع را به خود اختصاص داده است.

عنوان این تهاجم، «نسخه شیعی نص‌زدگی جمودانه» است. تهاجم نص‌گرایی، تهاجمی است که با پوشش ظاهری قرآن و حدیث، دست به شبهه‌افکنی و تحریف می‌زند. با طبقه‌بندی اشکالاتی که از این کانون سرچشمه می‌گیرد، با مراحل

(۱) این امر شواهد فراوانی در معرفی پیامبر ﷺ در منابع سنیان دارد.

سه گانه شبهه افکنی این تهاجم آشنا می شویم:

۱. اشکالات عمومی با هدف مخدوش نمودن دیانت فردی؛

مانند این که با توجه به روایات تحریم تصویر، چرا عکاسی و فیلم برداری می کنید؟
حاصل این گروه از اشکالات ایجاد تردید در احکامی است که مردم بدان عمل می کنند.

۲. سرایت اشکالات به شخصیت صنفی طلبگی؛

مانند این که با توجه به وجوب تکسب چرا روحانیت منحصرأ به طلب علم می پردازد؟
حاصل این طبقه از اشکالات، اسقاط عمده ی شؤن حوزوی و مخدوش شدن شخصیت صنفی است؛

۳. توسعه اشکالات به اجتهاد و مجتهدین؛

مانند این که با توجه به روایات حرمت اجتهاد چرا مراجع اجتهاد می کنند؟

این طبقه از اشکالات، علاوه بر مخدوش نمودن شخصیت صنفی متخصصین، در نهایت به اسقاط تخصص دینی می انجامد.

همان گونه که اشاره شد سلاح این تهاجم، روایات و احادیث است و حاصل آن حذف تخصص دینی.

با تیزبینی روشن می‌شود که این تهاجم ریشه در دو امر دارد: ساده‌پنداری دین و نص‌زدگی جمودانه.

تلقیح ساده‌پنداری با نص‌زدگی، به تولد اندیشه‌ای انحرافی انجامیده است که در نهایت از پيله آن، تهاجم بر دین بیرون آمده است.

هر چند هدف عمده، نقد علمی نص‌زدگی است، اما نگرش ژرف به استنباط، فصل مشترک بطلان تمامی نظریات ساده‌پندارانه‌ی دینی را، با تطبیق بر مصادیق آن رقم می‌زند.

از این رو پرداختن به بحث نص‌زدگی مصداق یک تیرو چند نشان است: هم نقدی است بر یک نظریه انحرافی و هم بر ملا کردن کوس رسوایی ساده‌پنداری دین.

البته باید توجه داشت که مبانی نص‌گرایی شیعی منحصر به اخباریون نیست؛ بلکه در سایر اندیشه‌ها هم، کم و بیش مطرح و به کار برده شده است.

اگر سایر اولویتهای مطرح شده در حرکت تدافعی در مقابل نص‌زدگی را هم در نظر بگیریم، دیگر هیچ تردیدی در ضرورت نخست این بحث پیش نخواهد آمد.

برای دفع این تهاجم چه باید کرد؟

چشم انداز

دست یافتن به هر هدف مطلوب، در صورتی میسر است که منطق لازم آن شناخته و شیوهی مناسب آن به کار برده شود.

بر همین اساس نقد اندیشه‌ها و نظریات نیز ممکن نیست، مگر این که منطق و شگردهای صاحبان آن تفکر شناخته شود تا بتوان با شیوه‌های مناسب با آن مقابله نمود. بنا بر این در درجه‌ی اول باید به «شناخت» پرداخت.

همچنین سرمایه‌گذاری برای مقابله‌ی با یک تحریف و نظریه‌ی باطل نیز بستگی به شناخت تأثیرات آن تفکر دارد. تهاجم اخباریت که نسخه شیعی نص‌زدگی است، از این امر مستثنا نیست.

بخش اول «چشم‌ها را باز کنیم!» به شناسایی و تجزیه و تحلیل علمی منطق تهاجم می‌پردازد.

«شناسایی شگردها و شیوه‌های کاربردی مهاجمین» را در بخش دوم خواهید دید.

در مرحله‌ی سوم «شناسایی شدت و دامنه خطر» را با دو زیر مجموعه‌ی «ویژگی‌های خطر» و «اولویت شناسی» خواهیم داشت تا از شدت آثار عملی این اندیشه و گستردگی دامنه تأثیرات منفی آن آگاه

شویم.

در بخش «آستین‌ها را بالا بزنیم!» می‌شناسیم برای خنثی سازی آن چه منطقی سودمند و چه شیوهی مناسب است. مرحله‌ی بعدی به «شناسایی سرمایه گذاری بایسته» می‌پردازد.

مرحله‌ی ۱: چشم‌ها را باز کنیم!

شناسایی و تجزیه و تحلیل علمی منطق تهاجم، از ضروریات نقد است.

چرا که با مطالعه شایسته و بایسته در حرکتهای انحرافی و تهاجمات، روشن می‌شود هر انحرافی بذری دارد که به تدریج رشد کرده، تا در نهایت تبدیل به یک کانون تهاجم باطل گردیده است. آن چه در آغاز مهم است، نخست آشنا شدن با نطفه انحراف نص‌زدگی است، تا حاصل نهایی این انحراف را بشناسیم.

نطفه انحراف (از توقیفیت دین تا نص‌زدگی)

خوش‌بینانه‌ترین اساسی که تولد نص‌زدگی را توجیه می‌کند، چند پندار بی‌پایه است:

۱. خلط مقام «مأخذیت مطلق وحی» با مقام «بیان و انتقال وحی».
۲. توهم «انحصار دال‌های وحیانی به منابع لفظی».

۳. توهم «محدودیت منابع و حیانی در مدالیل مطابقی» آن هم در نگاه عوامانه و نه عالمانه.

این پندارهای نادرست به تولد «نظریه نص حدیث» انجامیده است.

انشاءالله توضیح تفصیلی این مطالب را در تجزیه و تحلیل «نظریه نص حدیث» خواهید دید از این رو به این اشاره‌ی کوتاه بسنده می‌کنیم.

انحراف تکامل یافته (حذف خرد در پوشش وحی)

آن چه مهم است این است که بدانیم پایان این انحراف به کجا می‌رسد.

در بحث «دفاع از کدامین دین؟!» چنین گذشت:
در نوشتار «کدامین دین» آمده است:

دینی که بتوان صد در صد از عقلانیت آن دفاع کرد، منحصر به «اسلام کامل» است، و اسلام واقعی نیز در «تشیع» متبلور است، و استمرار حیات تشیع حقیقی را نیز جز در «حوزه‌های علمیه» (با تمام کاستی‌های آن) نمی‌توان یافت.

اصول اساسی دین اسلام کامل عبارتند از:

۱ و ۲) عقل و وحی

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَّةٌ بَاطِنَةٌ.
به راستی که برای خداوند بر مردم دو حجت است: حجت آشکار
و برونوی و حجت درونی.
فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيِّمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
اما حجت آشکار و برونوی، فرستادگان و پیامبران الهی و ائمه عليهم السلام
هستند

وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ...^۱

و اما حجت درونی، خرد می باشد....
میراث وحی (میراث پیامبر و ائمه عليهم السلام) نیز کتاب و عترت است.
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي:
به راستی که من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی گذاشتم. تا
هنگامی که به این دو چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه
نمی شوید. (آن دو چیز عبارتند از:)

كِتَابَ اللَّهِ

کتاب خداوند

وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

و عترت من اهل بیت عليهم السلام من،

وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ...^۱

واقعا این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا این که بر حوض (کوثر در قیامت) بر من وارد شوند....
در نتیجه:

۳) عدلِ تفکیک ناپذیر وحی، یعنی عترت، همان مفسر معصوم وحی (کتاب) است.

بر این اساس، پشتوانه‌ی فریاد عقلانیت دین، در تمامی کرانه‌های جهان، و در تمامی افقهای تاریخ، و نیز پیشفرض شریعتی که حقانیت آن قابل اثبات باشد، این سه ویژگی منحصر اسلام است:
۱- عقل، ۲- وحی و ۳- مفسر معصوم وحی، ویژگی‌هایی که در هیچ مکتب الهی و بشری دیگری جز اسلام کامل (اسلام شیعی) پیدا نمی‌شود.

از این رو هر حرکتی که به یکی از این محورهای بنیادین اسلام خللی وارد کند، به تخریب بنیادین ساختار اسلام منتهی می‌گردد و دفاع از عقلانیت و شرعیت دین را با اشکال روبرو می‌سازد.
این اشاره علاوه بر این که اهمیت و حساسیت فوق العاده‌ی این اصول سه گانه را نشان می‌دهد، خطیر بودن وظیفه‌ی ما را در تبیین و دفاع از آن معین می‌کند.

(۱) روایت ۲: بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۰۰

همچنین در بحث «اولویت به تهاجمات ساختاری» از نوشتار «در جستجوی صلح» آمده است:

به قاطعیت می‌توان گفت مخربترین حرکات در حوزه اسلام، یورشهایی است که به حذف عقل یا حذف وحی و یا حذف مفسر معصوم قرآن می‌انجامد.

حال اگر این یورشها از «قداست منطق و محبوبیت ابزار» سوء استفاده نماید، شدت تخریب چنین یورشهایی را نمی‌توان با هیچ مقیاسی سنجید.

بر این اساس خطرناکترین تهاجمات به دین، یورش به ساختار دین است که در سه سطح قرار دارد:

یورش به دین با هدف حذف عقل در پوشش نص‌زدگی و...

یورش به دین با هدف حذف وحی در پوشش عقل‌زدگی

یورش به دین با هدف حذف مفسر معصوم قرآن در پوشش قرآن محوری و...

در کمال تأسف این تهاجمات - همان گونه که مشاهده می‌کنید - با پوشش دفاع از یکی دیگر از همان محورهای سه‌گانه (وحی، عقل و مفسر معصوم وحی) استتار می‌شود.

اما با مراجعه به فصل «مهم‌ترین ویژگی خرد» از همین نوشتار

می‌بینیم:

هیچ تردیدی وجود ندارد که انسانیت انسان با خرد کلید می خورد و بس؛
دعامة الانسان عقله.^۱
اساس (انسانیت) انسان، خرد او است.
اما نقش خرد در دین؛

در کوتاه ترین سخن ۱. اساس اسلام کامل با خردورزی بنا نهاده
شده و ۲. ساختمان آن نیز با تعقل بالا رفته و ۳. همچنان با خرد
حفظ می شود.

توضیح این که کلید خوردن اصل دستگاه دین با تعقل در آیات
الهی و معجزات پیام آوران او صورت می پذیرد؛ از این رو حذف خرد
و یا کم رنگ کردن آن به معنی بسته ماندن دستگاه دین خواهد
بود.

پس از گشوده شدن دستگاه دین نیز درک و شناخت محتوای دین
نیز در گرو خردمندی است و انسان بدون خرد در دستگاه دین
همچون تشنه ای در کنار آب می ماند که دهان او را بسته اند و
امکان نوشیدن را از او گرفته اند.

علاوه بر این در مرحله سوم نیز هدف آموزگاران الهی، پرورش خرد
خردمندان است تا با مرتفع ساختن قصور خرد آنان، آدمی تنها به
ایمان به مطالب فراعقلی بسنده نکند، بلکه با تقویت و تعالی

خرد او، پای انسان را بر سر سفره شناخت باز کنند. از این رو شاید بتوان گفت مهمترین هنر انبیا «اثارة دقائن عقول» است. بر این اساس می‌توان گفت نقش فوق العاده خرد، علاوه بر کلید خوردن انسانیت انسان، امکان کلید خوردن دستگاه دین است. حذف خرد در واقع بریدن تنها شاخه‌ای است که جوانه‌ی دین از آن سر برآورده است.

در عظمت نگاه دین به خرد همین بس که بود و نبود دین (دستگاه تشریع) و اخلاق فردی و اجتماعی به عقل گره خورده است؛ چرا که: جبرئیل بر حضرت آدم عليه السلام فرود آمد و گفت ای آدم بی‌گمان من فرمان داده شده‌ام تا تو را میان یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی (از این سه) را انتخاب نما و دو تای دیگر را واگذار پس آدم به او گفت ای جبرئیل آن سه چیست؟ گفت خرد و شرم (حیا) و دین. پس آدم گفت به یقین من خرد را برگزیدم سپس جبرئیل به شرم و دین گفت برگردید و آدم را واگذارید آن دو گفتند ای جبرئیل ما فرمان داده شده‌ایم که هر کجا که خرد باشد (با او) باشیم جبرئیل گفت هر چه بر شماست انجام دهید و سپس به آسمان رفت.^۱

با تأمل شایسته در این اشارات می‌بینیم جایگاه اخباریت، همان

یورش به دین با پوشش «نص حدیث» و دفاع دروغین از وحی است. در ادامه توضیح بیشتر این مطلب را خواهید دید.

توضیح حذف عقل با پوشش نص گرایی

در نوشتار یاد شده در توضیح حذف عقل با پوشش نص گرایی آمده است:

در یک نگاه کلی منابع و حیانی در دو طبقه جای می گیرند:

۱. منابعی که با نخستین نگاه از همه جهات (صدور، دلالت و

جهت) روشن و آشکار هستند (بین از تمام جهات)

۲. منابعی که با نخستین نگاه دست کم از یکی از جهات (صدور،

دلالت و جهت) روشن و آشکار نیستند (غیر بین)

بدیهی است که فهم منابع دسته ی نخست، تنها نیازمند توجه و

التفات است و بس؛ اما دسته دوم به صرف توجه و التفات، کاملاً

قابل فهم نیستند؛ از این رو باید برای استخراج واقعیت امر (اعم

از صدور یا حجیت و نصوصیت یا ظهور و...) دست به کار شد.

فرآیندی که به استخراج آن چه در منابع وحی هست، می انجامد،

همان استنباط است، و ابزار استنباط هم چیزی جز خرد نیست.

مسئله با حذف استنباط که روح آن حذف خرد است، از یک سو

دست ما از بسیاری از حقایق وحی کوتاه خواهد شد و از سوی

دیگر پای قرائنهای عوامانه به دین گشوده خواهد شد.

این فاجعه در واقع تهاجم به مهمترین اساس دین است که از آن

با تعبیر «منطق نص حدیث» یا دقیق‌تر «نص‌گرایی جمودانه» یاد می‌کنیم.

انشاءالله در بحث تجزیه و تحلیل نظریه نص‌گرایی خواهیم دید که چگونه «توهم محدودیت منابع و حیانی در مدالیل مطابقی» به حذف استنباط می‌انجامد.

اساس و بنیاد نص‌گرایی

در معرفی ریشه و اساس «منطق نص حدیث» هم آمده است:

بنیاد نص‌گرایی جمودانه عبارت است از:

(۱) اصالت دادن به وحی؛

(۲) انحصار وحی در مدلول نص الفاظ یا دلالت مطابقیه (آن هم

با دید عوامانه)، و نفی هر چه غیر آن باشد؛

(۳) تصور تعارض میان وحی و عقل؛

(۴) نتیجه‌ی این تعارض به حاشیه راندن عقل در سه سطح است؛

(۴،۱) حذف پنهان خرد با انحصار روشنگری عقل به درک مدالیل

بسیط (مدلول مطابقی لفظ واحد)

(۴،۲) حذف صریح عقل از دایره‌ی فروع دین (و به تعبیر دقیق‌تر

حذف عقل پس از شناخت حجت)؛

(۴،۳) حذف صریح عقل از تمامی دایره‌ی دین تا آن جا که ادعا

می‌کنند می‌توان با روایت اجتماع ضدین را اثبات کرد؛
نقطه مقابل نص‌گرایی یا حذف عقل با پوشش وحی، حذف وحی
با پوشش عقل‌گرایی است.

حاصل نص‌زدگی (محرومیت از وحی)

روشن است که درصد کمی از حقایق وحیانی در قالب مدلول
مطابقی بیان شده است و بخش بزرگی از حقایق دین، چه در دایره فقه
اکبر و چه در دایره فقه اصغر با مدالیل التزامی بیان شده است.
همچنین روشن است که مدالیل التزامی منحصر به لوازم یک لفظ
یا جمله واحدی نیست؛ بلکه شامل تمامی لوازم و استلزاماتی که میان
مجموعه دالّ‌های لفظی و غیر لفظی وجود دارد.
از مجموع این دو امر با تعبیر قراین داخلی و خارجی یاد می‌شود که
ما را در درک مقصود واقعی و قابل استناد، یاری می‌کند.
این امر همان استنباط است که در درون دلالت تضمینی و انواع
مدالیل التزامی دیده می‌شود.
بر این اساس حاصل حذف خرد و یا کم رنگ کردن آن (چه به شکل
پنهان آن و چه آشکار) مساوی محرومیت بشریت از محدوده بزرگی از
منابع وحیانی است. «نص حدیث»

نسخه‌های مختلف نص‌زدگی (نص‌زدگی سنی و شیعی و...)

اگر با توجه به ریشه اصلی نص‌زدگی یعنی حذف عقل در پوشش دفاع از حریم وحی، به تاریخ مراجعه کنیم، خواهیم دید که:

«منطق نص حدیث» در ادیانی چون مسیحیت پیشینه دارد و از سوی برخی از گروه‌های آنان طرفداری می‌شود.

«منطق نص حدیث» در سنیان نیز پیشینه‌ای دیرینه و آشکار دارد، از حنبلی‌ها و فرقه‌ی ظاهریه تا سلفیه‌ی فعلی و وهابیت، همگی از «نص‌زدگان» هستند.

این منطق در طول تاریخ به شکلی به شیعه نیز راه یافته است و به ایجاد نسخه‌ی «منطق نص حدیث» شیعی با نام «اخباریت» انجامیده است.

ضابطه دقیق برای شناخت اخباریت و «منطق نص حدیث» در نوشتار «شاقول اخباریت و اصولیت» بیان شده است.

نوشتار «پیشینه اخباریت» نیز افقی کاملاً نو را پیش روی شما می‌گشاید و با کشف نسخ مختلف نص‌گرایی، شگفتی شما را برمی‌انگیزاند.^۱

(۱) این دو نوشتار جداگانه چاپ شده است. لذا به چکیده آنها در این نوشتار بسنده شده است.

نسخه شیعی نص زدگی (اخباریت)

نسخه‌ی شیعی نص زدگی، در قالب دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام، شبهه - افکنی می‌کند. کانون آن «اخباریت» است.

برای شفافیت بیشتر در چند گام به معرفی اخباری گری می‌پردازیم:

معرفی اجمالی

برای شناخت تشریحی نص زدگی شیعی (اخباریون)، در آغاز صاحبان نظریه را از زبان خودشان معرفی می‌کنیم و در نهایت به تحلیل نظریه‌ی مورد بحث می‌پردازیم تا نقطه‌ی دقیق درد را پیدا نماییم.

اخباریون به معرفی خود آنان کسانی هستند که:

«کلامی را نمی‌گویند و عملی را انجام نمی‌دهند مگر این که مطابق نصوص و گفتار صریح (معصومین علیهم‌السلام) بوده و از رأی و نظر خویش فتوا نمی‌دهند...»^۱

اگر بخواهیم تمامی ادعاهایی متفرقه‌ی آنان را در چند جمله بیان نماییم، اخباری کسی است که:

مدعی است تنها به حدیث عمل می‌کند، خود را منحصر پیروی قرآن و حدیث می‌داند و ادعا می‌کند هر استنباطی از حدیث رأی است و

عمل به رأی نیز حرام است....

در مجموع عنوانی که خود این افراد انتخاب نموده‌اند «عمل انحصاری به حدیث» است و با استفاده از «پرچم پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام)» و با این شعار که «جز روایت نمی‌گوییم و جز روایت عمل نمی‌کنیم و جز روایت نمی‌پذیریم» به پیش می‌روند.

معرفی تفصیلی

هر چند اخباریت خود دچار اختلاف و تشتت است اما تنگ‌ترین مبنای اخباریت در دو نظریه زیر خلاصه می‌شود:

۱. در حوزه مأخذیت دین تنها چیزی که شایستگی برای استناد دارد «عین لفظ روایات معصومین (علیهم‌السلام)» است، بدون یک کلمه کم و زیاد، و در حوزه شناخت دین، کوچکترین استنباط از روایات (هر چند قطعی و مسلم) حکم رأی و بدعت دارد و حرام است. بنا بر این در حوزه انتقال دین نیز «فتوای به حق و جایز، فتوای به عین نص الفاظ روایات است» و اگر کلمه‌ای جابجا شود حتی بدون اندک تصرفی در معنا، فتوای به حق نیست.

۲. علاوه بر این که مستند باید عین لفظ روایات باشد، در مقام بیان برای دیگران نیز به خاطر پرهیز از رأی و... تنها باید به نقل روایات آن هم با ذکر سند بسنده نموده و بیان حکم به لفظی دیگر و یا بدون ذکر سند حرام است.

تلاشی که برای مستند سازی این نظریه انجام گرفته است طرح دو ادعای دیگر است:

ادعای اول این است که این نظریه را به روایات معصومین علیهم السلام نسبت داده‌اند.

ادعای دوم که عجیب‌ترین درجات افراط این گونه آراء در آن تجلی پیدا کرده این است که: «ائمہ علیهم السلام نیز محدث (به کسر دال به معنی حدیثگو) بوده‌اند و به جز کلامی که از پدرانشان و آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل و جبرئیل از خداوند نقل کرده است به چیز دیگری سخن نگفته‌اند».

نتیجه‌ی مهمی که از این مبانی گرفته می‌شود جملات فریبنده زیر است که:

با توجه به این که روش تمامی علما سلف، اصحاب، ائمہ علیهم السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل صرفاً نقل روایت است و نه بیش، چرا فقها با طرح فقه استدلالی از راه معصومین علیهم السلام منحرف شده‌اند و در رساله‌های عملیه، مانند توضیح المسائل، به جای ذکر روایت امام معصوم، نظر خود را نقل می‌کنند؟! در حالی که «نوشتن فتوا در رسائل عملیه بدون ذکر روایت و سند بر خلاف روش ائمہ علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله است».

گاه برای تثبیت این نظریه بیان دیگری نیز بر آن می‌افزایند و آن این

که:

اگر مستند فتاوی موجود در رساله‌های عملیه، روایت است چرا مجتهدین به جای نقل روایت، رأی خودشان را نوشته‌اند؟ و اگر روایت نیست ما را با رأی غیر ائمه کاری نیست.

برای حذف تخصص دینی نیز این چنین چاره اندیشی شده است:

مخاطبین ائمه علیهم‌السلام افراد عادی جامعه بوده‌اند و ائمه علیهم‌السلام نیز برای همین‌ها سخن گفته‌اند و روشن است که سخن ائمه علیهم‌السلام به شکلی بوده است که اینان از آن استفاده برند و مسلماً آنان نیز از گفتار ائمه علیهم‌السلام استفاده برده‌اند، بنا بر این دسترسی مستقیم به دین با مراجعه به روایات برای همگان بسیار آسان و ساده است.

برای فرار از همه‌ی مطالب علمی موجود در کتب تخصصی و عذر ندانستن و نفهمیدن، این چنین تدبیر نموده‌اند:

تمامی کارهایی که فقها برای استنباط دین انجام می‌دهند اجتهاد، قیاس، رأی، عمل به گمان و... است و همگی حرام است.

نتیجه نهایی در یک کلام عبارت است از:

باز هم جایی برای رفتن زیر یوغ فتاوی برخاسته از روی رأی و گمان غیر معصومین باقی نمی‌ماند.

معرفی طبقه‌بندی شده

با مطالعه و تأمل در رفتار گروه‌های مختلف اخباریت، ویژگی‌های

اصلی این نظریه را می‌توان کشف نمود.

ممکن است مجموع ویژگی‌های اصلی و عمده آنان را در یک گروه پیدا نکرد؛ اما با جمع‌آوری و بررسی علمی همه آنها در یک بحث، مشکل از ریشه قابل حل می‌گردد.

این ویژگی‌ها به طور کلی عبارت است از:

(۱) اعتقاد به اسلام، و این که: التزام به اسلام تنها با پذیرش لزوم پیروی از ائمه علیهم‌السلام امکان دارد؛

(۲) اعتقاد به این که: نجات منحصر در پیروی از ائمه علیهم‌السلام است.

(۳) بر این اساس کاربرد استنباط، استدلال و... از خود و همچنین از سایر افراد هیچ گونه ارزش ندارد.

(۴) با توجه به عدم امکان دسترسی مستقیم به ائمه علیهم‌السلام در عصر حاضر، نجات منحصر به عمل کردن به دستورات باقی مانده‌ی از آنان می‌باشد.

(۵) این دستورات در قالب روایات و احادیثی است که در کتب خاصی تدوین و جمع‌آوری شده است.

(۶) بر اساس روایات بر جای مانده از ائمه علیهم‌السلام، فهم قرآن منحصر به ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.

(۷) در نتیجه پیروی از قرآن ممکن نیست و استدلال به آن به هیچ وجه جایز نیست مگر این که تفسیر آن از ائمه علیهم‌السلام رسیده باشد.

۸) در نتیجه عملاً تنها مستند معتبر در دین، روایات می باشد.

=====

۹) بر اساس روایات بر جا مانده از ائمه علیهم السلام پذیرش روایات محدود به سند خاصی نیست (و یا شکلی از توسعه در اعتبار تمامی و یا عمده روایات که در قالب علم رجال نمی گنجد)؛
۱۰) نتیجه این امر عدم لزوم علم رجال و شناخت راویان می باشد.
۱۱) بنا بر این بررسی اسناد روایات لازم نیست بلکه بر خلاف مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

=====

۱۲) بر اساس روایات بر جای مانده از ائمه علیهم السلام کاربرد عقل در دین ممنوع است.
۱۳) با حذف عقل و رأی و هوای افراد از دین، راه، منحصر به پیروی از خود روایات می گردد و بس.

=====

۱۴) بر اساس روایات موجود، در پیروی از روایات نیز باید دقیقاً «عین نص صریح» ائمه علیهم السلام به کارگرفته شود.
۱۵) تحلیل «عین نص صریح» چنین است که آنچه معتبر است روایاتی است که شامل گفتار ائمه علیهم السلام است؛ یعنی تنها آنچه پذیرفتنی است که در محدوده‌ی «نطق» (گفته‌ی ائمه علیهم السلام) و

«سمع» (شنیده‌ی اصحاب از ائمه علیهم‌السلام) باشد.

۱۶) بنا بر این عمل به روایاتی که بیانگر شیوه‌ی عملی آنان است و یا... هیچ اعتباری ندارد.

۱۷) بر این اساس تمامی برداشتها از روایات مردود و غیر معتبر است.
۱۸) درایت روایات به معنی حل مشکلات روایات با مراجعه کردن به بیانات خود ائمه علیهم‌السلام از قبیل روایات کتاب معانی الاخبار می‌باشد.
۱۹) در نتیجه عملاً تمامی استدلالات، توضیحات و...، برداشتهای غیر معتبر می‌باشد.

۲۰) در نهایت امر نتیجه به شکل شفاف عبارت است از این که: تنها مستند معتبر در دین «الفاظ صریح روایات» و در محدوده‌ی «نطق» (گفته‌ی ائمه علیهم‌السلام) و «سمع» (شنیده‌ی اصحاب از ائمه علیهم‌السلام) می‌باشد.

۲۱) علاوه بر این که مستند باید عین نص معصوم علیه‌السلام باشد، در مقام بیان حکم الهی نیز باید به همان نص صریح امام علیه‌السلام اکتفا نموده و برای پرهیز از رأی و...، بیان احکام الهی، تنها با خواندن روایات آن هم با ذکر سند عملی می‌شود.

۲۲) خود ائمه علیهم‌السلام نیز محدّث (به کسر دال به معنی حدیثگو) بوده‌اند و به جز کلامی که از پدران‌شان و آنان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند نقل کرده است به چیز دیگری سخن

نگفته‌اند».^۱

=====

۲۳) با توجه به این که مخاطبین ائمه علیهم‌السلام در روایات بر جا مانده مردم عادی کوچه و بازار بوده‌اند، ائمه علیهم‌السلام به زبان مناسب درک آنان سخن گفته‌اند.

۲۴) بدیهی است که اصحاب نیز احادیث ائمه علیهم‌السلام را درک و طبق همان درک عمل می‌کرده‌اند.

۲۵) بدین ترتیب هیچ تخصصی در فهم کلمات ائمه علیهم‌السلام لازم نیست.

۲۶) در نتیجه اگر کسی تنها به زبان عربی آشنا باشد و چند کتاب روایی داشته باشد در فهم دین و یافتن راه ائمه علیهم‌السلام بی‌نیاز خواهد بود.

=====

۲۷) تمامی کارهایی که فقها برای استنباط دین انجام می‌دهند اجتهاد، قیاس، رأی، عمل به گمان و... است و همگی حرام است.

تجزیه و تحلیل نظریه نص‌زدگی و اخباری‌گری

(۱) جزوه مترجم صفحه ۴۳ «باب ۵: فی ان الائمه علیهم‌السلام کانوا محدّثین» و در ذیل نیز این عنوان را چنین ترجمه نموده‌اند: «باب ۵: در مورد این که ائمه علیهم‌السلام خود نیز محدّث و راوی حدیث بوده‌اند»

تجزیه و تحلیل نظریه نص‌گرایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که با تبیین هدف، برنامه‌ریزی مناسب دفاع، امکان پذیر می‌گردد. این مهم را در چند گام عملی می‌کنیم.

گام ۱: توقیفیت دین (لزوم تفکیک مأخذیت وحی از...)

روشن است که خرد، اصل و اساس انسانیت است و با حذف خرد، چیزی از انسانیت باقی نمی‌ماند؛ چرا که:

دعامة الانسان عقله.^۱

اساس (انسانیت) انسان، خرد او است.

اما سخن در نقش نهایی خرد در طی کردن مسیر کمال انسانی است.

در دامنه پرتو خرد دو نظریه وجود دارد:

۱. نامحدودیت مطلق یا نسبی پرتو عقل (نسبت به نیازهای انسان)؛

نتیجه این نظریه، استغنای انسان از وحی و استقلال عقل در حرکت انسانی است، خواه قایل شویم که وحی به هیچ وجه راه را نزدیک نمی‌کند (همانند ادعای فلسفه‌های ضد دینی) و خواه قایل شویم که وحی راه را کوتاه‌تر می‌کند (همانند فلسفه‌های دینی)

۲. محدودیت عمده‌ی خرد؛

نتیجه این مبنا نیازمندی انسان به وحی است. برخی از این مبنا (صرف نظر از درستی و نادرستی آن) با اصطلاح نص‌گرایی یاد می‌کنند.

این مبنا خود دارای دوزیر مبنای مهم است:

۲/۱. نیازمندی انسان به وحی حدوثاً؛

بر اساس این مبنا وحی تنها عصایی برای برخاستن انسان و گشودن پر پرواز اوست. اما با بلوغ عقلانی انسان، دیگر نیازی به وحی وجود ندارد.

۲/۲. نیازمندی انسان به وحی حدوثاً و بقاءً؛

بر اساس این مبنا، اصل و ادامه دین متکی به وحی است. از این مبنا با عنوان «توقیفیت دین» یاد می‌شود.

تمامی متشرعه در این امر مشترک هستند و از این جهت فرقی میان اصولین و اخباریون نیست.

در منابع وحیانی استدلالهای فراوانی بر این امر دیده می‌شود.

عمده‌ی مستندات اخباریون شیعه، یک توهم است و آن این است که ادله توقیفیت دین را به کیفیت اخذ و بیان و انتقال آن توسعه داده‌اند.

توضیح این که لازمه توقیفیت دین تبعیت مطلق از مبدأ وحی است

که عمدتاً لفظی می باشد. این امر عقلاً و شرعاً برهانی است. به عنوان نمونه وقتی امام می فرمایند «یا مقلب القلوب» دیگر حق افزودن «و الابصار» را نداریم.^۱ این امر مورد اتفاق است. نقطه اختلاف اخباریت این است که در مقام بیان و انتقال آن چه به شکل مسلم و قطعی از روایات استفاده کرده ایم، آیا تنها دایر مدار علم هستیم و یا این که علاوه بر این، باید عین روایت با سلسله سند آن را هم بیاوریم؟ نظریه اخباریت، لزوم انطباق بیان، با استناد به لفظ روایت است. با بررسی ادله اخباریت بر این نظریه، خواهیم دید که متأسفانه ادله توقیفیت دین در مقام اخذ، به صرف توهم و گمان به مقام بیان تسری داده شده است.

گام ۲: دایره مدالیل و حیانی

گذشت که انسانیت و به تبع آن آغاز دستگاه دین، با خرد کلید زده شده است. ممکن است از این نقش به تعبیر منبعیت خرد یاد کرد. نقش خرد پس از برپایی دستگاه وحی نیز قابل تردید نیست؛ چرا که حداقل فهم منابع و حیانی بدون خرد امکان پذیر نیست؛ چرا که

(۱) روایت ۱۰۳: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۴۸

مقصود از روایات صرف نقل الفاظ آن نیست، بلکه مدالیل و معانی آن، هدف نهایی دستگاه و حیانی است.

خرد، تنها ابزاری است که ما را بر درک این مدالیل یاری می‌کند. از این نقش مسلم و حداقلی خرد با تعبیر ابزاریت خرد یاد می‌شود. پس از این که روشن شد الفاظ تنها نقش پل و واسطه به سوی مدالیل را ایفا می‌کنند، آن چه مهم است این است که بدانیم: آیا مدالیل و حیانی منحصر در دلالت مطابقی است یا تمامی انواع دلالتها را شامل می‌گردد؟

با این فرض که سایر دلالتها نیز واقعا مدلول الفاظ هستند، هیچ وجهی برای تخصیص دلالت معتبر الفاظ روایات به دلالت مطابقی آن وجود ندارد.

از مجموع این دلالتها با عنوان قراین داخلی و خارجی یاد می‌شود. گروه نخست این قرائن، مقصود گوینده را می‌رساند و گروه دوم بیانگر دایره حجیت و اعتبار گفتار گوینده است.

عدم درک این نقطه بسیار مهم، موجب شده است که اخباریت به جز دلالت مطابقی را نپذیرد و دلالت روایات را منحصر در آن نماید. ریشه این انحراف، انطباق ادله اصل توقیفیت دین (انحصار مأخذ دین به سماع و نطق) بر چگونگی و کیفیت مأخذیت دین است.

در اینجا بسیار بایسته است اشاره شود که اصولیت همان درایت تمامی مدالیل روایات، با توجه به تمامی قراین داخلیه و خارجیه، است.

اخباریت، به علت درک نکردن وسعت مدالیل و حیانی، استنباط را حرام می‌داند.

گام ۳: تنوع مآخذ و حیانی (توهم محدودیت وحی به منابع لفظی)
یکی از مسائل مرتبط با توقیفیت دین، تعداد و شمار مآخذ و حیانی است.

در این که منابع کلامی وحی از عمده‌ترین منابع و حیانی است هیچ تردیدی وجود ندارد.

اما نقطه درنگ در تعداد منابع و حیانی است که:

آیا منابع و حیانی منحصر به روایات لفظی است یا توسعه دارد؟
اگر ما دلالت سایر منابع را بر مقصود دستگاه وحی تعقل نماییم، هیچ وجهی به انحصار منابع و حیانی به منابع کلامی آن باقی نمی‌ماند.
از این رو در نگاه تیزبینانه منابع و حیانی عبارتند از:

۱. لفظی

۲. عملی

۳. امضائی

۳/۱. امضاء ویژه مورد خاص (تقریر)

۳/۲. امضاء عام (سیره‌های عقلانی امضا شده)

۴. آثار معلولی (ضرورتها و اتفاقات و اجماعات)

مسلمانان اثبات و نفی اصل مأخذیت و محدوده آنها نیازمند مباحث عمیقی است.

ادعای بی‌برهان اخباریت، انحصار مأخذ و حیانی به منابع لفظی است.

گام ۴: جدایی علم و شک در مأخذ ثانویه

بسیاری از مأخذ ثانویه ناظر به حالت‌های گوناگون فقدان دلیل است؛ از این رو در مورد و موضوع شک وارد شده است.

این مأخذ ثانویه یا به نفی شک کاری ندارند (همانند اصول عملیه) و یا تعبداً آن را منتفی می‌دانند. در نتیجه حتی با علم به مأخذیت مأخذ ثانویه، شک تکوینی وجدانا باقی است.

عدم توانایی درک این امر موجب شده است اشارات فنی و علمی اصولیون به وجود وجدانی شک را مصداق عمل به شک و گمان بپندارند و ادله حرمت عمل به شک و ظن را بر اصولیون تطبیق دهند. به عنوان نمونه حجیت بینه در قضاوت، مسلم و تردید ناپذیر است. از این رو وظیفه قاضی ترتیب اثر دادن به بینه در قضاوت است. با

تجزیه و تحلیل اقامه یک بینه به دو امر می‌رسیم: یکی قانون بودن و حجیت و اعتبار قطعی بینه در قضاوت است و دیگری مفاد شهادت شاهدان.

در این میان حجیت و قانونیت بینه قابل تردید نیست و مورد علم قطعی است.

اما جای این پرسش وجود دارد که:

آیا آن چه که شاهدان بر آن شهادت داده‌اند صد در صد مطابق واقع است؟

مسئله خیر، از همین رو این بحث در روایات مطرح شده است که اگر پس صدور حکم، روشن شد که شاهدان رشوه گرفته‌اند چه باید کرد. عدم تفکیک میان قطعیت حجیت بینه و عدم قطعیت مفاد شهادت بینه نیز یکی از لغزش‌گاه‌های مهم نص‌گرایان است.

گام ۵: ضوابط مجعول سنیان

دستگاه فقهی سنیان به لحاظ جدایی ظالمانه از کانون وحی دچار خلأهای گوناگونی شده است.

نتیجه این جدایی، جعل ضوابطی شده که فاقد پشتوانه علمی است.

اینان برای پوشاندن فقدان پشتوانه علمی دست به دستکاری

ادبیات دینی زدند و کلماتی با بار مثبت را چون اجتهاد و... با کاربردهای منفی به کار گرفتند.

روش مخالفین با همین ادبیات تحریف شده، به شدت مورد انتقاد اهل بیت علیهم السلام قرار گرفت.

این امر بستر توهمی از سوی اخباریت گردید.

چرا که اینان به عنوان نمونه نتوانستند اجتهاد طریقی (تلاش) را با اجتهاد موضوعی (خلق حکم) تفکیک نمایند. این امر موجب شد تمامی نکوهشها و مذمتهای مربوط به ضوابط مجعول سنیان را به اجتهاد و استنباط شیعی تسری دهند.

گام ۶: منبعیت خرد

یکی از مباحث بنیادین و ژرف، معنی منبعیت خرد و محدوده آن است که به بحث رابطه عقل با توقیفیت دین مربوط است.

هر چند خود این بحث از موارد اختلافی میان اخباریت و غیر آنان است اما به دو دلیل از توضیح آن می‌گذریم:

۱. پیچیدگی بحث با ساختار نوشتار سازگار نیست؛

۲. با حل اختلاف در سایر نقاط مطرح شده این بحث نیز خود به خود حل می‌شود.

به سخن دیگر کسی که بر طی مراحل تا این مرحله توانا شده باشد،

در واقع یک اصولی به تمام معناست.

گام ۷: حذف خرد از ساختار دین
گذشت که:

اصولیت همان درایت تمامی مدالیل روایات، با توجه به تمامی
قراین داخلی و خارجی، است.

اخباریت، به علت درک نکردن وسعت مدالیل و حیانی، استنباط
را حرام می‌داند.

توضیح این که استنباط چیزی نیست جز به کار گیری خرد برای
غور در کلام و غیر آن.

حقیقت حذف استنباط نیز چیزی نیست جز باز داشتن خرد از
درک معانی کلام معصومین و....

پس حقیقت و نهایت انحصار مدالیل به مدلول مطابقی، حذف
خرد از بخش بسیار مهمی دستگاه وحی است.

گام ۸: نابودی دستگاه وحی با موضوعیت الفاظ حدیث

اگر تیزبینانه بنگریم خواهیم دید درصد محدودی از دستگاه وحی
با مدالیل مطابقی پوشش داده می‌شود. در نتیجه، حاصل پذیرفتن
نظریه اخباریت، محرومیت از بخش عمده‌ای از دستگاه و حیانی
است.

این جاست که این حقیقت تلخ آشکار می شود که: اخباریت نه تنها بها دادن به روایات نیست، بلکه روح آن نابودی بخش بزرگی از مدالیل روایی است. از این رو می توان به این نتیجه رسید که اساس اخباریت، تمسک به حدیث و موضوعیت دادن به عنوان حدیث (نه محتوای آن) است که با حذف استنباط صورت می پذیرد.

مرحله ۲: شناسایی شگردهای کاربردی مهاجمین

هنگامی که از شگردها و شیوه های تهاجم اخباریون سخن می گوئیم باید به دو نکته توجه کرد: نخست این که برخی از این شیوه ها از سوی سایر تهاجمات نیز استفاده می شود.

و دوم این که فهرست کردن شیوه های یاد شده در این فصل به معنی این نیست که تمامی اخباریون از تمامی این شیوه ها استفاده می کنند بلکه به معنی این است که اجمالا این گونه شیوه ها از سوی اخباریت نیز به کار گرفته شده است.

شگردهای به کار برده شده توسط این نظریه، متعدد و متفاوت است. اینک به برخی از شیوه های کاربردی این نظریه توجه کنید:

شگرد ۱: القا سیطره علمی و ایجاد رعب روانی

هر گاه یک طرف بتواند سیطره علمی خود را (چه به حق و چه به باطل) با موفقیت بر طرف مقابل القا کند، خواه ناخواه طرف مقابل دچار رعب خواهد شد.

احساس رعب موجب تزلزل و از دست دادن پشتوانه روحی می‌گردد. این شگرد از سوی مهاجمین به شکلهای گوناگونی به کار گرفته می‌شود؛ از جمله:

ما بررسی‌ها را کردیم و روایات را خواندیم و در تردیدی نیستیم.

یقین ما قابل تردید نیست.

کار مستمر ما بررسی احادیث است.

با فلانی مناظره کردیم و نتیجه چنین و چنان شد.

وقتی با فلانی صحبت کردیم متوجه شد چقدر در اشتباه بوده و از ما عذرخواهی کرد.

حاضریم با چهل تا مجتهد مناظره کنیم.

اگر به راهنان یقین دارید بیایید مباحثه کنید.

ما تردید نداریم، برای مو به مو جواب داریم؛ چون کار کردیم.

...

شگرد ۲: سوء استفاده از حدیث با یقین تقلبی

یکی از شگردهای ظالمانه‌ی اخباریت قیاس زیر است:

کبری: قلب به این حق را باطل بداند، هرگز یقین پیدا نمی‌کند
همچنین به این که باطل را حق بداند، هرگز یقین پیدا نمی‌کند.^۱

صغری: ما به طریقمان یقین داریم.

در این راستا به برخی از ادعاها توجه کنید:

ما یقین داریم بر این امر. مگر می‌شود این امر باطل باشد و ما
یقین کرده باشیم؟! این که بر اساس این روایت نمی‌شود.

کسی که به تعبیر خودش یقین دارد، از نظر من خطا دارد، توی
جهل مرکب است. من باید خطایش را نشان بدهم.

من با مبانی شما کار ندارم، نتیجه را کار دارم، قطع شما را
می‌شکنم به این شکل.

نتیجه: پس راه ما حق است.

حال با این قیاسی که آقایان تشکیل داده‌اند کدام باطل را نمی‌شود
حق جلوه داد؟!

مسلمان هر منحرفی می‌تواند ادعا کند ما به راه‌مان یقین داریم.

حرف سر این است که برهان شما بر حقانیتتان چیست؟

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ

(۱) روایت ۱۰۴: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۵۳

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱
 أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ
 مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ^۲
 أَمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ
 مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۳
 وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ
 لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛

گیریم چهار تا عوام هم با این شگرد ظالمانه به شما ایمان پیدا
 کردند، انصاف و مردانگی کجا رفته است؟!
 جالب است که بدانید این قیاس را کسانی به کار می‌برند که قیاس
 را حرام می‌دانند و فقها را با آن تفسیق می‌کنند!

شگرد ۳: اشراب شک و گمان در منطق مقابل

با توجه به بطلان عمل به ظن و شک، اخباریت تلاش می‌کند با طرح

(۱) بقره/۱۱۱

(۲) انبیاء/۲۴

(۳) نمل/۶۴

(۴) قصص/۷۵

برخی از مسایل، عمل به ظن و شک را به فقهاء نسبت دهد. این نسبت نادرست ضمن مسایل گوناگون و پیش از تمام شدن مسایل زیربنایی و اساسی، یکی از شگردهایی است که مصرانه از آن بهره می‌جویند.

علاوه بر این با تحریف و یا انتخاب‌گزینی برخی از مبانی و تعاریف این هدف را جستجو می‌کنند که از جمله آنها:

۱. تعریف اجتهاد

۲. خلط میان قطعیت در حجیت و ظنیت در مفاد و...

در حالی که با درنگ در تمامی این موارد، روشن می‌شود که عمل به ظن و شک در سیره فقها، تهمتی بیش نیست. ادامه این شگرد با سر فصل بعدی تکمیل می‌گردد.

شگرد ۴: سوء استفاده از تردیدهای ناشی از قصور

با توجه به عدم عصمت فقها، مسلماً احتمال تقصیر می‌رود. شدت تقوای فقها اقتضا می‌کند که احتیاط کنند و در مقام بیان نیز ادعای قطعی نکنند؛ چرا که تقوای آنان همیشه جای قصور را در تمامی کارها از جمله استنباط دین باز می‌گذارد.

این امر مورد سوء استفاده مهاجمین قرار می‌گیرد و آن را به عنوان سندی برای اثبات ظن و شک، در مبانی اصولیون جلوه می‌دهند.

مثلا این پرسش که «شما به مبانی و فتاوی تان یقین دارید یا خیر؟» اگر با تردید ناشی از احتمال قصور، پاسخ داده شود مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

تفسیر مغرضانه اخباریت از این گونه احتیاطها این است که مطلب برای فقها قطعی نشده است و اخباریت با بحث با آنها در صدد است حق را برای آنها روشن کند!

اگر تنها چهارده نفر را معصوم بدانیم، در رفتار همگان احتمال خطا وجود دارد، خواه اصولی باشد خواه اخباری. بنا بر این معنا ندارد که کسی، حتی اخباری هم که باشد، خودش را از خطا مبرا بداند. اصولیون به دلیل تقوا و تواضعی که در مقابل حق دارند، به صراحت اعلام می کنند که خود را معصوم نمی دانند. اما اخباریون از این صراحت، سوء استفاده می کنند.

پرسشی که اخباریون باید پاسخ بدهند این است که آیا شما خود را معصوم می دانید یا خیر؟ اگر معصوم نمی دانید پس احتمال خطا در رفتار تان وجود دارد. وقتی احتمال خطا در رفتار تان وجود دارد، از این جهت فرقی میان اخباری و اصولی وجود ندارد. البته در لابلای نوشتار روشن شد که خطاهای اخباریون از نظر تعداد چه اندازه فراوان و از نظر کیفیت چقدر فاحش است.

آیا اخباریون شهادت این را دارند که اعتراف کنند ممکن است من اخباری خطا کرده باشم و حکم واقعی خداوند غیر از این باشد؟! از یک سو کتمان حق (که من اخباری هم معصوم نیستم) و از سوی دیگر سوء استفاده از یک حقیقت همگانی (که هیچ کس معصوم نیست) با کدام تقوا و انسانیت سازگار است؟!

شگرد ۵: سوء استفاده از تواضع منصفانه

معمولا در مقام بحث تعبیراتی است که از روی تواضع و انصاف بحث به کار برده می شود.

مثلا در آغاز بحث برای لطافت فضای بحث گفته می شود: «بحث می کنیم هر طرف حق بود می پذیریم.» مقصود از این تعبیر این است که ما تابع حق هستیم و نه هوا و هوس.

این گونه تعبیرات مورد سوء استفاده ای اخباریون قرار گرفته است که بله اصولیون با بحث می خواهند شکشان را بر طرف کنند در حالی اخباریت یقین به طریقه خودش دارد!

پیدا است که این گونه تعبیرات برای بیان شک و تردید نیست. بلکه از روی تواضع و انصاف در مجادله است.

این گونه تعبیرات در قرآن و احادیث هم از زبان پیامبر آمده است.

از جمله در مباحله با نصارای نجران در قرآن این چنین آمده است.
 فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
 أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
 نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۱

پس هر که در این [باره] پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، با
 تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و
 زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا
 خوانیم سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار
 دهیم.»

پیامبر صادق و مصدق بود و خود نیز شکی در گفته‌هایش نداشت،
 از این رو باید می‌فرمود که لعنت خدا را بر شما که دروغگو هستید قرار
 دهیم، نه این تعبیر عام که لعنت خدا را بر دروغگویان (هر که باشد)
 قرار دهیم. اما انصاف در مقام برخورد با مخالف، این گونه اقتضا
 می‌کند که خطاب عام و فراگیر باشد.

توضیح بیشتر آن را در حدیث زیر ببینید.

اما این آیه که «اگر تو نسبت به آن چه ما فرو فرستادیم در شک
 هستی پس از کسانی که کتاب [آسمانی] را می‌خوانند پیرس».

مخاطب در این آیه واقعا پیامبر ﷺ است، در حالی که نسبت به آن چه خدا فرو فرستاده در شک هم نبود. لکن (علت این گونه بیان این بود که) نادانان گفتند چگونه خداوند پیامبری از فرشتگان نفرستاد که در بی نیازی از خوردن و آشامیدن و راه رفتن در بازارها، از ما جدا باشد؟ (تا ما به اشتباه نیفتیم).

پس خداوند به پیامبرش ﷺ وحی کرد که در حضور نادانان از کسانی که کتاب را می خوانند بپرس آیا خداوند پیش از تو جز از انسانی که غذا می خورد و در بازارها راه می رود رسولی را فرستاده است؟ تو هم همانند پیامبران گذشته هستی (و بر روش آنها فرستاده شده ای).

همانا خداوند فرمود «پس اگر در شکی هستی» در حالی که چنین نبود (که پیامبر ﷺ در شک باشد).

لکن برای رعایت انصاف در مقام تعبیر چنین فرمود. همچنان که در آیه مباحله هم فرمود: پس هر که در این [باره] پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

و اگر به جای که این که بگوید لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم، می فرمود لعنت خدا را بر شما قرار دهیم، آنان حاضر به مباحله نمی شدند.

و به تحقیق خداوند می داند که پیامبرش ﷺ رسالت‌های او را انجام می دهد و هرگز از دروغگویان نیست. همچنین پیامبر ﷺ هم می داند که او در آن چه که می گوید راستگو است و لکن دوست داشت که از جانب خودش انصاف نماید و در مقام تعبیر این چنین بیان کند.^۱

؟؟؟ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیْرُ الْکَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ (الملك، ۲۸)

بگو: به من خبر دهید اگر خدا من را و هر که را با من است هلاک کند، یا مورد رحمت قرار دهد، پس چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه خواهد داد؟

تعبیرات عامی مانند این که «هر طرف حق بود می پذیریم» بر اساس روش قرآنی و روایی و عقلانی و انسانی است.

اما اخباریون این چنین می نمایانند این گونه جملات دلیل بر این

است که مطلب برای اصولیون قطعی نشده است. از این رو وارد بحث شده‌اند تا آن را بیابند نه این که آن را اثبات کنند.

از همه این گونه تعبیرات برای القاء تزلزل و شک طرف مقابل بهره می‌جویند و آن را به عنوان سندی برای اثبات ظن و شک در مبانی جلوه می‌دهند.

این هم حد دیانت و انسانیت اخباریون در مقابل انصاف مخالفین‌شان!

شگرد ۶: اشراب مدعا به عنوان مشترکات

از اشراب مدعا در دلیل با تعبیر مصادره به مطلوب یاد می‌شود. این شیوه نسبتاً شناخته شده است.

اما شیوه‌ی ناشناخته‌ی دیگری وجود دارد که توجه به آن ضروری است و آن اشراب مدعا به عنوان مشترکات است.

از جمله مطرح کردن قرآن و حدیث به عنوان مشترک و قدر متیقن است.

چند پرسش مهم در باره قرآن و حدیث وجود دارد که اخباریون از آن می‌گذرند:

۱. مقصود اخباریون از قرآن چیست؟ قرآنی که حدیثی در ذیل آن باشد

یا مطلق محکّمات قرآن؟

۲. مقصود اخباریون از حدیث، مطلق حدیث است یا حدیثی که

حجیت آن اثبات شده باشد؟

۳. مقصود اخباریون از حدیث، شاکله ظاهری آن است یا محتوای

آن؟

۴. تمامی محتوا و مدالیل احادیث مأخذ دین است یا برخی از آنها

(فقط مدلول مطابقی)؟

واقع مطلب این است که برخی از اخباریون در نهایت تنها حدیث

را معتبر می‌دانند و نه قرآن را، بر طبق نظریه «نص حدیث» دایره حدیث

معتبر هم در نزد آنان محدود به مدلول مطابقی آن است.

شگرد ۷: فرار از بحث‌های بنیادین با توجیه مشترکات مبهم

اگر بحث‌های بنیادین به خوبی حل شود در ادامه راه مشکلات

چندانی نخواهیم داشت.

اما اخباریت با طرح این که، این مسائل از مشترکات است، از طرح

و بررسی مباحث بنیادین فرار می‌کنند.

شگرد ۸: فرار از درک بحث‌های بنیادین

مسلمانان ورود مستقیم به مباحث اصولیون روشن می‌کند که بسیاری

از اشکالات ناشی از عدم درک است.

مهاجمین برای توجیه عدم ورود و پوشاندن ناتوانی در درک مسایل اصولیون، بهانه‌های جالبی را پیش می‌کشند؛ از جمله:

اگر ما هم این مقدمات را بخوانیم مانند شما فکر می‌کنیم ولی نمی‌خوانیم تا دچار انحرافات شما نشویم.

هر که داخل خانه اصول شد دچار اختلاف شد ما برای پرهیز از اختلاف هرگز وارد این خانه نمی‌شویم.

اخباریت با این گونه عذرهای بدتر از گناه، راه فهم مسائل اصولی را بر خود سد می‌کنند.

شگرد ۹: آغاز تهاجم از فروغ با رها کردن اصول

روشن است که در هر علمی اگر از راه مناسب آن وارد نشویم، در فهم آن دچار مشکل خواهیم شد.

علم اصول و فقه نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ از این رو باید از ریشه‌های آن آغاز کرد تا بر فهم شاخه‌ها توانا شویم.

بدیهی است که با رها کردن اساس دین و ریشه‌های فقه و پرداختن مستقیم به شاخه‌های فرعی فقهی، هم خود دچار مشکل خواهیم شد و هم دیگران سرگردان می‌کنیم.

با این شگرد اگر کار دفع شبهه به بن‌بست نرسد، فوق العاده دشوار و کند می‌گردد.

در تهاجم اخباریت نیز تهاجم، غالباً از فتاوی و رساله‌های عملیه که همان نتایج و برداشت نهایی از اصول فقه است، آغاز می‌شود. این روش در امور حسی کاربرد چندانی ندارد؛ اما اگر حس در کار نباشد فاجعه آفرین است.

توضیح این که با توجه به این که در دوران کنونی هواپیما برای همگان محسوس است، اگر کسی در بلند شدن چند تُن بار از زمین شبهه وارد کند، چندان مؤثر نیست. چون خود طرف بارها و بارها آن را مشاهده کرده است.

اما اگر به کسی که هرگز هواپیما را ندیده بگویی می‌شود چند تُن بار در زمان کوتاهی از راه هوا جابجا کرد، به آسانی تشکیک و تکذیب می‌گردد.

علم فقه نیز حسی نیست؛ از این رو این گونه شبهه افکنی فاجعه‌بار خواهد بود.

شگرد ۱۰: طرح فروعات برای ناآشنایان

اگر کسی با مبانی یک فرع آشنا نباشد مسلماً در درک آن فرع دچار مشکل خواهد شد. این اشکال در بسیاری موارد با انکار نشان داده می‌شود. طرح مسایل با مخاطبین ناآشنا به مسایل مبنایی، به دسته شدن

چاقوی مهاجم کمک فراوانی می‌کند. اخباریت نیز از این مطلب بهره‌ی شایانی برده و می‌برند.

شگرد ۱۱: مسلسل چراهای عوامانه

هسته‌ی اصلی این نظریه و موتور این تفکر، «انحصار مستند معتبر به نص صریح ائمه (علیهم‌السلام)» می‌باشد؛ در نتیجه تنها منطق معتبر مورد ادعای اینان در تمامی موارد نفی و اثبات، دو امر است: ارایه‌ی نص صریح و مطالبه‌ی نص صریح؛

هر چند خود این نظریه به دلیل ناتوانی در ارایه نص صریح، پر از قیاس‌های ابوحنیفه‌ای است، اما منطق یاد شده، در دفاع از خویش کمترین مشکل را دارد؛

چرا که از یک سو جمع‌آوری فله‌ای روایات درایت نشده برای مستند سازی منطق «نص حدیث» کارچندان دشواری نیست.

از سوی دیگر با «انحصار مستند معتبر به نص صریح ائمه (علیهم‌السلام)» و رسوخ و باور این منطق، هر اعتراض و انتقادی بر این تفکر، نیاز به نص صریح دارد.

بر این اساس اخباریت تخیل می‌کنند با این منطق خود را واکسینه کرده‌اند.

چرا که مطالبه نص صریح، طرف مقابل را نیز خلع سلاح می‌نمایند و این امر یک نقطه‌ی قوت مهم منطق «نص حدیث» است.

زیرا حقیقت امر این است که احکامی که به نص صریح به ما رسیده است، بسیار محدود است؛^۱ از این جهت بسیاری از براهین در دایره‌ی دین، استنباط صحیح از نص معتبر است و نه نص صریح. به سخنی دیگر مستند بسیاری از احکامی که فقها بیان نموده و می‌نمایند، استنباط حقی است که از نصوص معتبر و اصول القاشده از سوی ائمه علیهم‌السلام شده است.^۲

محصول نهایی نظریه‌ی یاد شده نیز این است که برای اعتبار هر حکمی در هر موردی ازایه‌ی «عین نص صریح روایت» لازم است و بر این اساس اگر چیزی نص صریحی نداشته باشد باید آن را از دین حذف نمود؛ بنا بر این با حذف هر چه مستند به نص صریح نیست،

(۱) زیرا لزوم نص صریح در همه فروع به معنی بیان تمامی جزئیات دین از سوی ائمه علیهم‌السلام است و این امر با توجه به گستردگی ابعاد دین به هیچ وجه امکان ندارد، مگر این که با القاء اصول کلی باشد، تفکیک این اصول کلی و بحث متمرکز از آن در علم اصول فقه انجام می‌گیرد و استنباط نیز بر اساس همین اصول کلی تحقق می‌یابد.

(۲) برای توضیح بیشتر به «استنباط؛ دومین اساس فتوا» مراجعه کنید.

از دستگاه عظیم دین چیزی باقی نمی ماند.^۱
اینجاست که سلی بنیان کن از «چراها» سرازیر شده و بنیاد همه‌ی فتواها را در نظر غیر متخصصین در هم می شکند، و هر «چرای عامیانه‌ای» چون تیشه‌ای بر ریشه‌های استنباط و استدلال محققانه فرود آمده و احکام الهی را یکی پس از دیگری مخدوش جلوه می دهد. مانند:

در روایات از اجتهاد نهی شده است، پس چرا فقها اجتهاد می کنند؟
عمل به ظن و رأی و قیاس حرام است، پس چرا فقها همه‌ی اینها را به کار می برند؟

بر اساس کدام روایت در رساله نوشته اند مکلف یا باید احتیاط کند و یا اجتهاد و یا تقلید؟

چرا در رساله چنین نوشتند؟ چرا چنان نوشتند؟ این فتوا بر اساس کدام روایت است؟ دلیل این حکم چیست؟
چرا....

اگر مستند فتاوی موجود در رساله‌های عملیه روایت است، چرا مجتهدین به جای نقل روایت، رأی خودشان را نوشته اند؟ و اگر

(۱) توضیح بیشتر این مطلب در بخش «اخباریت، ظالمانه ترین نظریات / سرفصل
بر باد دادن منابع فرهنگ اسلام» آمده است.

روایت نیست ما را با رأی غیر ائمه علیهم السلام کاری نیست.

روایت در وجوب غسل جمعه وارد شده است، چرا فقها آن را مستحب می دانند؟ ائمه علیهم السلام زیارت امام حسین علیه السلام را واجب کرده اند چرا فقها آن را واجب نمی دانند؟

بوسیدن دیوار حرم و ضریح ائمه علیهم السلام در حدیث نیست، پس جایز نیست؛ در هیچ روایتی دستور سینه زدن وارد نشده است پس حرام است و....

زیارت ائمه علیهم السلام مستحب و طلب علم فریضه است؛ بنا بر این نمی توان به خاطر زیارت مستحب، طلب علم را ترک نمود.

در روایات از گرفتن اجرت برای تعلم دین نهی شده است پس گرفتن شهریه در حوزه های علمیه حرام است.

روایات، کسب و کار را واجب نموده، پس درس خواندن تمام وقت چنان که در حوزه ها رایج است، حرام است.

استیکال (نان خوری) با نام ائمه علیهم السلام حرام است، پس پذیرفتن پولی که به اهل منبر می دهند حرام است.

ائمه ی جماعت به دلیل این که پول دریافت می کنند اجرت بر واجب می گیرند پس نمازشان باطل است و نمی شود به آنان اقتدا کرد.

طبق روایات عکاسی و فیلم برداری حرام است.

تلخ‌ترین بخش این تخریب، این است که این تهاجم با سنگربندی در پشت چند شعار و ادعاست؛ از قبیل: «عمل انحصاری به حدیث»، «پرچم پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام)» و این شعار که «جز روایت نمی‌گوییم و جز روایت عمل نمی‌کنیم و جز روایت نمی‌پذیریم».

هر چند با اندک درنگی روشن می‌شود که این شعارهای بدون واقعیت و ادعاهای بسیار فریبنده و عوام‌پسند، هیچ‌گاه اثبات نمی‌گردد.

در هر صورت با این روش می‌توان در مدت نیم ساعت با پرسشهای عوامانه طرف را اشکال باران کرد.

در هر صورت «شبهه افکنی کوچه و بازاری» سمبل برخی از تبلیغاتی است که همیشه با چهره‌های رنگارنگ آن سر و کار داریم، ویژگی این گونه تبلیغات، طرح مسایل تخصصی در فضای غیر تخصصی است که غالباً با انگیزه روشن شدن حقایق همراه نیست، بلکه در بیشتر موارد، فضای طرح با چنان ویژگی انتخاب شده است که امکان دفاع نیز وجود نداشته باشد.

این تنها مشکله نیست. از شاخه‌ای به شاخه دیگر پریدن و کثرت القائات و باز کردن بحث جدید بدون نتیجه‌گیری از مباحث پیشین را هم اضافه کنید.

در مجموع بیشترین شیوه‌ی مورد استفاده در تبلیغاتی که با سمبل کوچه و بازار از آن یاد می‌کنیم «منطق بزن و در رو»!!! است. این روش منصفانه! در میان تمام کسانی که در حل مسایل علمی ناتوان هستند، بسیار کاربرد دارد.

اخباریون نیز از این شیوه‌های انسانی کمال بهره را می‌برند!

شگرد ۱۲: مجال ندادن به کثرت القائات طرف مقابل

نقطه مقابل شگرد پیشین (کثرت القائات و شاخه به شاخه پریدن) حساسیت نشان دادن در مقابل کثرت پرسش طرف مقابل است. به این شکل که اگر چند اشکال پشت سر هم مطرح کنی بلافاصله می‌گویند «من حافظه‌ام ضعیف است بگذارید اینها را پاسخ دهم بعد اشکال بعدی».

با ترکیب این شیوه با شیوه قبلی تلاش می‌شود طرف را زمین‌گیر نمایند.

شگرد ۱۳: فعالیت در کوچه و بازار

در نوشتاری با عنوان ظالمانه‌ترین نظریات... چنین گذشت:

در این میان پدیده‌ی دیگری وجود دارد که ظاهری بسیار شبیه به پرسش دارد، اما با حقیقتی بیگانه از پرسش و با پایانی به جز

آموختن، و آن شایعه پراکنی‌هایی است در قالب پرسش، اما بدون انگیزه‌ی آموختن و به دور از مراجعه به مرجع شایسته. هدف و فلسفه‌ی این گونه پرسش‌ها تنها ایجاد تردید و تزلزل، و حاصل آن منحصر اشک و شبهه می‌باشد.

گاه در عمل تفکیک بین پرسش واقعی و شبهه افکنی بسیار دشوار می‌باشد.

برای شناخت پرسشی که مقدمه‌ی کمال و ترقی است و شبهه‌ای که برای ایجاد فتنه است چه باید کرد؟ تفکیک میان پرسشگر و شبهه افکن چگونه است؟

یکی از راه‌های تشخیص این است که نخست انگیزه‌ها و علل پرسش را بشناسیم و دیگر این که با شیوه‌های اجرای آن آشنا شویم و در نهایت هدف و پایان کار این امور را بدانیم.

در اینجا بر یکی از روشهای کاربردی شبهه افکنی انگشت می‌گذاریم و آن انتخاب فضا و محیطی است که پرسش در آن طرح و القا می‌گردد.

اگر پرسشی زنده شود، نخستین گام طبیعی در حل پرسش، پیدا کردن مرجعی است که شایستگی حل مشکل را داشته باشد.

بدیهی است که شایستگی برای مرجعیت در هر امری در درجه‌ی اول بر اساس تخصص در مورد همان رشته و در درجه‌ی دوم بر

اساس آشنایی و سابقه، اما نه در حد تخصص می باشد.

ولی اساسی ترین گام در حل مشکلات پذیرفتن رنج آموزش و گذراندن دوره های تخصصی در همان امر می باشد. البته این گام انگیزه ای قوی، همتی بلند و تلاشی پایدار لازم دارد.

اما اگر کسی به متخصص و آشنای فن مراجعه نکند و زحمت تخصص یافتن را به جان نبرد، و به جای آن در کوچه و بازار راه بیفتد و شبهه را در قالب پرسش و تحقیق پخش نماید، آیا می توان گفت چنین فردی انگیزه ای فهمیدن و یاد گرفتن دارد؟! آیا می توان گفت این گونه پرسش ها مقدمه ای کمال و ترقی و تعالی است؟! خصوصاً در مواردی که موضوع کاملاً تخصصی باشد و مقدماتی زیادی لازم داشته باشد آیا عاقلی می تواند بپذیرد این گونه پرسش ها جنبه ای مثبت و خیرخواهانه دارد؟! در این میان از خود پرسشگر که بگذریم تردیدی نیست که به طور طبیعی برداشت خلق الله بی چاره چیزی جز تحیر، تردد و شبهه نخواهد بود، هر چند هیچ تقصیری هم نداشته باشند. چه بسا که پرسش مطرح شده، در پشت پرده دروغی بیش نیست اما...، اما دروغی که احیاناً به راحتی مچ دروغ گو باز نمی شود. تأثیر این دروغ به انداختن سنگی در میان آب می ماند که سطح آن موج برمی دارد و تا آنجا که شایعه قدرتمند باشد می رود.

اگر ابزار عامیانه نیز چاشنی این معرکه گردد تب شبهه بالاتر می‌رود و... و اگر کسی اندکی هم از دین و آخرت خود مایه بگذارد خدا می‌داند چه‌ها خواهد شد!

پیش از این به مسلسلهای عامیانه اشاره داشتیم. با توجه به مطالب این فصل می‌توان افزود که آنچه فاجعه را عمیق‌تر می‌کند این است که این افراد با استفاده‌ی ابرازی از حدیث، با مسلسل این گونه چراها در کوچه و خیابان به عامی و عالم حمله‌ور شده و به پیش می‌روند و به سلاخی دین می‌پردازند!

در هر صورت «شبهه افکنی کوچه و بازاری» سمبل برخی از تبلیغاتی است که همیشه با چهره‌های رنگارنگ آن سر و کار داریم، ویژگی این گونه تبلیغات، طرح مسایل تخصصی در فضای غیر تخصصی است که غالباً با انگیزه روشن شدن حقایق همراه نیست، بلکه در بیشتر موارد، فضای طرح با چنان ویژگی انتخاب شده است که امکان دفاع نیز وجود نداشته باشد.

این گونه تبلیغات انواع گوناگونی از ابتدایی تا پیشرفته دارد. مانند:

۱. ابتدایی‌ترین آن سخن دو نفری در کوچه و خیابان و... است که در صورت امکان به تدریج گسترش می‌یابد؛

۲. سخنرانی‌هایی با گرایش خاص و با مخاطبین خاص؛

۳. مقالات برخی از قلم به دستان در جراید عمومی و خطاب به غیر

متخصصین؛

۴. راسانه‌های یک طرفه مانند رادیو و تلویزیون؛

۵. اینترنت.

در مجموع بیشترین شیوه‌ی مورد استفاده در تبلیغاتی که با سمبل کوچه و بازار از آن یاد می‌کنیم «منطق بزن و در رو»!!! است. توضیح بیشتر این منطق در فصلهای آینده می‌بینید.

شگرد ۱۴: متشابه جلوه دادن احادیث مخالف

تمسک به حدیث، ظاهر کار تهاجم اخباریت است، اما واقعیت امر چیز دیگری است.

توضیح این که مسلماً احادیث بسیاری وجود دارد که با منطق مهاجمین سازگاری ندارد.

اخباریت برای رها شدن از این مخمصه، تمام احادیث مخالف نظریه اخباریت را متشابه جلوه می‌دهند تا به راحتی از جواب آن شانه خالی کنند.

مثلاً احادیثی که حجیت قیاس برهانی را ثابت می‌کند، از نظر اخباریت متشابه است!

شگرد ۱۵: نقل گزینشی حدیث

بسیار اتفاق می افتد که یک موضوع از دو منظر مورد توجه قرار می گیرد: یک منظر مثبت و یک منظر منفی.

در این گونه موارد عدم توجه به تمام زوایای موضوع، موجب خلط مبحث می گردد.

همچنان که پیش از این گذشت بسیاری از اصطلاحات دوگانه هستند یک روی سکه آنها مثبت و روی دیگر آنها منفی است.

اخباریون تنها احادیثی را نقل می کنند که روی منفی سکه را نشان می دهد. پیش از این نمونه های متعددی از این دست را آوردیم به اصطلاح اجتهاد قیاس رأی و... که پیش از این گذشت.

به عنوان نمونه «رأی» به لحاظ مستند بودن و مستند نبودن، در روایات مورد نفی اثبات است. پرداختن به یک زاویه از روایات رأی که ناظر به نکوهش رأی غیر مستند است، موجب این توهم می شود که رأی مطلقاً و از ریشه باطل است.

اخباریت از این شگرد نیز فراوان سود جسته است.

شگرد ۱۶: نقل فله ای احادیث

از نظر روانی تظاهر به داشتن ادله متعدد موجب مرعوب شدن طرف

می‌شود. در حالی که با اندک درنگی روشن می‌شود بسیاری از ادله مطرح شده ربطی به مسئله مورد بحث ندارد. این نیز یکی از شگردهای اخباریت است.

شگرد ۱۷: نوجیه با ادله جانبی

اخباریون مدعی هستند که تنها حدیث می‌گوییم و تنها حدیث می‌شنویم. از این رو هم هر برهان و دلیلی که بیاورید ادعا می‌کنند این رأی شماست و ما را با رأی کاری نیست.

اما خود اینان در بسیاری از موارد ادله‌ای سود می‌جویند که با منطق «نص حدیث» در تضاد است.

برای فرار از نقض، این گونه ادله را با عنوان «ادله جانبی» مطرح می‌کنند. بالاخره باید روشن شود که مطالب غیر حدیثی دلیل است یا نیست. اگر دلیل است باید پذیرفته شود چه از اخباریون و چه از غیر اخباریون و اگر دلیل نیست چرا اخباریون از آن استفاده می‌کنند؟!

شگرد ۱۸: درخواست جواب کلی برای خوراک عوام

با بیان درست سیر علمی یک مسأله، بسیاری از استبعادها ریشه‌کن می‌گردد.

اما طفره از سیر علمی و بسنده کردن به نتیجه‌ی نهایی، ناآشنایان

را در درک آن دچار مشکل می‌نماید.

یکی از شگردها این است که با طرح چند پرسش پیاپی از طرف مقابل می‌خواهند که تنها به پاسخ اجمالی اکتفا کرده و پاسخ تفصیلی را به زمان بعد موکول نمایند، البته فرصتی که شاید هیچ‌گاه پیش نیاید. این شگرد تنها بر اساس استفاده تبلیغاتی است و نه روشن شدن مطلب. انشاءالله سازکار برخورد مناسب با این شگرد را خواهید دید.

شگرد ۱۹: تکرار محدثیت ائمه علیهم‌السلام و اصحاب

یکی از شگردهای اخباریون تأکید پیوسته بر محدثیت ائمه علیهم‌السلام، اصحاب و علمای سلف است. اما هیچ‌گاه وارد بحث تفصیلی این ادعا نمی‌گردند.

این در حالی است که با تحقیق، بطلان این ادعاها آشکار می‌شود. علاوه بر حل مسأله، نقضهای فراوانی بر این ادعاها وارد است. لذا هیچ‌گاه نباید اجازه استفاده از این دلیل داده شود.

شگرد ۲۰: اسقاط اشخاص برای فرار از نقض

یکی از شگردها اسقاط عملکرد سایر اخباریون با عنوان لغزش است. با این شیوه خود را از پاسخگویی نسبت به عملکرد همقطاران خود رها می‌کنند.

شگرد ۲۱: نفی بی دلیل

اصرار بر بی دلیل نشان دادن طرف مقابل نیز یکی از شیوه‌های شناخته شده اخباریت است که بسیار از آن سود برده‌اند.

شگرد ۲۲: تأویل

توجیه کردن نیز از شگردهای رایجی است که بسیار سود جسته‌اند. از جمله:

قرائن بر مدلول احادیث را به گمان توجیه می‌کنند.
معنی لغوی را به اجتهاد لغت‌شناسان تأویل می‌برند.
حجت و برهان را به رأی و نظریه توجیه می‌کنند.

شگرد ۲۳: فرار از مباحث لغوی

یکی از شگردها در مباحث لغوی، پناه بردن به ادعای استخدام الفاظ از سوی شریعت است.
این شگرد غالباً در مواردی مطرح می‌شود که هیچ راهی برای توجیه معنی لغوی پیدا نمی‌کنند.

شگرد ۲۴: فرار از لوازم نظریات

برخی از نظریات اخباریت لوازمی دارد که تبعات منفی فراوانی دارد.

اما اگر کسی بخواهد وارد تبعات شود، با اتهام به حاشیه کشاندن بحث روبرو می‌شود.

شگرد ۲۵: توجیه تحریف بحث

تحریف بحث غالباً با پر کردن زمان با مطالب غیر مربوطه، ادعای بدون دلیل و... عملی می‌شود.
با اعتراض به تحریف بحث، انبانی از توجیهات عجیب و غریب دارند؛ مانند:

بگذارید من حرف بزنم آبروی خودم خواهد رفت.
من اگر اشتباه بکنم از نظر دنیوی و اخروی به ضرر من تمام می‌شود.

شگرد ۲۶: توجیه لجابت با بی‌نتیجه بودن

در برخی از موارد نتیجه بحث کاملاً روشن شده است، با لجابت به انکار خود ادامه می‌دهند. روشن است که اگر این لجابت ادامه پیدا کند، مطلب بر اطرافیان بیشتر آشکار می‌شود؛
از این رو با عنوان کردن بی‌نتیجه بودن بحث، تلاش می‌کنند از بحث بگذرند تا لجابت آنان آشکارتر نگردد.

شگرد ۲۷: ساختن شخصیت‌های کاذب

در مدح علم و دانش همین بس که اگر به نادان بگویی تو نادانی

ناراحت می‌شود.

اما بمباران کردن لفظی نسبت به عوامیت و نادانی او برایش مشمئز کننده است و با غرور او سازگار نیست.

نقطه مقابل این حرکت شخصیت‌های بادکنکی و کاذب است.

این شیوه همانند کاری است که برخی از گروهکها با نوجوانان انجام می‌دادند که مثلاً آقا رئیس بخش فرهنگی خیابان فلان است. این آقا کسی نیست جز نوجوان دوازده ساله. مسئولیت فرهنگی فلان خیابان هم تنها در چسباندن مثلاً یک اطلاعیه خلاصه می‌شود.

متأسفانه تهاجم نص‌گرایانه با ساده‌پنداری دین‌زمینه‌خوبی برای باد کردن شخصیت‌هاست. اگر یک بقال حتی در عالم خیال خود را مستشکل بر یک مجتهد ببیند، بسیار کیف می‌کند تا چه رسد که این خیال به فعلیت هم برسد. به برخی از این مصادیق توجه نمایید: مدارک گفته شده، خداوند به مردم عقل داده و خودشان تشخیص می‌دهند.

چرا مردم را این قدر متهم به نفهمی می‌کنید بعضی شنیده‌اند بسیار ناراحت شده‌اند مگر چه بحث پیچیده‌ای است که نفهمند. همان بچه نه ساله هم می‌فهمد مگر مطلب چقدر بغرنج است مگر امام این مطلب را برای کی گفته‌اند؟!

به صراحت ما را متهم به بی سواد می کنند.
طلب علم فریضه بر همگان است باید بشنوند و گوش کنند.
همین کافی است برای کسی که بخواهد صحت و سقم حرفهای
مرا تشخیص بدهد گوش بدهد.

شگرد ۲۸: تظاهر شدید به اخلاقیات

همگان همیشه نیازمند تذکرات اخلاقی هستند؛ اما این بدان
معناست که در درجه نخست واقعا خود را مخاطب قرار دهیم و در
خطاب به خود نیز صادق باشیم.
اما اگر با تظاهر به این امور بخواهیم در دل دیگران جای پیدا کنیم
تبدیل به یک شگرد می شود.
این شگرد آن گاه شیادانه می شود که بخواهیم با تظاهر به این امور،
ضمنی به دیگران نسبت لجاجت، بی تقوایی و... بدهیم.

شگرد ۲۹: تظاهر به آداب اسلامی و اطلاعات حدیثی

آداب اسلامی و اطلاعات حدیثی دایره گسترده ای دارد و التزام به
آن در حیطه عمل و علم، توفیق الهی را می طلبد.
احيانا تأدب به آداب اسلامی در چند حیطه خاص قابل دید
دیگران، آن هم به قصد انتقاد ضمنی و یا تفسیق آنان و حتی بدتر،

اثبات بیگانه بودن طرف مقابل با آداب اهل بیت علیهم السلام دیده می شود که خود یکی از شگردها شمرده می شود.

در حوزه نقل روایت نیز اخباریت روایات محدودی را برای نقد و ابطال اصولیت گزینش کرده و از آن جایی که این دسته روایات محدود است به راحتی قابل حفظ کردن نیز هست.

اخباریت مانند نوار این احادیث محدود را مرتب تکرار می کند. اما بحث در مورد درایت آنها به شدت پرهیز کرده و تحت عناوین مختلفی از آن فرار می کند.

این نیز یکی از شگردهای اخباریت است.

شگرد ۳۰: القاء تقابل میان مجتهدین و ائمه علیهم السلام

مسلم هدف فقها و اصولیون رسیدن به مراد و مقصود از روایات است.

احیاناً مسیر فهم احادیث، طولانی و پیچیده می شود که در نتیجه، حاصل آن قابل درک همگان نیست.

در برخی از موارد از پیچیدگی و عدم درک آنها، سوء استفاده می شود و در نتیجه عدم درک عوام، فتوای فقهاء در مقابل روایات اهل بیت علیهم السلام جلوه می دهند.

مسلم ریشه این مسئله یا درک نکردن استنباط است و یا دلایل

انسانی! دیگری دارد!

اشراب ضمنی این باطل، تأثیر فوق العاده‌ای در خراب کردن دید مخاطب به علماء دارد و بسیار خطرناک است.

به یکی از موارد پاشیدن تخم نفاق و ایجاد بدبینی با القاء تقابل میان ائمه عليهم السلام و فقهاء توجه نمایید:

«در اعتقاد به انحراف سایر مدعیان تشیع و انحراف درس اجتهاد و اصولی که یک ریشه آن در منطق ارسطوها و افلاطون‌ها و ریشه دیگران آن در استفراغ وسع غاصبین مقام ولایت و امامت همچون عمر بن خطاب‌ها و ابوحنیفه‌ها می‌باشد...» (مقدمه‌ی جزوه‌ی مترجم)

شگرد ۳۱: کاشت کینه و خرابی پل‌ها

پاشیدن تخم نفاق و ایجاد بدبینی از شگردهای رایج برخی از اخباریون است. هدف از این کار خراب کردن تمامی پل‌هاست تا کسی در صدد تحقیق و بررسی برنیاید.

به یک نمونه از القاء تقابل میان ائمه عليهم السلام و فقهاء توجه نمایید:

در اعتقاد به انحراف سایر مدعیان تشیع و انحراف درس اجتهاد و اصولی که یک ریشه آن در منطق ارسطوها و افلاطون‌ها و ریشه دیگران آن در استفراغ وسع غاصبین مقام ولایت و امامت همچون

عمر بن خطاب ها و ابوحنیفه ها می باشد.... (مقدمه ی جزوه ی

مترجم)

پیش از این دروغگویی اخباریون در اتهام تصویب و اجر مجتهد بر ملا شد. همچنین نادانی آنان نسبت به استنباط، اجتهاد، رأی، قیاس و ظن معتبر آشکار شد.

هنر اینان در این شیوه، ترکیب دروغ و اتهام با نادانی است که آن را به احادیث چسبانده اند.

بنده واقعا نمی دانم اخباریون این عمل کاملاً انسانی!!! را نزد وجدان خود چگونه توجیه می کنند؟! و برای قیامت چه پاسخی آماده کرده اند؟!

ظماً لمانه تر این است که برای پاشیدن بذر کینه از احادیث نیز سوء استفاده کرده اند.

در این راتسا یکی از شگردهای اخباریت، قیاسی است که از دو روایات تشکیل می دهند.

این شگرد از دو جهت جالب است:

جهت نخست این که اخباریتی که قیاس را باطل می داند، برای کوبیدن اصولیت، خود به راحتی قیاس می کند که مصداق یک بام و دو هوا است.

جهت دوم کبری و صغری قیاس اخباریت است.

کبری هم این روایت است:

هیچ گاه دو دعوت اختلاف پیدا نکردند جز این که یکی از آن

دو گمراهی بوده است.^۱

صغرای قیاس را هم با چند ادعا و اتهام، سر و صورت می دهند:

«و لکن همانا در این مورد دو دعوت با یکدیگر مختلف گردیده اند، زیرا که محدّثین مردم را به سوی عمل نمودن به نصوص و گفتار مشخص و معلوم (ائمّه علیهم السلام) و مجتهدین اصولی به سوی عمل نمودن به استنباط و اجتهاد و رأی دادن و گمان خویش دعوت می کنند و معتقدند که هر مجتهدی مصیب بوده و به حقیقت دست می یابد، و معتقدند که مجتهد هر گاه به حقیقت دست یابد و اشتباه نکند دو اجر دارد و هر گاه خطا نموده و اشتباه کند یک اجر دارد پس ثابت شد که اصولی ها و محدّثین در اصل دین و دعوت با یکدیگر مختلف هستند و اختلاف آنها به دلیل عمل نمودن به نصوص مختلف نبوده و همان گونه که حدیث آن ذکر گردید به ناچار بایستی که یکی از این دو گروه در ضلالت و گمراهی باشند...»^۲.

کبری عبارت است از:

(۱) روایت ۱۰۶: بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۴

(۲) جزوه‌ی مترجم ص ۳۹

اگر دو دعوت اختلاف داشتند قطعاً یکی گمراهی است.
صغری هم عبارت است از:
اختلاف اخباریت با اصولیت
نتیجه قیاس می شود:
یکی از اخباریت و اصولیت باطل است.
برای تعیین فرقه باطل هم از یک قیاس دیگر کمک می گیرند:
به خدا سوگند که امتی پس از پیامبرشان اختلاف نکردند جز این
که فرقه باطل بر فرقه حق پیروز شد.^۱
بر اساس این حدیث کبری عبارت است از:
هر فرقه ای که پس از پیامبرش پیروز شد، باطل است.
صغری هم این که:
در دوران کنونی فقها بر اخباریون غلبه دارند.
نتیجه قیاس دوم می شود:
پس فقها فرقه باطل هستند.
بنا بر این علاوه بر آنچه گذشت، خود غلبه ی فقها و علما در عصر
حاضر، دلیل بطلان راه آنان است.
با اِعمال این شگرد کدام عامی است که با دید منصفانه سخن یک

فقیه را مورد تأمل قرار دهد؟!

اولین نقضی که وارد می شود این است که در دوران محدث بحرانی، غلبه با اخباریون بود. آیا اخباریت بر اساس قیاس خودش می پذیرد که اخباریت در آن دوران باطل بوده است؟!

نکته دوم هم صغرای قیاس اول است که عبارت است از مجموعه ای تهمتهای خلاف واقع و با روایتهای درایت نشده.

نوشتار پیش رو شما برهانی کرده است که دعوت اخباریت به ثقلین نیست بلکه دعوت به «حسبنا الروایة» است.

در دعوت به روایت هم صادق نیستند چرا که همه مدالیل روایت را نمی پذیرند.

با این دو نکته چگونه ادعا می کنند که اخباریت دعوت به ثقلین است. تهمتهایی هم به فقها زده اند، مانند فتوای به غیر علم، مصیب بودن همه مجتهدان و... همگی خلاف واقع است و روز قیامت باید جوابگوی تهمتها باشند.

شگرد ۳۲: مظلوم نمایی

غلبه ی نسبی فقها در برخی از ادوار، مستند خوبی برای مظلوم نمایی می باشد.

اخباریت مظلوم نمایی را ابزار جلب ترحم دیگران و تزریق ضمنی حقانیت خویش قرار داده و بدین وسیله تمامی اتهامات ناجوانمردانه و هتک حرمتها و سایر اعمال خویش را توجیه می نمایند.

شگرد ۳۳: تهمت و افتراء

اخباریت تلاش می کنند وجهه ی سنگرداران دین و کافلین ایتم آل محمد را نیز تا آنجا که بتوانند تخریب و اعتقاد مردم از آنان را سلب می نمایند هر چند با تهمت و افتراء.

برخی از تهمتهایی رایج اخباریت به اصولیت، این است که فقها را اهل بدعت می شمارند.

این گونه اتهامات صغرای یک قیاس قرار می گیرد که کبرای آن عبارت است از این روایت:

امام صادق علیه السلام فرمود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است هنگامی که پس از من اهل شک و بدعت را دیدید، بیزاری از آنها را آشکار کند و از بسیار به آنها دشنام دهید و بدگویی آنان را بکند و به آنها تهمت بزنید تا این که در فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها پرهیزند و از بدعتهای آنان نیاموزند. اگر چنین کنید خداوند به سبب این کار شما حسنه می نویسد و درجات شما را

بالا می برد.^۱

با این گونه احادیث دست خود را در سب و بدگویی و بهتان باز می بینند!

این هم قیاسی دیگر از اخباریتی که قیاس را باطل می دانند، آن هم با صغریایی کاملاً باطل.

پس از این قیاس به راحتی تمامی کمالات کافلین ایتام آل محمد را کتمان و یا انکار می کنند:

پذیرفتن شهادت متهم و دشمن و خیانتکار و کسی که اجیر خیانتکار است، تا هنگامی که از گناهش دوری نکرده است جایز نیست. همچنین شهادت کسانی از اهل بدعت که مخالف شما هستند جایز نیست هر چند در ظاهر اهل رعایت سنتهای الهی باشند و عفت بورزند.^۲

شگرد ۳۴: ستم های ناجوانمردانه

شیوهی اتهام در فصل قبلی گذشت و ما سعی کردیم آن را عامدانه قلمداد نکنیم، اما برخی از موارد به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

(۱) روایت ۱۰۸: کافی ج ۲ ص ۳۷۵

(۲) روایت ۱۰۹: فقه القرآن راوندی ج ۱ ص ۴۱۳

نمونه‌ی نخست:

شنیده شده است که برخی برای تثبیت نظریات خود، افرادی را که هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهند، برای طرح سؤالاتی سراغ بعضی از مراجع عظام حفظهم الله می‌فرستند، از قبیل این سؤال که «آیا شما به گمان عمل می‌کنید؟»، روشن است که آن فقیه بی‌خبر از توطئه‌ی پشت پرده، جواب می‌دهد: اگر گمان اعتبار شرعی داشته باشد به آن عمل می‌کنم.

این جواب را با «شاهد عادل»!!! که تدارک دیده‌اند در کنار روایات «حرمت عمل به گمان» گذاشته و «نقل حلقه‌ی مریدان» می‌نمایند!

نمونه‌ی دوم:

برخی از اینان در دروس خارج حوزه که عالی‌ترین سطح تخصصی حوزه است شرکت کرده و اطلاعات عمیق! خود را محک قرار داده! و به وسیله‌ی آن علمیت و فقاہت استاد متخصصی که بر کرسی تدریس تکیه کرده است بررسی نموده! و در نهایت امر، رأی صادر می‌کنند که این استاد بر شیوه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام مستقیم است یا از آن انحراف پیدا کرده است!!!

یکی از اینان، که هرّ را از برّ تشخیص نمی‌داد، پس از شرکت در یکی از جلسات درس خارج! چنین می‌گفت: «ما هر چه گوش

کردیم تمام آنچه شنیدیم این بود که شیخ انصاری چنین فرموده و آخوند خراسانی چنان، اما از روایات اهل بیت علیهم السلام چیزی نشنیدیم و ما چون تنها و تنها پیرو اهل بیت علیهم السلام هستیم نیازی به آراء بشری نداریم».

الحمد لله سواد خود این بنده‌ی که معرکه بود! والحمد لله که حاضر هم نشد از کسی بپرسد موضوع بحث چیست و شیخ انصاری چه چیزی را اثبات کرده که آخوند خراسانی آن را رد نموده، اما در تخطئه و تکذیب و... ید طولایی داشت.

امثال این افراد هرگز نمی‌خواهند از پبله‌ی خود سر بیرون آورند و چشم خود را به واقعیات باز نمایند و صد البته که هیچ گاه مطلع نخواهند شد که گاه یک روایت، آری تنها یک روایت، موضوع بحث درسی در مدتی بیش از چند ماه می‌باشد و هزار البته که نسبت به آن روایت نیز درایتی پیدا نخواهند کرد.

همین شیوه در مورد کتب علمی نیز اعمال می‌گردد، به نمونه‌ی سوم توجه کنید:

فردی که به تصور خودش توانایی ترجمه کتب علمی را دارد و صد البته نه فهم آن را. با مراجعه به چند کتاب، جملاتی که به نظر خودشان سند اثبات اتهاماتشان بر فقها می‌باشد پیدا نموده و با طرح آن در حلقه‌ی مریدان. آن هم هزار البته کاملاً خصوصی

که التّقیّة دینی و دین آبائی صدمه نبیند. نُقل حلقه‌ی مریدان می‌نمایند.

البته بیشتر شگردهایی که گذشت حاصل تجربه مستقیم نگارنده است.

و صد البته اگر بخواهیم سیره‌ی حسنه‌ی! مورد استفاده‌ی برخی از اینان را جمع‌آوری نماییم از حد این نوشتار خارج می‌شویم؛ لذا آوردن چند نمونه کفایت می‌کند.

نمی‌دانم چه نامی می‌توان بر این گونه اعمال نهاد، دروغ یا تهمت و یا...! گمان می‌کنم عنوان نامردی برای این گونه اعمال انسانی! کم باشد.

البته عنوان نامردی و... برای آقایان مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که در هیچ روایتی نیامده است که یکی از محرمات نامردی است! و آقایان هم تابع نص کلام معصوم علیه السلام هستند و هیچگاه گرد رأی و هوی نمی‌چرخند، بنا بر این هیچ گاه نمی‌توان گفت این گونه اعمال ظالمانه است!

شگرد ۳۵: ارباب با طرح مباحله

مهاجمین احیانا از ارباب به شکلهای مختلف آن استفاده می‌کنند. از جمله:

فراخوانی به مباحله داستان جالبی دارد که برخی خیلی محکم و پابرجا پیشنهاد مباحله را مطرح کردند. اما تا بوی جدیت به مشام رسید، بهانه جویی‌ها هم آغاز گردید و در نهایت به صراحت گفتند که به هیچ شکلی حاضر به مباحله نیستند. البته آن هم برای رعایت تقیه! می‌توانید تفصیل جریان آن را در سلسله نوشتارهای درایت روایت ببینید.

در این شکل از ارباب بیشتر تظاهر به توانایی در جنبه معنوی می‌کنند.

شگرد ۳۶: ارباب با طرح مناظره

یکی از راه‌های ارباب فراخوانی به مناظره است. در این شکل از ارباب بیشتر تظاهر به توانایی در جنبه عملی می‌کنند. توجه کنید: برخی از اینان گاه آن چنان خود را باور می‌کنند که رجز خوانی‌شان از حلقه‌ی مریدان به بیرون نیز سرایت می‌کند، یکی از اینان ادعا می‌کرد من آن چنان به حقانیت طریقه یقین دارم که حاضرم با چهل نفر مناظره کنم بروید آیه الله فلان را بیاورید، آیه الله بهمان را بیاورید؛ اما پس یک جلسه مناظره بسیار ابتدایی که بیشتر آن به لجاجت گذشت، صلاح را در این دید که در تقیه بماند که خدای نخواست با عدم رعایت

«التقية دینی و دین آبائی» از راه مستقیم شریعت خارج نشود! جالب اینجاست که در دو مورد اخیر شنیده شده است در حلقه‌ی انس، پیروزی قاطع خود را به رخ مریدان می‌کشند. اما جالب‌ترین بخش مطلب این است که هیچ‌گاه حاضر به مناظره مکتوب نیستند! این مسئله بسیار قابل تأمل است جریان‌اتی هم دارد. امتیاز مناظره مکتوب به این است که متن تمامی حرفها ثبت می‌شود و امکان فرار و شانه خالی کردن از مسئولیت را سلب می‌کند. از طرفی هم می‌شود حرفها را با دقت بالا تجزیه و تحلیل کرد و ادعاها و ادله را تفکیک نمود و.... محدودیت جلسات حضوری را هم ندارد. خلاصه مناظره مکتوب بهترین روش برای مباحثات علمی منصفانه است.

نمونه آن هم کتاب شریف المرجعات است که حاوی مناظرات مکتوب عالم شیعی سید شرف الدین و عالم سنی شیخ عبدالمجید سلیم البشیری رئیس وقت الازهر مصر است. اما اخباریون به دلایلی که کاملاً روشن است هرگز حاضر به مناظره مکتوب نیستند.

در موردی که به آنان مناظره مکتوب پیشنهاد شد، نخست به تخریب شخصیت پیشنهاد دهنده دست زدند که مناظره مکتوب

نشانه بی سوادى است و با طرح آن مى خواهند از ديگران كمك بگيرند. اما واقعيت چيز ديگرى را نشان مى دهد. چرا كه تجربه آنان در دو مورد افتضاحاتى را به دنبال داشت كه هنوز هم ادامه دارد.

اين بندگان خدا در موردى با دو نامه به برخى از مسايل واكنش نشان دادند. اما به سرعت متوجه شدند كه اوضاع بر وفق مراد نيست. از اين رو با بهانه هاى همچون: ديگران بيكار هستند، اما ما وقت نداريم، مى خواهند ما را تخليه كنند، سياسى جلوه دادن مسايل علمى و...، در نهايت هم محكم ترين بهانه را رو كردند كه مناظره خلاف تقيه است!!! البته با اين همه در صورتى كه هر گاه فضا را مناسب ببينند! حتما اقدام به مناظره مى كنند!

در مواردى حتى از پذيرفتن برخى از جزوات امتناع مى كردند كه مبدا مسئوليت پاسخگويى بر گردن آنان بيافتد.

اشاره به دو مورد آن مناسب است. برخى از جزوات براى يكى از مدعيان سردمدارى ارسال شد. از قبول آن خوددارى كرده و گفته بود اگر كسى بخواهد پاسخ بدهد فلانى است.

فلانى دوم هم با تظاهر شديد به بى ميلى و اين كه من وقت ندارم و به اينها اصلا نگاه نمى كنم، جزوات را مى پذيرفت. اما هرگز به آن نگاه نمى كرد!!!

سلسله نوشتارهای پیش روی شما از برکات همان جزواتی بود که آقایان حاضر به پذیرش و یا تورق آن نبودند که الحمد لله در لابلای فرصتهای پراکنده به تدریج تکمیل شده است.

برای دیدن تفصیل این قضایا به جریان دو نامه آنان و جزوه مترجم شان مراجعه کنید.

در هر صورت پیشنهاد مناظره مکتوب همچنان پابرجاست و بدون هیچ محدودیت و پیش شرطی همچنان در خدمت هستیم. آن چه مهم است این است که مناظرات مکتوب، سودمند و پیوسته باشد. اما آقایان خود دانند.

جالب ترین اعتراف آقایان البته با چاشنی دروغ و تهمت گویای هم چیز هست.

عده ای در صدد بودند مطلب در آورند و آشوب کنند؛ از این رو ما صلاح ندیدیم و قطع کردیم...

این تعبیر حضرات که «مطلب در آورند» در واقع اعتراف به این است که مطالب ما اگر درز کند افتضاح علمی به دنبال خواهد داشت. پس باید تقیه کرد تا...!

اما تهمت «آشوب»!

برای پاسخ «آشوب» ادعایی حضرات هم، به یک آیه و حدیث

بسنده می‌شود.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۱

پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را- وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان بترسند؟

در روایتی چنین آمده است:

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که در امت من بدعتها آشکار شد، عالم باید دانش خود را آشکار کند. پس کسی که چنین نکند بر او لعنت خداوند باد.^۲

این سرفصل را با این پند پایان می‌دهیم:

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ^۳

بلکه انسان خود بر نفس خویشتن بیناست، و هر چند بهانه‌ها بتراشد.

(۱) توبه/۱۲۲

(۲) روایت ۱۱۰: کافی ج ۱ ص ۵۴

(۳) قیامت/۱۴-۱۵

شگرد ۳۷: استتار شیطانی! (تقیه دروغین۱)

اخباریت دچار نظریاتی شده‌اند که تنها در حلقه‌ی مریدان امکان ادامه حیات دارد و بس. از همین رو تلاش می‌شود از درز کردن بسیاری از آنها به خارج از حلقه‌ی مریدان جلوگیری شود.

یکی از روشهای آنان استتار در پشت تقیه‌ی دروغین است. بر این اساس تقیه را پوششی برای استتار آراء و نظریات باطل خود قرار داده تا آشکار شدن آنها به افتضاح علمی و عملی آنان نینجامد و بدین وسیله خود را از انتقادات دور نگاه می‌دارند.

بر همین اساس بود که ارتباط علمی مکتوبی که با برخی از اینان گشودیم به سرعت قطع شد؛ فرد یاد شده این قطع ارتباط را در جای دیگری این گونه توضیح داد که:

عده‌ای در صدد بودند مطلب در آورند و آشوب کنند؛ از این رو ما صلاح ندیدیم و قطع کردیم.

این اعتراف صریح در این است که اخباریت بنا ندارد مطالب آنان علنی گردد تا مورد نقد قرار گیرد.

با این اعتراف صحت و صدق ادعای تقیه اخباریون نیز روشن شد. به چند نمونه از نظریاتی که نباید به بیرون درز پیدا کند توجه کنید. برخی از اینان قایل شده‌اند چون در قرآن ید الله آمده است پس

خداوند دست دارد اما ما کیفیت آن را نمی‌دانیم! (این مطلب دقیقاً آخرین دفاع از تجسم وهابیت است.)

بوسیدن ضریح و سینه زدن و... روایت ندارد پس حرام است!
اگر روایتی بگوید اجتماع نقیضین ممکن است باید پذیرفت!
(سخن در کبرای قضیه است نه مصداق و صغرا)
در قرآن از اف گفتن به پدر و مادر نهی شده پس با استناد به این آیه
نمی‌توان گفت کتک زدن پدر و مادر حرام است!
و...

درز کردن این گونه فتاوی ابوحنیفه‌ای برای اخباریون هزینه دارد. از
رو به روشهای متعددی روی آورده‌اند.

یکی از روشهای آنان استتاری است شیطانی در پشت تقیه‌ای
دروغین. بر این اساس، تقیه را پوششی برای استتار آراء و نظریات باطل
خود قرار داده تا آشکار شدن آنها به افتضاح علمی و عملی آنان
نینجامد و بدین وسیله خود را از انتقادات دور نگاه دارند.

شگرد ۳۸: «بزن و در رو»! (تقیه دروغین ۲)

خداوند رحمت کند اخباریونی امثال محدث بحرانی را که هم عالم
بودند و هم منصف و البته با تقوا.

اما نگارنده با «اخباریت» از نوع عالمانه و عاقلانه‌اش هنوز برخورد نکرده‌ام، تا چه رسد به منصفانه‌اش.

آری اخباریونی متدینی بودند همانند صاحب حدائق بودند که نه از انگشتان دست تجاوز می‌کنند و نه ما توفیق خدمتشان را داشته‌ایم. لکن نسخه عامیانه اخباریت، آن هم از نوع ظالمانه‌اش، هر از چند گاهی دیده و شنیده می‌شود.

«نسخه عامیانه اخباریت» بسیار جالب است، اما از نظر فصاحت بار بودن.

بد نیست در این جا شما را با یکی از فصاحت‌های آنها آشنا سازیم. «کودکان» را دیده‌ای که هر گاه در «موضع ضعف» قرار گیرند «می‌زنند و در می‌روند»؟! این آخرین حربه آنان است.

اما این شیوه منحصر به کودکان نیست، بزرگ‌ترها هم بی نصیب از این شیوه نیستند.

بسیاری از مردم در خورده گرفتن، و زمین و زمان را به هم بافتن و بهم ریختن، هم از وقت کافی برخوردار هستند و هم از عقل کافی، آن هم در همه رشته‌ها و به ویژه رشته دین.

اما تا بخواهی اندکی با فکرشان ور بروی، خمیازه‌شان می‌گیرد، ساده‌ترین سخن عاقلانه را، بحث فلسفی می‌نامند و برای پوشاندن

نفهمی‌شان به دنبال سوراخی می‌گردند که هر چه زودتر غزل «الفرار» را بسرائند.

این منطق رایج، همان کار بچگانه «بزن در رو» است، اما از کودکان وادی علم و دانش، یعنی کسانی که هنوز عقلشان بالغ نشده است. هر چند این درد همگانی است و این بیچارگی همه جا دیده و شنیده می‌شود، اما یک عده یک گام از همه پیش‌تر هستند، هم از کودکان سنی و هم از کودکان عقلی؛ چرا که این عده بر خلاف بقیه، روایات تقیه را به میان می‌کشند و تقدسی به بازار می‌آورند و دین را به بازی می‌گیرند!

البته این هم یک شیطنت دیگر است، مانند ادعای دروغین محدث بودن یا پیرو قرآن و حدیث!

شما این اندازه شیطنت جای دیگر سراغ دارید؟!

جاهلانه بافتن و دوختن!

ظالمانه تهمت زدن و تکفیر کردن!

نامردانه فرار کردن و در پشت تقیه‌ای دروغین پناه گرفتن!

با انسانیت انسان سازگار نیست تا چه رسد به اسلامیت و شیعه

علی بودن!!!

چرا که تقیه:

استتار مرام، عقاید و روش است، آن هم به حسب ضرورت و در شرایط ویژه؛

نه هر زمان حاضر بودن و همه جا رد پا گذاشتن،
اما تا سخن از برهان و حجت به میان آید پا به فرار گذاشتن!
این تقيه نیست،

چادری است بر سر جهالتها،
پوششی است بر رسوایی ها؛

البته چادری که مکارانه تقيه نامیده شده است.
در یک کلام این گونه اخباریت (تأکید می کنم این گونه اخباریت)
چیزی نیست جز:

پوشاندن قامت زشت جهالت با ردای زیبای پیروی از اهل
بیت علیهم السلام،

و دفاع از حماقت با سلاح حدیث،
و پنهان کردن ضعف با چادر تقيه.

شگرد ۳۹: سایر توجیهات ادله مقابل

توجیه کردن نیز از شگردهای رایجی است که اخباریون برای فرار از
ادله مخالف از آن بسیار سود جسته اند. از جمله:

قرائن بر مدلول احادیث را به گمان توجیه می‌کنند و گمان باطل است.
معنی لغوی را به اجتهاد لغت‌شناسان تأویل می‌برند و اجتهاد باطل است.
حجت و برهان را به رأی و نظریه توجیه می‌کنند و رأی باطل است.

مرحله ۳: شناسایی خطر و اولویت آن

بسیار مناسب است بدانیم چرا عنوان «اولویت نخستین» و «مخرّب‌ترین نظریات» را انتخاب نمودیم.

برای شناخت شدت تأثیرات تهاجم اخباریت، ابتدا ویژگی‌های تهاجم را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم و سپس قدرت تخریبی این منطق را با سایر منطق‌هایی که علیه شیعه به کار گرفته می‌شوند، مقایسه می‌کنیم.

الف. ویژگی‌های خطر

در این فصل برخی از ویژگی‌های تهاجم نص‌گرایی را فهرست می‌کنیم.

۱. تهاجم ساختاری

پیش از این گذشت:

به قاطعیت می‌توان گفت مخرب‌ترین حرکتها در حوزه اسلام، یورشهایی است که به حذف عقل یا حذف وحی و یا حذف مفسر

معصوم قرآن می انجامد.

حال اگر این یورشها از «قداست منطق و محبوبیت ابزار» سوء استفاده نماید، شدت تخریب چنین یورشهایی را نمی توان با هیچ مقیاسی سنجید.

بر این اساس خطرناکترین تهاجمات به دین، یورش به ساختار دین است که در سه سطح قرار دارد:

یورش به دین با هدف حذف عقل در پوشش نص زدگی و...

یورش به دین با هدف حذف وحی در پوشش عقل زدگی

یورش به دین با هدف حذف مفسر معصوم قرآن در پوشش قرآن محوری و...

در کمال تأسف این تهاجمات - همان گونه که مشاهده می کنید - با پوشش دفاع از یکی دیگر از همان محورهای سه گانه (وحی، عقل و مفسر معصوم وحی) استتار می شود.

همچنین گفتیم:

در کوتاه ترین سخن ۱. اساس اسلام کامل با خردورزی بنا نهاده شده و ۲. ساختمان آن نیز با تعقل بالا رفته و ۳. همچنان با خرد حفظ می شود.

توضیح این که کلید خوردن اصل دستگاه دین با تعقل در آیات الهی و معجزات پیام آوران او صورت می پذیرد؛ از این رو حذف خرد

و یا کم رنگ کردن آن به معنی بسته ماندن دستگاه دین خواهد بود.

پس از گشوده شدن دستگاه دین نیز درک و شناخت محتوای دین نیز در گرو خردمندی است و انسان بدون خرد در دستگاه دین همچون تشنه‌ای در کنار آب می‌ماند که دهان او را بسته‌اند و امکان نوشیدن را از او گرفته‌اند.

علاوه بر این در مرحله سوم نیز هدف آموزگاران الهی، پرورش خرد خردمندان است تا با مرتفع ساختن قصور خرد آنان، آدمی تنها به ایمان به مطالب فراعقلی بسنده نکند، بلکه با تقویت و تعالی خرد او، پای انسان را بر سر سفره شناخت باز کنند. از این رو شاید بتوان گفت مهمترین هنر انبیا «اثارة دفائن عقول» است. بر این اساس می‌توان گفت نقش فوق العاده خرد، علاوه بر کلید خوردن انسانیت انسان، امکان کلید خوردن دستگاه دین است. حذف خرد در واقع بریدن تنها شاخه‌ای است که جوانه‌ی دین از آن سر برآورده است.

با توضیحاتی که در تجزیه و تحلیل نص زدگی ارایه گردید، روشن شد که روح اخباریت، یورش به دین با پوشش حدیث و دفاع دروغین از وحی است؛ از این رو اخباریت یا همان تهاجم نص‌گرایی شیعی، در میان سایر تهاجمات از جهت ساختاری رتبه نخست را داراست.

۲. نفوذ منطق شبهه افکنان

شدت نفوذ منطق شبهه افکنان به عوامل گوناگونی بستگی دارد؛ از جمله:

۲/۱. تقدس منطق یا منطق عوام پسندانه

پیوسته تهاجمات گسترده و گوناگونی بر علیه شیعه صورت گرفته و می گیرد. این تهاجمات قدرت تخریبی یکسانی ندارند و موفقیت آنها بستگی کامل به پشتوانه های مادی و معنوی آنها دارد.

برخی از تخریبها با خرید افراد از راه وعده صورت می گیرد و برخی با زمین گیر کردن افراد از طریق ارباب به ثمر می رسد و برخی دیگر به اشکال دیگر. اما در این میان نقش ایمان مردم به منطق شبهه افکنان و یا خود شبهه افکن حرف اول را می زند.

به عنوان نمونه اگر یکی از به اصطلاح روشنفکر نمایان قانون ارث اسلامی را ناعادلانه جلوه دهد، نسبت به کسی که به اسلام اعتقاد دارد تأثیر چندانی ندارد؛ چون اساس این شبهه، عدالت و حکمت خداوند را زیر سؤال می برد و هر مسلمانی به عدالت خداوند اعتقاد دارد.

همچنین اگر سنیان بر اساس منابع خودشان حدیثی از پیامبر ﷺ برای حرام بودن گریه بر امام حسین (علیه السلام) نقل کند، جامعه شیعه آن را نمی پذیرد؛ چرا که احادیث مخالفین برای شیعه ارزشی ندارد تا بتواند

نفوذی داشته باشد.

همچنین اگر کمونیستی با خواندن آیه‌ی «لیس للانسان الا ما سعی» مبانی کمونیستی را تثبیت نماید، به دلیل این که شبهه افکن متهم است، در هر کسی نمی‌تواند تأثیر گذارد.

همچنین اگر یک یهودی با خواندن آیاتی که درباره‌ی بنی اسرائیل نازل شده است، برتری یهودیان را بر مسلمانان ثابت کند کسی از او نمی‌پذیرد.

در تمامی این موارد هر چند قربانی تهاجم، توانایی جواب دادن را نداشته باشد و سکوت کند یا به ظاهر بپذیرد، اما در درون به راحتی قانع نمی‌شود و شبهه را جذب نمی‌نماید.

اما اگر شبهه افکن با اسلحه‌ی «قال الباقر و قال الصادق علیهما السلام» به میدان آید، شنونده نه تنها این اسلحه را حق می‌بیند، بلکه برای آن قداست قائل است و به آن ایمان دارد. این جاست که به راحتی شبهه را جذب می‌کند.

این ویژگی به تمام و کمال در تهاجم اخباریت و نص‌زدگان شیعی وجود دارد.

۲/۲. سهولت تخریب و گستردگی دامنه آن

با توجه به این که اسلحه‌ی نظریه اخباریت روایات می‌باشد،

قابلیت نفوذ به اعماق اصلی‌ترین طبقات جامعه‌ی تشیع را دارد. در آغاز نگاهی به طبقات مختلف جامعه‌ی تشیع می‌اندازیم؛ جامعه از نظر گرایش و علاقه‌مندی به دین (صرف نظر از درصد آن) در سه گروه زیر جای دارند:

کسانی که هیچ ارتباطی با دین ندارند؛
کسانی که ارتباط قلبی با دین ندارند، اما ارتباط ظاهری خود را با دین قطع نمی‌نمایند؛

کسانی که تا اندازه‌ای ظاهراً و قلباً با دین ارتباط دارند؛
منطق یاد شده در میان دو طبقه‌ی اول تأثیر واقعی ندارد؛ چرا که آنان اعتقاد واقعی به قرآن و حدیث ندارند. اما به دلیل این که متخصص دینی سدّ راه توجیه و تأویل دین است، این دو طبقه متخصص دینی را مزاحم اهداف و خواسته‌های نامشروع خود می‌بینند؛ بدین خاطر در میان اینان، نظریه‌ی «اسلام منهای روحانیت» با آب و رنگهای گوناگون پیوسته مطرح بوده و هست.

احیاناً این گونه افراد همچنان که دیده شده است. از منطق «نص حدیث» استفاده‌ی ابزاری می‌نمایند؛ یعنی تنها به دلیل «تضعیف تخصص دینی» و نه از روی اعتقاد و ایمان، این منطق را به کار می‌گیرند.

اما گروه سوم اکثریت بسیار بالای جامعه‌ی شیعه را تشکیل می‌دهند، قرآن و حدیث ناموس دینی این طبقه می‌باشد، از این رو احترام قرآن و حدیث تا اعماق جان و روح آنان نفوذ کرده است. با توجه به این که شعار و پوشش و ابزار اخباریت، قرآن و حدیث می‌باشد، از سوی دیگر قرآن و حدیث ناموس دینی این طبقه می‌باشد، بدیهی است که تأثیر گذاری منطق «نص حدیث» در این بخش از جامعه فوق العاده شگفت انگیز است؛ چرا که قرآن و احادیث در میانشان تقدس بسیار بالایی دارد و مخالفت با آن خروج از دین است و خروج از دین، جرمی است نابخشودنی.

۲/۳. اسلحه‌ی عمومی

گفتیم موتور اصلی تفکر اخباریت، «نص حدیث» می‌باشد بنا بر این حدیث و روایت، نقش اسلحه‌ی کلیدی این تفکر را بازی می‌کند. به خاطر این که عموم مردم تصویری هر چند ناقص از روایات دارند، کاربرد این اسلحه عمومی است و در تمامی اقشار و طبقات قابل استفاده است. بنا بر این در تمامی سطوح جامعه قابلیت تفهیم سریع دارد.

به عنوان نمونه می‌گویند: «امام صادق علیه السلام فرموده است غسل جمعه واجب است چرا فقها آن مستحب می‌دانند؟» کاربرد این اشکال

و ایجاد این شبهه محدود به هیچ طبقه‌ای نیست. این ویژگی در همه‌ی تفکرها وجود ندارد؛ چرا که برخی از تفکرها تنها در نسل جوان قابل تفهیم است و برخی در میان طبقه‌ی به اصطلاح روشنفکر و برخی...، بر خلاف تفکر اخباریت که شامل همه طبقات جامعه خصوصاً بدنه‌ی اصلی جامعه شیعه می‌باشد.

۲/۴. تهاجم بدون مرز

از سوی دیگر با اسلحه‌ی «نص صریح» امکان حمله به تمامی اصول و فروع دین وجود دارد؛ چرا که عمده‌ی آنها بر اساس استنباط می‌باشد، بنا بر این، هیچ جبهه‌ای از حملات این منطق در امان نخواهد بود.

۲/۵. دفاع دشوار

با توجه به این که ابزار تهاجم اخباریت، منطق حدیث می‌باشد، تنها با حفظ ده حدیث انتخاب شده، امکان تهاجم در همه‌ی مکانها و زمانها به هر عالم و عامی وجود دارد.

حال اگر کسی عربی شکسته بسته‌ای هم بلد باشد و یک جلد کتاب وسائل الشیعه را همراه داشته باشد، تأثیر روانی بهتری خواهد داشت.

در عین حالی که حملات از همه‌ی جهات کاملاً عمومی است، اما در فضای عامیانه و غیر تخصصی، ذفع شبهه چندان آسان نمی‌باشد. بهتر است این مطلب را با یک نمونه بیان نماییم، می‌گویند:

ائمہ علیہم السلام فرموده‌اند: باید شبانه روز را به سه بخش و یا چهار بخش تقسیم نمود و یک بخش آن را صرف تأمین زندگی و یک بخش آن را صرف تحصیل علم نمود و... بنا بر این تحصیل علم در حوزه‌های علمیه بر خلاف روش ائمہ علیہم السلام است.

حال اگر کسی بخواهد پاسخ دهد که با توجه به شرایط موجود اگر عده‌ای تمام وقت به تحصیل فقه نپردازند، امور ضروری شیعه بر زمین خواهد ماند و باید به خاطر امر اہم (که امور ضروری شیعه است) امر مهم (کسب و کار) را کنار گذاشت، اشکال می‌کنند که اہم و مهم دلیل عقلی است و عقل در دین راه ندارد و....

با این که افکندن این شبهه در کوچه و بازار و... این اندازه آسان است، اینک تصور کنید حل و فصل آن در فضای عامیانه چه دشواری‌هایی دارد.

۳. داخلی بودن کانون تهاجم

با توجه به این که تهاجم اخباریت از کانون خود شیعه سرچشمه می‌گیرد، توده مردم، در برابر شبهه‌افکنی اخباریون، کمتر بدگمان

می‌شوند؛ از این رو به عنوان خودی به آنان اعتماد کرده و در مقابل جبهه آنان به دفاع برنمی‌خیزند.

ویژگی داخلی بودن کانون تهاجم در اخباریت، فاجعه بار است. در این راستا پیش از این گفتیم:

در حال حاضر، تهاجم نص‌گرایی چه نسخه‌ی شیعی آن و چه نسخه‌ی سنی آن، مطرح است و اولویت پرداختن به آن مسلم است. اما از آن رو که تهاجم‌های نسخه‌ی شیعی نص‌زدگی جمودانه، از درون خود شیعه است، خطر آن بیشتر احساس می‌شود....

۴. امکان نفوذ بیگانگان

بر اساس این نظریه امکان نفوذ بسیاری از افکار باطل با استفاده از روایات متشابه و امثال آن وجود دارد. به عنوان نمونه نگارنده از برخی اخباریون شنیدم که می‌گفت:

در قرآن «ید» (دست) و «وجه» (صورت) برای خداوند آورده شده است، ما هم تابع نص هستیم، بنا بر این مسلم است که خداوند دست و صورت دارد، اما ما چگونگی آن را نمی‌دانیم!!!^۱

(۱) این مطلب مستقیماً از یکی از این افراد شنیده شد که متأسفانه امانتداری برخی از این افراد باعث شد نوار کاست آن نابود شود.

درد این است که این سخن از دهان دوست شنیده شده است، اما متأسفانه دقیقاً عین آخرین دفاعی است که وهابیت از اشکال «تجسیم خدا» کرده است.

۵. اشتراک نتیجه با دیدگاه‌های متضاد

شعار حدیث و تظاهر به روایت خوانی اخباریت، ذهنیتی مثبت ایجاد می‌کند و نزدیکی به مبانی اهل بیت E و اعتقاد به فضایل آنان را تداعی می‌کند.

برخی از صاحبان این نظریات در پشت شعارهای فریبنده هوا و هوسهایی پنهانی دارند که احیاناً از پرده بیرون می‌افتد. در لابلای طرح تفکر اخباریت، برخی از آراء بیگانگان، البته در پوشش حدیث دیده شده و می‌شود. برای نکته سنجان همین اندازه اشاره کافی است از این رو بیشتر از این به آن نمی‌پردازیم.

فاش شدن گهگاه این هم‌سویی پنهان اخباریت با فرقه‌های ضد دین، آدمی را شگفت زده می‌کند.

اما شگفتی آن‌گاه به اوج خود می‌رسد که اخباریت مدعی پیروی از تقلین، خود دست به انکار فضایل ائمه E می‌زند!

از نظر رفتاری نیز مشاهده‌ی برخی از کردار اینان شگفت‌آور است. برای نمونه شگرد ارباب را یادآوری می‌کنیم.

برای شناخت تشابه رجز خوانی و شیوه‌های کاربردی آنان با گروهی از دین ستیزان، تنها به بخش کوچکی از اظهارات برخی از روشنفکر نمایان اشاره می‌کنیم. توجه کنید:

تمام آموزه‌های دینی را دستگاه سنتی و رسمی مذهب یعنی فقها، مراجع تقلید و حوزه‌های علمی ارایه کرده‌اند، آموزه‌هایی که گرد گرفته، سیاه و تاریک و عتیقه‌اند که باید نقادی شده و دور ریخته شود... فهم این روحانیون دستگاه سنتی ربطی به اسلام ندارد و فهم آنها برای ما حجت نیست، همانگونه که آنها حق داشته‌اند قرآن بخوانند ما هم حق داریم قرآن بخوانیم... آنها یعنی علما عمدا فهم و درک و اندیشه را درباره قرآن مشکل کرده‌اند که جوانان می‌ترسند قرآن بخوانند، اما اگر جوانان ما با متد روز، قرآن بخوانند نیازی به یک خروار علوم قدیمه نیست... این قشر، امورات مربوط به مردم از قبیل نماز جماعت و خطبه عقد را دشوار کرده‌اند. اگر مردم دعوتشان نکنند، آنها بیکار می‌شوند، باید در این میان، این واسطه‌ها را برداشت... دین‌شناس به تعبیر من مجتهد است و به آن روحانی که چند سال در حوزه درس خوانده، دین‌شناس نمی‌گویند... رابطه دین‌شناس با مردم رابطه معلم و شاگرد است، مگر مردم میمون هستند که از ایشان تقلید کنند... دین سنت‌گرا، دین ضد علم و عقل است. دین دنیاگریز است...

من در این جا اعلام می‌کنم حاضرم در یک جلسه تئوری با ...مباحثه کنم. وی ادامه داد: من بارها گفته‌ام اگر خدا را قبول دارید، مباحثه کنید و اگر خلق خدا را قبول دارید، مناظره کنید. هر تئوریسینی دارید بیاورید تا من در تلویزیون از خودم دفاع کنم تا معلوم شود چه کسی اسلام را بیشتر می‌شناسد...

وی افزود: در اسلام طبقه روحانی نداریم، بلکه عالم داریم. کسی که علم دارد به افکار اسلام، یا علم اخلاق دارد، یا فلیسوف است. من در سخنرانی همدان در خصوص القابی مثل آیت‌الله، حجت‌الاسلام، ثقه الاسلام و... گفتم این‌ها القاب جدیدی است که در دهه‌های اخیر مطرح شده...

من ائمه علیهم‌السلام قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مقدس می‌دانم ولی روحانیت را مقدس نمی‌دانم. به روحانیت نیز اهانتی نکرده‌ام بلکه انتقاد کرده‌ام و اگر کسی به روحانیت انتقاد کند به شخص انتقاد کرده نه به مقدسات...

تقلید جزء اصول و فروع دین نیست. کسی که منکر تقلید شد منکر هیچ‌یک از ضروریات دین نشده است. بسیاری از علما نیز تقلید از علما را در احکام شرعی حرام می‌دانستند. البته من در این سخنرانی منکر تقلید در احکام شرعی نشده‌ام. من اخباری نیستم و اصولی هستم...

من به ائمه علیهم السلام اهانت نکرده‌ام بلکه در سخنرانی خود، نظر فرقه‌هایی مانند غلات و باطنیه را مورد نقد قرار داده‌ام. غلات معتقد هستند که ائمه علیهم السلام مافوق انسان‌اند؛ در حالی که ما می‌گوییم امامان شیعه علیهم السلام انسان‌هایی مافوق، متعالی و برتر هستند. من ائمه علیهم السلام را مافوق انسان نمی‌دانم بلکه آنها را انسان مافوق می‌دانم که به عنوان الگو معرفی شده‌اند. من غلات را رد کرده‌ام و آن‌چه که در دادنامه به من نسبت داده‌اند، همان چیزهایی است که غلات آنها را بیان داشته در حالی که من در مقام رد آن بودم....

آیا هم سویی اخباریون در افکار و شیوه‌ها، در رابطه با مبارزه با تخصص دینی و مباحله و...، با راه و روش دین ستیزان تعجب آور نیست؟!

۶. مردم قربانیان فله‌ای

حاصل تمامی آن چه گذشت چیزی نیست جز قربانی شدن توده مردم، آن هم به شکل فله‌ای و در سطح گسترده. این ویژگی در بسیاری از تهاجمات وجود ندارد.

ب. اولویت شناسی

پس از شناسایی ویژگی‌های تهاجم اخباریت، به ویژه جایگاه آنها، نوبت به ارزیابی درجه‌ی اولویت این تهاجم فرامی‌رسد.

در بحث «گام به گام در جستجوی صلح» آمده است:
اولویت بندی حرکت تدافعی چیزی نیست، مگر بر اساس شدت
خطر تهاجمی که باید دفع شود. شدت خطر هر تهاجمی به
عوامل گوناگونی بستگی دارد که در اینجا برخی از آنها را فهرست
می‌نماییم.

سپس نخستین عامل تأثیرگذار در اولویت را این گونه بیان کردیم:
۱. خطر بر اساس تخریب ساختاری؛ با توجه به آنچه در «شناخت
نوع تهاجم» گذشت، اهمیت مواضع مورد هجوم، بسیار متفاوت
است؛ از این رو نمی‌توان تهاجمی را که بر اصول بنیادین و حیاتی
یک تفکر صورت می‌گیرد، با سایر تهاجمها یکسان دانست.
همچنین گذشت که حاصل اخباریت از منظر ساختاری حذف
عقل است. در اهمیت فوق العاده حذف عقل نیز گفتیم:
هدف پیامبران این است که با تقویت و تعالی خرد او، پای انسان
را بر سر سفره شناخت باز کنند. از این رو شاید بتوان گفت
مهمترین هنر انبیا «اثارة دفائن عقول» است.
بر این اساس می‌توان گفت نقش فوق العاده خرد، علاوه بر کلید
خوردن انسانیت انسان، امکان کلید خوردن دستگاه دین است.
حذف خرد در واقع بریدن تنها شاخه‌ای است که جوانه‌ی دین از
آن سر برآورده است.

با شناخت کامل نقش ویژه‌ی پوشش اخباریت در حذف عقل، می‌توان گفت هیچ تهاجمی از منظر ساختاری، خطرناکتر از تهاجم اخباریت نیست.

اینک یک بار دیگر فصل «ویژگی‌های تهاجم» را مطالعه نمایید. نتیجه‌ی این خصوصیات این است که تزریق شبهات با این منطق بسیار آسان و جذب آن به وسیله‌ی جامعه بسیار سریع و عمومی است. اینجاست که به جرأت می‌توان گفت صرف نظر از میزان تدارکات و پشتیبانی تهاجماتی که علیه شیعه صورت می‌گیرد و صرف نظر از پشتوانه‌های مادی و معنوی آنها، از منظر منطقی، تخریب هیچ تهاجمی به تخریب پای منطق «نص حدیث» نمی‌رسد. بنا بر این بدون هیچ مبالغه‌ای این منطق مخرب‌ترین نظریات می‌باشد.

از سوی دیگر حاصل این منطق نیز تلاشی است برای اتهام «تخلف همیشگی و گسترده‌ی فقهاء از قرآن و حدیث» است.

با نگاهی دوباره به فصل «پاشیدن بذر کینه و خراب کردن تمامی پل‌ها» خواهیم دید که علاوه بر این که این تفکر بسیار عوام‌فریبانه است، راه ارتباط مثبت با فقهاء را کاملاً کور می‌کند و امید اصلاح را نقش بر آب می‌کند.

لذا تنها با توجه به خود تهاجم اخباریت، اندک تردیدی در اولویت

نخست بودن این تهاجم روا نیست.

البته اگر وجه مشترک منطق «نص حدیث» را با سایر اندیشه‌ها (از قبیل شیخیه) و سایر ساده‌پنداران دین (چه در برون حوزه و چه در درون حوزه) در نظر بگیریم، قطعاً اولویت پرداختن به تهاجم اخباریت بیشتر آشکار خواهد شد.

پس از شناخت اولویت پرداختن به تهاجم اخباریت، باید دید با این مشکل چه باید کرد؟ و چه شیوه‌ای برای درمان آن مناسب است؟

مرحله ۴: آستین‌ها را بالا بزنیم!

روشن است که دفاع در مقابل هر تهاجمی بدون برنامه ریزی، آینده‌ی چندانی ندارد.

پیش نیاز نخست ما در برنامه ریزی بحث شفاف سازی است. مسئله شفاف سازی را جداگانه تحقیق کرده‌ایم و اینک تلاش می‌کنیم تا کلیات شفاف سازی را بر موضوع نوشتار حاضر تطبیق دهیم.

الف. شفاف سازی هدف

آن چه در این نوشتار مطرح شده در درجه نخست:

۱. حرکت شناختی است و نه عملی؛ پس در این مرحله به جز حل

و فصل علمی، در اندیشه‌ی هیچ خروجی دیگری برای کارمان نیستیم؛ در نتیجه تنها و تنها با جهان اندیشه سروکار داریم و نه حوزه عمل.

۲. حرکت شناختی ما نیز حرکت تدافعی در مقابل تهاجم اخباریت است.

اما هر دفاعی آن گاه ممکن و میسر است که کانون تهاجم دقیقاً شناخته شود؛ پس باید ضابطه‌ای را برای شناخت دقیق تهاجم ارایه دهیم تا با شفاف سازی تهاجم را به خوبی بشناسیم.

۱. اصطلاحات نص‌گرایی و اخباریت

از مباحث پیشین روشن شد که اصطلاح نص‌گرایی در دو حوزه به کار رفته است:

اصطلاح نخست نص‌گرایی در مقابل استقلال خرد و استغنائی از وحی است.

بر اساس این اصطلاح تمامی متشرعه اعم از اصولیون و اخباریون نص‌گرا هستند.

خود ائمه علیهم‌السلام نیز به این امر (ارتباط با وحی) افتخار می‌کردند:

هنگامی که عبدالله بن حسن در مقابل برهان امام صادق علیه‌السلام درمانده شد، گفت: امام صادق علیه‌السلام صحفی است یعنی دانش او از

روی کتابهایی است نزد اوست.^۱

اصطلاح دوم به معنی انحصار مآخذ و حیانی به منابع گفتاری آن هم محدود به دلالت مطابقی است. با صرف نظر از بیان نادرستی اصطلاح نخست و شیطنت نهفته در آن، مقصود اخباریت همین اصطلاح دوم است. بر اساس همین خلط است که فقهاء و اصولیون از سوی فلاسفه متهم به اخباری‌گری هستند. این در حالی است که فقهاء و اصولیون از سوی اخباریون متهم به تفلسف می‌باشند. از این رو شناخت جایگاه اصولیون در میان فلاسفه و اخباریون لازم است.

۲. روش اصولی، انتخاب سوم از میان فلسفه و اخباریت

از آن جایی که اصطلاح اخباری‌گری در دو جبهه کاملاً متفاوت به کار برده می‌شود، ابهام زدایی از این اصطلاح برای روشن شدن مقصود، ضروری است.

جبهه نخست شامل فقهاء و اصولیون است که از سوی فلاسفه متهم به تفکر اخباری هستند و جبهه دوم جبهه متعارض با اصولیون

(۱) روایت ۱۱۱: کافی ج ۸ ص ۳۶۴

است که استنباط و اجتهاد را حرام می‌دانند. برای روشن شدن اشتراکات و افتراقات این سه جبهه (فلاسفه، فقهاء و اخباریون) ابتدا باید ریشه اصلی در این تقسیم را پیدا نمود. پیش از این اشاره کردیم بقای اسلام واقعی (و نه ظاهری) و حفظ حقیقی (و نه صوری) سه رکن: عقل، وحی و مفسر معصوم وحی است. اما از سویی نقش حیاتی وحی، با غلو در نقش عقل (به تعبیری عقل پرستی)، تضعیف و احیاناً محو شده است. این جریان فکری توسط فلاسفه پی‌ریزی و دنبال شده است.

در نقطه مقابل، عقل نیز در امان نمانده و در پوشش دفاع از وحی، نقش آن تضعیف و یا تعطیل گردیده است.

جریان دوم با مطرح کردن عمل انحصاری به «نص حدیث» و ادعای بطلان «استنباط از منابع وحی»، منابع دین را منحصر در نص صریح حدیث یا همان دلالت مطابقی نموده‌اند. بر همین اساس به «اجتهاد از کتاب و سنت» یا همان اخذ تمامی مدالیل منابع وحیانی توسط اصولیون حمله کرده و آن را تخطئه می‌نمایند.

در این میان فقهاء و اصولیون گروه سومی هستند که هم در حوزه مأخذیت دین تعبد کامل به نصوص دارند و هم در حوزه کشف از مأخذ وحیانی تحفظ کامل و دقیق بر نقش حیاتی عقل دارند.

عدم درک درست این جایگاه موجب شده است که اصولیون هم از سوی اخباریون با چوب تفلسف تکفیر شوند و هم از سوی فلاسفه با اتهام جمود بر نص و حذف عقل روبرو گردند.

از آن جایی که اصولیون (همانند اخباریون) قایل به محدودیت عقل هستند (و نه حذف آن) از سوی فلاسفه که عملاً مخالف با محدودیت عقل هستند، متهم به اخباری‌گری یا همان حذف عقل شده‌اند.

اصطلاح نخست بر اساس این اتهام غیر واقعی فلاسفه به اصولیون رایج شده است.

مقصود از اخباری‌گری در این نوشتار اصطلاح دوم یا همان جبهه مقابل فقهاء می‌باشد و نه جبهه مقابل فلاسفه.

برای شناخت ضابطه دقیق میان گروه‌های یاد شده (فلاسفه، فقهاء و اخباریون)، باید نقاط اشتراک و افتراق آنها را بشناسیم.

عدم محدودیت عقل، نقطه افتراق فلاسفه از اصولیون و اخباریون است. فلاسفه آن چنان در عقل افراط کرده‌اند که عملاً هیچ محدودیتی برای عقل قایل نیستند و منابع وحی معارض با عقل مصطلح را توجیه و یا تخطئه می‌کنند.

پس نقطه اشتراک اصولیون و اخباریون در اصل محدودیت عقل (با

صرف نظر از حد آن) است.

از سوی دیگر اصولیون و اخباریون هر دو مدعی هستند که بهای کاملی به وحی داده و به شدت از آن تحفظ می‌کنند.

پس اختلاف اصولیون با اخباریون در چیست؟

نقطه اصلی اختلاف، جواز و عدم جواز استنباط از وحی، یعنی استخراج مقاصد و معانی روایات توسط عقل است.

اخباریون مدعی عمل به نص صریح هستند و استنباط عقلانی از منابع وحی را دخالت در تشریع دین می‌پندارند.

اما اصولیون با پذیرش انحصار بستر استنباط احکام به وحی، مدعی هستند که کشف مقاصد وحی در بسیاری از موارد بدون ابزار عقل میسر نیست و کار عقل تشریع احکام نیست، بلکه عقل همان احکام تشریع شده را کشف و آشکار می‌کند.
در نتیجه:

۱. نقطه اشتراک اصولیون و اخباریون، محدودیت عقل است؛
۲. نقطه افتراق اصولیون و اخباریون، عدم جواز استنباط عقلانی از منابع وحیانی از سوی اخباریون است؛ چرا که آنان استنباط را مصداق تشریع می‌دانند؛ پس تنها و تنها باید به «نص حدیث» عمل نمود. روح این نظریه انحصار منابع وحیانی به دلالت مطابقی است.

۳. جواز استنباط عقلانی از منابع و حیانی از سوی اصولیون پذیرفته شده است؛ چرا که آنان مدعی هستند که با تأمل شایسته در حقیقت استنباط بدیهی می‌شود که کار اصولیون، یعنی استنباط، نه تنها فضولی در کار خداوند نیست، بلکه ادامه حیات وحی بدون آن امکان ندارد. ریشه این شیوه اخذ به تمامی مدالیل و حیانی است. بر این اساس مرز نص‌گرایی و ضابطه اساسی در تفکیک اندیشه اخباری‌گری چیزی جز نفی و اثبات استنباط یا همان توسعه و تضییق مدالیل و حیانی نیست. اندیشه اخباری‌گری همان منطق «نص حدیث» است که نص‌گرایی خارج شده به نص‌زدگی تبدیل گردیده است. توضیح بیشتر تفاوت اصولیون با اخباریون در سرفصل «تجزیه و تحلیل نظریه نص‌گرایی» گذشت.

۳. اندیشه محوری و نه شخصیت محوری

در بحث «مقاوم سازی شهر اندیشه» معضلات ناشی از شخصیت محوری و هزینه‌های سنگین مطرح شده است. به خاطر همین معضلات بایسته است اندیشه محوری را برگزینیم؛ یعنی محور حرکت را اصل تفکرات، اندیشه‌ها و نظریات قرار دهیم و نه صاحبان آنها.

بر همین اساس گفتیم:

باید توجه داشت که در فضای حرکت تبیینی هر جا پای فردی به میان آید یا به دلیل استشهاد به کلام او بر یک اندیشه است، و یا بر حسب عادت؛ پس لازم است خواننده همه افراد را نادیده انگارد و آنها حذف نماید. تا ساحت خردورزی اندیشمندان از عناصر بیگانه از تعقل متأثر نگردد.

لذا تأکید می‌شود تلخی و گزندگی سخن، و یا جسارت در نقد هیچگاه به حساب افراد واریز نشود؛ چرا که هدف، تنها و تنها، خود اندیشه، تفکر و نظریه است، خواه قایلی داشته باشد خواه خیر، قایل هم اگر دارد هر کس که باشد فرقی نمی‌کند؛ پس دوباره تأکید می‌کنم که عنصر شخصیت فردی و گروهی در این میانه تحقیق علمی جایگاهی ندارد.

پرداختن به نظریه اخباریت نیز از قاعده مستثنا نیست؛ از این رو هدف این نوشتار، معرفی و شناساندن افراد نمی‌باشد؛

چرا که افرادی که به این تفکر منسوب هستند بسیار متفاوتند؛ برخی مغرضند و برخی حسن نیت دارند، برخی عوام هستند و برخی عالم، و مهمتر این که پاره‌ای از نزاعها در طبقه‌ی علماء لفظی است؛ از این رو هدف، معرفی یک تفکر است و نه صاحبان آن.

هدف اصلی شناخت و تحلیل تفکری است که کم و بیش در میان

مخاطبان موجود است؛ از این رو از تمامی خصوصیات افراد و انگیزه‌های آنان چشم پوشی نموده و به ویژگی‌های اساسی و علمی این تفکر می‌پردازیم که درستی و عدم درستی آن، اعتبار و ارزش علمی این تفکر را ثابت می‌کند. بنا بر این، حاصل تلاشهایی که پیش رو دارید منحصر به گروه یا طیف خاصی نیست، اما تردیدی نیست که با این کاوش ارزش علمی و اساس نظریات تمامی گروه‌ها آشکار می‌گردد و دست‌یابی به نقاط اصلی انحراف میسر می‌گردد.

۴. طبقه بندی شخصیتها یا عملکردها؟

بسیاری از دانشمندان شیعه چه در ادوار گذشته و چه در اعصار اخیر با عنوان محدث شهرت یافته‌اند.

چه بسا ممکن است این عنوان مورد سوء استفاده برخی کوتاه‌نگران گردد، همچنان که با در برخی از موارد دیگر و حتی در مورد خود ائمه علیهم‌السلام چنین اتفاقی افتاده است.

البته در اعصار اخیر عنوان محدث برای دانشمندان حدیث‌شناس شیعه به کار رفته است؛ مانند محدث قمی و محدث نوری رضوان الله علیهما که خدمات فوق العاده‌ای به جهان فقاقت کرده‌اند، اما آثار برجای مانده از آنان، آشکارا گواهی می‌دهد که این طبقه اهل استنباط و

فتوا بوده‌اند؛ از جمله نقل شده است که محدث قمی همیشه در سفر و حضر خود مجموعه کتاب همراه داشت که یکی از آنها رساله عملیه بود. وی همچنین مترجم بزرگترین کتاب فتوایی یعنی عروة الوثقی به زبان فارسی است. آنچه مهم است شناخت محدثین در همه ادوار است و این که عنوان محدث در قدمات به چه معنی بوده است. کتابی با عنوان «شاقول اخباریت و اصولیت» برای این مهم نگاشته شده است.

در این کتاب «استنباط» به عنوان بهترین ضابطه برای طبقه بندی شخصیتها یا عملکردها معرفی شده است.^۱ به عنوان نمونه بر اساس ضابطه استنباط، هیچ گاه احتمال نمی رود که علامه مجلسی اخباری باشد؛ زیرا تألیفات گرانسنگ این بزرگ مرد آکنده از استنباط است. با ضابطه یاد شده می توان اخباریت و اصولیت تمامی بزرگانی که با عنوان محدث از آنان یاد شده شناخت.

۵. مشترکات اخباریت با سنیان

پیش از این گفتیم منطق «نص حدیث» نظریه ای درون شیعی

(۱) چکیده این کتاب در نوشتار پیش روی شما درج شده است.

نیست بلکه در سنیان و حتی ادیان دیگر نیز رد پای آن حتی برجسته‌تر از اخباریت شیعی دیده می‌شود.

بر اساس شواهد تاریخی و روایی متقن از سالیانی دور منطق «نص حدیث» در میان سنیان مطرح بوده است، آن هم زمانی که هیچ خبری از اخباریت شیعه وجود نداشت.

کتابی با عنوان «پیشینه نص‌زدگی یا اخباریت لابلائی تاریخ و روایات» این مهم را به خوبی مستند ساخته است.^۱

همچنین بخش «همسانی‌های شگفت اخباریت و سنیان» بر مشترکات اخباریت با سنیان تأکید بیشتری می‌کند. آن چه شگفت است این است که اما اخباریون فقها را متهم ساخته‌اند که اجتهاد شیعی از سنیان گرفته شده است.

ب. شفاف سازی چگونگی دفاع

برای درمان انحراف اخباریت چند شیوه وجود دارد:

شیوه‌ی ۱: براهین موجود در کتب اصولیون

شیوه نخست در برخورد با نظریه اخباریت، ابطال این نظریه با سود

(۱) چکیده این کتاب در نوشتار پیش روی شما درج شده است.

جستن از براهینی است که در اصول فقه رایج است. هر چند تمامی و یا عمده‌ی این براهین درست و به حق است، اما تنها در فضای اندیشه اصولی قابل پذیرش است. چرا که این گونه استدلالها از منظر یک اخباری، عمل به رأی و کاربرد عقل در دین است. از این رو ما در آغاز از این روش بهره نجستیم.

شیوه‌ی ۲: ابطال به نقض

شیوه‌ی دوم بیان نقضهای فراوانی است که در عملکرد خود نص‌گرایان وجود دارد. در بسیاری از کتبی که در نقد اندیشه اخباریت تدوین شده، این روش به کار گرفته شده است. روشن است که نقضها تنها بیانگر خلل و عدم یک پارچگی در اندیشه اخباری است، اما جواب حلی شبهات و ابهامات آنان نیست. از این رو بیان نقض‌ها را به مرحله سوم کار وافی گذاریم.

شیوه‌ی ۳: حرکت تفاهمی بر مبنای مشترکات

شیوه‌ی سوم تکیه بر نقاط مشترک می‌باشد؛ بدین معنا که در درجه‌ی اول باید دید راه تفاهم میان دو منطق مختلف چیست؟ اساس راه تفاهم نیز پیدا کردن نقاط مشترک است؛ چرا که می‌توان

همان نقاط مشترک را اساس «مجادله‌ی بالنتی‌هی احسن» قرار داده و سایر مطالب بر آن بنیاد نهاد.

از این جهت لازم است دوباره تمامی مشخصه‌های نظریه، بازنگری و تفکیک گردد.

در بازنگری، خواهیم دید که مشخصه‌های این تفکر در سه گروه قرار می‌گیرند.

الف) نقاط کاملاً مشترک مانند:

(۱) اعتقاد به اسلام؛

(۲) التزام به اسلام تنها با پذیرش لزوم پیروی از ائمه علیهم‌السلام امکان دارد؛

(۳) نجات منحصر به پیروی از ائمه علیهم‌السلام است.

(۴) با توجه به ممکن نبودن دسترسی مستقیم به ائمه علیهم‌السلام در عصر

حاضر، نجات منحصر به عمل کردن به دستورات باقی مانده‌ی از آنان می‌باشد.

(۵) این دستورات در قالب روایات و احادیثی است که در کتب

خاصی تدوین و جمع‌آوری شده است.

ب) نقاطی که در اصل آن، اشتراک نظر وجود دارد، اما تفسیر

اخباریت و اصولیت از آنها متفاوت است. مانند:

(۶) کاربرد استنباط، استدلال و... از خود و همچنین از سایر افراد هیچ

گونه ارزش ندارد.

۷) بر اساس روایات بر جای مانده از ائمه علیهم السلام، فهم قرآن منحصر به ائمه علیهم السلام می باشد.

۸) بر اساس روایات بر جای مانده از ائمه علیهم السلام کاربرد عقل در دین ممنوع است.

۹) با توجه به این که مخاطبین ائمه علیهم السلام در روایات بر جا مانده مردم عادی کوچه و بازار جامعه بوده اند، ائمه علیهم السلام به زبان مناسب درک آنان سخن گفته اند.

ج) نقاطی که به هیچ وجه در آن اشتراکی وجود ندارد، مانند:

۱۰) بر اساس روایات بر جا مانده از ائمه علیهم السلام پذیرش روایات محدود به سند خاصی نیست.

۱۱) بر اساس روایات موجود، در پیروی از روایات نیز باید دقیقاً «عین نص صریح» آنان به کارگرفته شود.

۱۲) تحلیل «عین نص صریح» چنین است که آنچه معتبر است روایاتی است که شامل گفتار ائمه علیهم السلام است؛ یعنی تنها آنچه پذیرفتنی است که در محدوده‌ی «نطق» (گفته‌ی ائمه علیهم السلام) و «سمع» (شنیده‌ی اصحاب از ائمه علیهم السلام) باشد.

۱۳) خود ائمه علیهم السلام نیز محدّث (به کسر دال به معنی حدیثگو) بوده اند و به جز کلامی که از پدران‌شان و آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند نقل کرده است به چیز دیگری سخن

نگفته‌اند».

۱۴) تمامی کارهایی که فقها برای استنباط دین انجام می‌دهند اجتهاد، قیاس، رأی، عمل به گمان و... است و همگی حرام است. هر چند شیوه آغاز حرکت از نقاط مشترک دو نظریه، منصفانه‌ترین روش برای قضاوت میان منطقهای گوناگون و نظریات متفاوت می‌باشد، اما ماهیت اشکالاتی که با آن روبرو هستیم به گونه‌ای است که تنها در فضای عامیانه امکان کاشت و پرورش و برداشت دارند و هرگز در محیطهای علمی و نزد متخصصین و آشنایان به فن، طرح نمی‌شوند؛ از این جهت با استفاده‌ی ابزاری از تقیه، سعی در کتمان منطق خود دارند تا مبادا به گوش مجامع علمی برسد. این امر، یکی از مشکلات حرکت تفاهمی است.

علاوه بر این اجرای این شیوه در صورتی ممکن است که سطح مطالب عمیق علمی را تا جای ممکن پایین آورده و آن را تنزل داد. اما این کار با چند مشکل جدی روبروست.

اولا این راه (حرکت از نقاط مشترك) تا اندازه‌ای نیاز به زمان و حوصله‌ی بیشتری دارد؛

ثانیا ادامه و برداشت از این روش طولانی، حسن نیت بالایی را می‌طلبد که غالبا چنین نیست.

ثالثاً تنزل مطالب علمی به شکل نامحدود، ممکن نیست و در پاره‌ای از مسایل چاره‌ای جز بالا بردن سطح عقلا و درک مخاطبین وجود ندارد؛ این در حالی است که غیر متخصصین توانایی درک بحث‌های علمی و بنیادین را ندارند؛

بنا بر این، کاربرد آن در شرایط فوریتی عملاً ثمر بخش نیست. در نتیجه در شرایط حاضر از این شیوه استفاده نکردیم.

شیوه‌ی ۴: حرکت الزامی بر مبنای نص‌گرایی

به دلایل ناکارآمدی فوری شیوه‌هایی که گذشت، در سلسله نوشتارهای «درایتِ روایت» شیوه‌ی دیگری به کار برده شده است و آن شیوه‌ی ملزم ساختن این تفکر به منطق مورد پذیرش خود آنان است. برای تقریب بهتر، نقل چند جریان شایسته است.

نقل شده است مرحوم آیه الله العظمی خوئی به حمام‌های سابق رفته بودند، شخصی را دیده بودند که از شدت گرما بدنش مانند لبو سرخ شده و مکرر داخل خزینة حمام رفته و سپس خارج شده و با احتیاط تمام تا نزدیک در حمام آمده، اما دوباره به خزینة برمی‌گردد، از علت ماجرا پرسیده آن بنده‌ی خدا جواب می‌دهد من در خزینة تطهیر می‌کنم، اما وقتی می‌خواهم از حمام بیرون آیم بخارهای دستشویی که

مجاور در حمام قرار دارد با بدن من تماس پیدا می‌کند و مرا نجس می‌کند، ایشان متوجه می‌شوند که این بنده‌ی خدا مبتلا به وسواس است و اگر به او بگویند بخار نجس کننده نیست باور نمی‌کند. فکری کرده تا با شیوه مناسب بیماری او، وی را قانع کند و او را از این بدبختی نجات دهد، ایشان به او فرموده بودند این بخارها متصل به خزینه است و حکم گُر را دارد پس نجس کننده نیست، آن بنده خدا قانع شده و دعاکنان از حمام بیرون می‌آید.

همچنین شخصی در درس مرحوم آیه الله خوئی شرکت می‌کند و ضمن درس ایشان بر استحاله اجتماع نقیضین اشکال می‌کند و ادعا می‌کند اجتماع نقیضین ممکن است. ایشان از مبنای خود او استفاده می‌کند و می‌فرماید هم حرف شما درست است (امکان اجتماع نقیضین) و هم حرف من (استحاله اجتماع نقیضین). او پرخاش کرده که نمی‌شود و یکی از این دو باطل است. ایشان می‌فرماید پس پذیرفته‌ای که اجتماع نقیضین محال است.

در بیماری فکری باید با توجه به ذهنیت بیمار دست به کار شد. همچنان که گذشت هسته‌ی اصلی این نظریه «انحصار مستند معتبر به نص صریح ائمه (علیهم‌السلام)» یا همان دلالت مطابقی می‌باشد. ما نیز تنزلاً همین منطق را پذیرفته و با همین شیوه به نقد اخباریت

می‌پردازیم. به سخنی دیگر همان ابزاری که نقطه‌ی قوت این نظریه است، همان ابزار را برای ابطال اخباریت به کار می‌گیریم. لذا در آغاز راه نقد اخباریت، از دلالت مطابقی احادیث استفاده می‌کنیم. بدین صورت مشکلی در حرکت تدافعی باقی نمی‌ماند.

ج. شفاف سازی طبقه‌بندی

پیش از هر چیز از ضرورت طبقه‌بندی در دفع تهاجم اخباریت آغاز می‌کنیم.

ضرورت طبقه‌بندی

گفتیم یکی از شیوه‌های تهاجم اخباریت، رها کردن ریشه‌ها و پرداختن به فروع است. به تأثیر این گونه شبهه‌افکنی در امور غیر حسی و دشواری دفاع در مقابل آن نیز اشاره کردیم. روشن است که اگر حرکت دفاعی را از فروع آغاز کنیم، چندان موفقیت آمیز نخواهد بود. چرا که اگر بتوانیم در مدت مثلاً شش ماه صد فرع فقهی مورد اشکال را کاملاً حل نماییم (که با توجه به پیچیدگی برخی از مسایل هرگز چنین چیزی امکان ندارد) و حل ما هم متناسب با سطح درک مخاطبین باشد (که باز هم خوش خیالی است) و مخاطبین ما هم لجاجتی در پذیرش نداشته باشند (که چنین چیزی

کمتر تحقق می‌یابد)، ما توانسته‌ایم تنها به صد اشکال از هزاران فرع فقهی پاسخ دهیم.

اما اگر نخست به ریشه‌ها بپردازیم، با درست شدن یک ریشه هزاران شاخه نیز قابل اثبات می‌گردد.

اما متأسفانه این امر در برخورد با تهاجم اخباریت نادیده گرفته شده است و از همین رو هم تصور می‌شود حرکت‌های تدافعی چندان مؤثر واقع نشده و نمی‌شوند.

پس در این تهاجم خاص، طبقه بندی علاوه بر سایر خوبی‌های آن، ضرورت فوق العاده‌ای دارد.

پیش از طبقه بندی باید دست به شناسایی و تفکیک بزنیم تا طبقه بندی امکان یابد.

شناسایی و تفکیک تهاجم اخباریت

در لابلای آن چه گذشت برخی از اصول و ارکان نص‌گرایی روشن شد. در این بخش تمامی آنها را در حد امکان فهرست می‌کنیم.

• اصول بنیادین (ریشه‌ها)

با درنگ شایسته در آن چه گذشته است خواهیم دید تمامی و یا عمده اشکالات به نادرستی استنباط و آثار آن برمی‌گردد.

باید توجه داشت که در مباحث بنیادین، مسایل مهمی چون بحث قیاس رأی فتوا و... که خانواده استنباط را تشکیل می‌دهند، نیز حل خواهد. چون با اثبات درستی استنباط، خواه ناخواه مسائل تمام خانواده استنباط نیز حل می‌گردد.

علاوه بر این با حل مسئله استنباط، حکم بسیاری از ارکان نیز یک طرفه خواهد شد، زیرا این مسائل، وابسته به استنباط هستند.

• ارکان (شاخه‌های اصلی)

(۱) نظریه محدثیت و «نص حدیث» شامل:

(۲) محدثیت ائمه علیهم‌السلام، اصحاب و سلف

(۳) انحصار مستند و حیانی در مدلول مطابقی ادله کلامی

(۴) لزوم بیان مدالیل و حیانی با خواندن روایات مسند

(۵) تفکیک میان قطعیت در حجیت با گمان در مدلول

(۶) انحصار فهم مطلق قرآن (حتی عبارات محکم آن) به ائمه علیهم‌السلام

(۷) اشتراط و عدم اشتراط پذیرش روایات بر اساس علم رجال.

• فروعات

(۱) بر اساس کدام روایت در رساله نوشته‌اند مکلف یا باید احتیاط

کند و یا اجتهاد و یا تقلید؟

(۲) اگر مستند فتاوی موجود در رساله‌های عملیه روایت است، چرا

مجتهدین به جای نقل روایت، رأی خودشان را نوشته‌اند؟ و اگر

- روایت نیست ما را با رأی غیر ائمه علیهم السلام کاری نیست.
- ۳) ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: باید شبانه روز را به سه بخش و یا چهار بخش تقسیم نمود و یک بخش آن را صرف تأمین زندگی و یک بخش آن را صرف تحصیل علم نمود و... بنا بر این تحصیل علم در حوزه‌های علمیه بر خلاف روش ائمه علیهم السلام است.
- ۴) در روایات از گرفتن اجرت برای تعلم دین نهی شده است پس گرفتن شهریه در حوزه‌های علمیه حرام است.
- ۵) روایات کسب و کار را واجب نموده پس درس خواندن تمام وقت چنان که در حوزه‌ها رایج است، حرام است.
- ۶) استیکال (نان خوری) با نام ائمه علیهم السلام حرام است، پس پذیرفتن پولی که به اهل منبر می‌دهند حرام است.
- ۷) ائمه‌ی جماعت به دلیل این که بر انجام واجب پول دریافت می‌کنند نمازشان باطل است و نمی‌شود به آنان اقتدا کرد.
- ۸) روایت در وجوب غسل جمعه وارد شده است، چرا فقها آن را مستحب می‌دانند؟
- ۹) ائمه علیهم السلام زیارت امام حسین علیه السلام را واجب کرده‌اند چرا فقها آن را واجب نمی‌دانند؟
- ۱۰) بوسیدن دیوار حرم و ضریح ائمه علیهم السلام در حدیث نیست، پس جایز نیست؛

۱۱) در هیچ روایتی دستور سینه زدن وارد نشده است پس حرام است

و....

۱۲) زیارت ائمه علیهم السلام مستحب و طلب علم فریضه است؛ بنا بر این

نمی‌توان به خاطر زیارت مستحب، طلب علم را ترک نمود.

۱۳) طبق روایات عکاسی و فیلم برداری، حرام است.

با تفکیک تهاجم اخباریت، خواه ناخواه مسائل مورد تهاجم طبقه

بندی می‌گردد.

د. شفاف سازی ادبیات

در «نظریه عقلانیت فراگیر» در رابطه با «کلید تقابل صوری

اندیشه‌ها» گفتیم:

آنچه در این طبقه کارایی دارد، تلاش برای شناسایی واقعی طرفین

است؛ پس از شناسایی واقعی، دیگر اثری از تقابل دو اندیشه باقی

نمی‌ماند.

عامل نخست در این گروه «توهم» است؛ در این مورد، شکست

در تفاهم از این ناشی شده است که یک طرف نسبت به طرف

دیگر دچار توهم شده است؛ یعنی چیزی که واقعیت ندارد به

دیگری نسبت می‌دهد، و بر اساس همین نسبت غیر واقعی است

که دست به جبهه بندی و صف آرایی در مقابل آن زده است.

بدیهی است که با ارتباط مناسب و شناسایی لازم، بدبینی رفع شده و تقابل از بین می‌رود؛ در نتیجه تلاش ما باید بر «توهم زدایی» متمرکز شود.

احیانا عدم توجه به یک نکته‌ی آشکار، به اندیشه‌ای منتهی می‌گردد که اگر از آن نکته غفلت نمی‌شد، خود فرد به نادرستی مسیرش اذعان و اعتراف می‌نمود. پس «غفلت» دومین عامل در این گروه است.

روشن است که با شناسایی لازم و «غفلت زدایی»، تقابلی میان دو اندیشه باقی نمی‌ماند.

سومین عامل در این گروه، «اجمال» و ابهام است؛ کم نیست مواردی که مطلبی با اجمال و ابهام پذیرفته شده است؛ اما هنگامی که پای دقت به میان می‌آید، نتیجه‌ی معکوس می‌گردد. با «اجمال زدایی» از مطالب که خود شاخه‌ای از شناسایی است، تقابل میان دو اندیشه درمان می‌گردد.

با مرور دوباره مباحث جغرافیای شناخت، روشن می‌گردد که ترسیم نقشه جغرافیای شناخت، بهترین و اصولی‌ترین شیوه برای برخورد با «توهم زدایی»، «غفلت زدایی» و «اجمال زدایی» از جهان اندیشه است. متأسفانه نقش یگانه و منحصر به فرد نقشه جغرافیای شناخت چندان شناخته نیست.

یکی از دشواری‌ها در حرکت تدافعی در مقابل تهاجم اخباریت نیز ابهاماتی است که مهاجمین در ادبیات خود به کار می‌برند.

البته باید توجه داشت که این ابهامات در بسیاری از موارد ریشه در جهل و نادانی دارد.

در هر صورت این ابهامات چاقوی مهاجمین را دسته کرده است از جمله:

با توجه به ابهام در عقل گفته می‌شود از کاربرد عقل در دین نهی شده است.

با توجه به روایاتی که اجتهاد تحریف شده توسط سنیان را تخطئه می‌کند گفته شده که مطلق اجتهاد حرام است.

با توجه به روایات عمل به رأی گفته شده فتوا «إخبار عن حدسٍ و رأی» است و حرام است.

با توجه به آیات و روایات عمل به گمان، ادله ظنیه را حتی با قطعیت حجیت آنها باطل می‌دانند.

با توجه به روایات حرمت قیاس، قیاس به حق را حرام می‌دانند. با توجه به...

پس ما به شدت نیازمند شفاف سازی ادبیاتمان هستیم و باید روشن کنیم مقصود از اجتهاد، استنباط، رأی، فتوا، عمل به ظن، و... چیست؟

یکی از مصادیق ادبیات بیمار، عنوان تمسک به قرآن و حدیث است که به عنوان قدر متیقن و نقطه اشتراک تلقی شده است که در بحث شگردها اشاره‌ای به این مطلب داشتیم. با شفاف سازی در ادبیات بسیاری از دشواری‌های حرکت تدافعی در مقابل اخباریت حل خواهد شد.

مرحله ۵: شناسایی سرمایه گذاری بایسته

با طی مراحل پیشین نوبت به نتیجه‌گیری می‌رسد و آن سرمایه گذاری لازم است.

در آغاز برخورد با این تفکر، مشکل آن را چندان جدی نگرفتیم تا این که برخی از آثار آن آشکار گردید. در اولین گام در راستای برخورد مناسب، با برخی مشورت نمودیم.

حاصل مجموع مشورتهای عبارت بود:

در مقابله با تهاجم برخی اصلا خطر را شناختند.

برخی که خطر را شناختند تنها در گریستن مایه گذاشتند و بس.

گروهی اعتقاد داشتند که صاحبان این منطق تشنه‌ی ریاست هستند

و هدفشان مطرح شدن در جامعه است؛ از این رو پیشنهادشان رها

کردن اینان بود تا این که بزرگ نگردند.

گروهی دیگر بر برخوردهای عملی تکیه می‌کردند و بر این اساس طرح

و نظریه می‌دادند.

اما رها کردن تهاجم، برای کسی که درد را به تلخی تمام در کام خود یافته بود، پذیرفتنی نبود؛ از این رو به چاره اندیشی رو آوردیم. در پاسخ به پیشنهاد برخوردهای عملی نیز تکیه بر این بود که تمامی اقدامات لازم (اگر واقعاً لازم است) انجام شود؛ اما ضروری است که خلأ علمی درمورد این شبهات، در اولویت نخست قرار گیرد. حد اقل در موازات سایر اقدامات باید به فکر تدارک پشتیبانی علمی و چاره اندیشی برای خلأ علمی بود.

از این رو به جای برخی از اقدامات، نخست دست به تلاش برای شناساندن خطر کردیم و سپس اندیشه‌ی درمان علمی را در دستور کار قرار دادیم.

به لطف الهی و یاری بقیة الله الاعظم درمان علمی تا اندازه‌ای سامان گرفت؛ ولی تا کنون خلأ اجرایی همچنان پا برجاست. سه فصل آینده به انواع سرمایه گذاری لازم می‌نگرد.

سرمایه گذاری علمی: از کجا باید آغاز کرد؟

متأسفانه در مقابل شبهه افکنی به آنچه کمتر اندیشیده می‌شود، تخریب علمی تهاجم است و در دفع تهاجمات شبهه افکنان، بیشتر به اهرم‌های عملی تکیه می‌شود تا اهرم منطق.

در این امر به اندازه‌ای افراط شده است که عملاً دفاع علمی کم رنگ و حتی فراموش شده است.

اینک لازم است ببینیم از منظر علمی چه باید کرد؟ روشن است که در دفع تهاجم اخباریت، باید تحقیقات علمی ویژه‌ای را بگشاییم. اما از کجا و چگونه؟ فصلهای آینده به این مهم می‌پردازد. از آن جایی که علاوه بر محتوای علمی پربار، نیازمند مدیریت علمی درست نیز هستیم، سرمایه‌گذاری علمی را در دو بخش تقدیم می‌کنیم.

شیوه‌ها و مدیریتهای علمی

مدیریت‌های علمی، ساز و کارهایی است که موجب می‌شود تا از محتوای علمی بهتر و زودتر نتیجه بگیریم. هرچند این مدیریت‌ها بیشتر حال و هوای حرکت عملی را دارا می‌باشد، اما به دلیل این که نیازمند از پیش اندیشیدن است، جزو سرمایه‌گذاری علمی می‌آوریم. بیشتر مدیریت‌های علمی، ناظر به یک یا چند شگرد کاربردی مهاجمین است. از این رو ارتباط تنگاتنگی با آن بحث دارد. پس بهتر است سرفصل‌های آن را مروری دوباره نماییم. البته باید توجه داشت که برخی و یا بسیاری از این شیوه‌ها عمومی

است و اختصاصی به تهاجم اخباریت ندارد؛ اما با توجه به فضای نوشتار شکل و نحوه بیان آن در قالب تهاجم اخباریت است.

تأکید بر «نظریه»، «نسخه شیعی نص زدگی» و...

اخباریت مدعی تبعیت از ثقلین است.

اما واقعیت آن نظریه‌ای کوتاه‌نگرانه است که ناشی از جمود بر الفاظ است.

لذا شایسته است عنوان نظریه اخباریت و یا نظریه «نص حدیث» را تکرار کرد تا بر سستی ادعای آنان در تبعیت از ثقلین تأکید کرد. همچنین اخباریت اصولیون را متهم به تأثیرپذیری از سنیان می‌کند.

لذا بایسته است تأکید شود که اخباریت همان نسخه شیعی منطق «نص حدیث» است و عقبه آن به اهل حدیث سنیان می‌رسد.

تصریح بر یقین قطعی به شیوه و حجج

اخباریت فقها را متهم به تبعیت از رأی و گمان می‌کند و مدعی است که خود بر علم یقین تکیه دارد.

بایسته است بر یقین به شیوه و روش فقها تأکید شود.

به سخن دیگر با تفکیک حجت از محتوا و مصادیق آن، چند

نتیجه مشخص به دست می‌آید:

۱. خنثی کردن القاسیطره علمی مهاجم
۲. مقابله به مثل با حرکت دروغین مهاجمین در ادعای علم و یقین
۳. نفی اتهام جهل مرکب یا عمل به ظن و گمان.

تفکیک ایمان از مستند ایمان

یکی از خلطهای عمومی، خلط میان باور (ایمان) و شناخت (معرفت) است.

معرفت حتماً مستند به برهان است.

اما باور می‌تواند مستند به امر حق یا امر باطل باشد. لذا باور غلط و یقین نادرست امری شایع و رایج است. اخباریون نیز ممکن است منطق نادرست «نص حدیث» را باور کرده باشند.

اما به دلیل عدم تفکیک میان باور و شناخت، ادعای علم می‌کنند. ادعای علم، نیازمند برهان است. اما برخلاف باور به معنی اعم آن، متوقف بر برهان نیست.

برای بی‌اثر ساختن ادعای علم، لازم است به خلط باور و علم تصریح شود. در نتیجه:

از آن جایی که ارزش باور منوط به مستند آن است، خلأ مستند،

برجسته می‌گردد.

و اگر اخباری ادعای شناخت کند، ملزم به ارایه برهان می‌شود.
قطع نیز یکی از اقسام باور است و لذا با بر خلاف یقین حقیقی با
جهل مرکب هم سازگار است.
لذا صرف ادعای اخباری که ما به راهنمای ایمان و یقین داریم، آنها
را از اقامه برهان بی‌نیاز نمی‌کند.

کالبد شکافی کانون اختلاف اصولی و اخباری

شناخت و بیان کانون اصلی درد و نقطه اصلی اختلاف امری بسیار
مهم است. البته این کانون ممکن است از منظر طرفین متفاوت باشد
که در مورد تهاجم اخباریت چنین است.
کانون اصلی اشکال اخباری بر اصولیون، اتهام اجتهاد در مقابل
نص است.

با این توضیح که اگر روح تمامی ادعاهای اخباریون را بشکافیم به
یک مطلب می‌رسیم و آن این که عملکرد فقها در نهایت تخطی از قرآن
و حدیث است که در قالب اجتهاد تحقق می‌یابد. این همان اجتهاد
در مقابل نصی است که شیعه سنیان را بدان متهم می‌کند.
لذا نباید درد اصلی اخباری را در لابلای مباحث مصداقی و یا گول
زننده گم کرد.

کانون اصلی اشکال اصولیون بر اخباریت، عدم درک درست از شیوه و اصول و به تبع آن فقه است.

به سخن دیگر اصولی مدعی است که اخباری دچار توهمی شده است که واقعیت ندارد.

شایسته است برای توضیح این امر مثلی بزنیم.
در بحث تناقضات قرآن دو روایت بسیار جالب وجود دارد؛ توجه کنید:

مردی نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت ای امیرالمؤمنین علیه السلام واقعا که من در کتاب خدا که نازل شده است شک کرده‌ام. علی علیه السلام به او فرمود مادرت به عزایت بنشیند چگونه در کتاب خدایی که نازل شده شک کرده‌ای؟ گفت زیرا من دیدم که کتاب خدا بعضی از آیاتش بعضی آیات دیگر را تکذیب می‌کند. چگونه در آن شک نکنم؟! علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود به راستی که کتاب خدا اکیدا بعضی از آیاتش آیات دیگر را تصدیق می‌کند و برخی از آیات برخی دیگر را تکذیب نمی‌کند و لکن عقلی روزی تو نشده که به سبب آن سود ببری. پس آن چه از کتاب خدای عزوجل در آن شک کرده‌ای

بیاور....^۱

اسحاق کندی در دوران خودش فیلسوف عراق بود، وی تألیف کتابی را در تناقضات قرآن شروع کرد و (تمام وقت) خودش را به این کار مشغول شد و در خانه اش تنها ماند. روزی برخی از شاگردانش بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود آیا در میان شما یک مرد فهمیده ای نیست که استادان کندی را از آن کاری که شروع کرده که مشغول شدن به قرآن است باز دارد؟! شاگرد گفت ما از شاگردان او هستیم چگونه در این امر یا غیر آن، جایز است ما بر او ما اعتراض کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آیا آن چه را که به تو بگویم به او می رسانی؟ گفت آری. فرمود به سوی او رو با مهربانی و کمک کردن به او در کاری که او در حال انجامش است، دلش را به دست آور. هنگامی که در این کار میان شما انس برقرار شد، به او بگو سؤالی برایم پیش آمده است، (اجازه می دهی) از شما بپرسم؟ او از تو خواهد خواست که سؤالت را بپرسی. سپس به او بگو اگر کسی که به این قرآن سخن گفته، نزد تو آید، آیا ممکن است (بگوید) مقصودش از این سخنان غیر معنایی است که تو گمان کرده ای و به سوی آن رفته ای؟ او به سرعت به تو می گوید این ممکن است. زیرا کندی مردی فهمیده

است، زمانی که چنین مطلبی را بشنود می‌فهمد. پس زمانی که چنین پاسخی داد به او بگو تو چه میدانی شاید صاحب این قرآن غیر از معنایی که تو به سوی آن رفته‌ای، اراده کرده باشد، پس (تألیف تناقضات قرآن تو) گذاشتن قرآن در غیر معنای مقصود می‌باشد. آن مرد نزد کندی رفت و با او مهربانی کرد و سپس این پرسش را القا کرد. کندی گفت دوباره بگو و آن مرد هم دوباره تکرار کرد. کندی در درون خودش اندیشید و دید در لغت چیزی چیزی محتمل و در نظر هم ممکن است. گفت تو را سوگند می‌دهم که به من خبر دهی این مطلب از کجاست؟ شاگرد گفت این مطلب چیزی است که به دلم خطور کرده و از تو پرسیدم. گفت هرگز چنین نیست. مانند تویی به این مطلب پی نمی‌برد و به این درجه (از تعقل) نمی‌رسد. پس (بگو) این مطلب از کجا برای تو آمده است؟ شاگرد گفت امام حسن عسکری امر کرد که این مطلب را بگویم. کندی گفت الان حرف درست را آوردی. من این حرفها جز از این خاندان خارج نمی‌شود. سپس دستور داد آتشی بیاورند و تمام آن چه که تألیف کرده بود سوزانند.^۱

حاصل دو روایت یاد شده عبارت است از:

۱. ریشه‌ی اصلی در توهم تناقض قرآن این است که فقدان عقل

سودمند است.

۲. مشکل اصلی نیز توهمی خود ساخته از معانی قرآن است که بر اساس آن توهم، تناقض تحقق می‌یابد.

۳. اگر متوهم فردی فهیم باشد به صرف توجه به این که «شاید مقصود خداوند غیر از توهم وی است» این احتمال در فکرش زنده خواهد شد.

۴. با زنده شدن این احتمال درد متوهم نیز درمان و مشکل توهم تناقض مرتفع می‌گردد.

در نزاع اخباری و اصولی هم اگر مقصود فقها از اجتهاد، استنباط، قیاس، رأی و...، غیر آن چه باشد که اخباری توهم کرده، هرگز اشکالات اخباری وارد نیست.

این جاست که اگر خداوند به اخباری متوهم، عقل لازم را روزی کرده باشد به یک اشاره به اندیشه می‌نشیند و تحقیق می‌کند و اگر خداوند چنین عقلی را بدو نداده باشد کار اصولی آب در هاون کوبیدن است. در برخورد با تهاجم اخباریت، توجه به این امر و تذکر دادن آن به اخباری به ویژه با مثلی که زده شد بسیار لازم و ضروری است.

شیوه‌های متفاوت دفع تهاجم اخباریت

تجربه عملی نشان داده است که در بسیاری از موارد اخباریون

تلاش می‌کنند که با ابطال شاخه‌ها، ریشه را مخدوش نشان دهند. این در حالی است که اقتضای تحقیق تمرکز بر ریشه‌ها و اصول است. لذا اگر بر اثبات ریشه‌ها و اصول تمرکز شود، خواه ناخواه تکلیف شاخه‌ها به آسانی مشخص می‌گردد. توضیح این که اثبات و ابطال شیوه‌ها به دو روش کلی صورت می‌پذیرد:

روش نخست: روش اثبات و ابطال مبانی

این روش علاوه بر این که موجب ارتقاء سطح علمی مردم و قابل فهم کردن مطالب تخصصی می‌گردد، این نتایج را به همراه دارد:

۱. شناخت مواضع دقیق‌تر نظریه‌ی نظریه پردازان

در بسیاری از مواقع اخباریت مبانی دقیق خود را پنهان می‌کند، لذا تمرکز بر ریشه‌ها و اصول اخباریت، مصداق یک تیر و دو نشان است چرا که هم ناچار به بیان مواضع خود می‌گردند و هم:

۲. امکان بطلان نظریه آنان فراهم می‌آید

۳. در این میانه ضعف علمی عوام هم آشکار می‌شود.

بنا بر این باید تلاش شود که بحث از اثبات و ابطال مبانی منحرف نگردد که به تبع آن مشکلات بسیاری از فروع نیز حل می‌گردد. روش دوم: روش اثبات و نفی فروع و مصادیق است.

طرح فروعات به سه شکل ممکن است:

الف. اساس قرار دادن طرح فروعات

این شیوه، در واقع همان پذیرش عامیانه کردن مطالب علمی و دسته کردن چاقوی مهاجم است.

توضیح این که به جای این که تلاش کنیم سطح فکر مردم را به مطالب علمی نزدیکتر کنیم تا اهمیت تخصص بیشتر روشن شود با حذف مطالب تخصصی و ورود به فروعات مسائل را عامیانه‌تر می‌کنیم و نه تنها جایگاه تخصص حفظ نمی‌شود بلکه احیاناً به عنوان امری زائد و یا مضر تلقی می‌گردد.

هدف اخباری بیشتر پرداختن به این شیوه است.

ب. چرخاندن ثقل بحث به طرف فروعات

این شکل بحث حد اقل نتیجه‌چندانی ندارد.

ج. بررسی یک فرع فقهی با تک تک افراد حاضر

اگر یک فرع با تک تک حضار و بدون هماهنگی قبلی صحبت شود مفید است؛ زیرا پیاده بودن افرادی را به معرض نمایش می‌گذارد که ادعاهای بسیار بزرگ دارند.

د. بررسی مکتوب چند فرع محدود

این شیوه بسیار مفید است؛ چرا که با ابطال چند فرع فقهی پر

هیاهو و اثبات افتضاح تهاجم اخباریت، جسارت مهاجم فروکش می‌کند. علاوه بر این که به مصداق مشت نمونه خروار نشان می‌دهیم بقیه تهاجمات آنان بر فروع نیز همین گونه است.

تعیین دقیق و کامل چهار چوب بحث و بستن آن

یکی از دشواری‌های حرکت تدافعی، برخورد با اشکالات خلق الساعه و یا پیش بینی نشده است. این مشکل آن گاه که به انحراف بحث و باز گذاشتن دائمی جبهه تهاجم بینجامد، به معضله تبدیل می‌گردد. به ویژه اگر هدف از اشکالات جدید تنها به نتیجه نرسیدن طرف باشد.

برای مرتفع ساختن این مشکل لازم است چهار چوب بحث دقیقاً تعریف و بسته شود و طرفین متعهد شوند که بحث جدیدی را تا به اتمام نرسیدن مباحث تعیین شده پیش نکنند.

تعریف چهار چوب بحث در دو مرحله انجام می‌شود:

تعریف چهار چوب بر اساس طبقه‌بندی بحث که عبارت است از: پرداختن به اصول که مساوی با تعیین تکلیف شیوه است این امر هم عقلانی است و هم منتج.

پرداختن به فروع.

فروع خاص؛ ممکن است در شرایط ویژه ضرورتی ایجاب کند که

یک فرع یا حد اکثر چند فرع کاملاً محدود را مطرح کرد، اما مخالف با شیوه منطقی بحث است.

تمام فروع

پیش از تمام شدن بحث از شیوه، پرداختن به تمامی فروع هیچ عقلانیتی ندارد.

اما پس از تمامیت بحث از شیوه، پرداختن به فروع ویژه مشکلی ندارد.

با تعریف دقیق چهار چوب بحث اولاً دیگر مجال مدیریت طرف مقابل باقی نمی ماند و ثانیاً از انحراف بحث با اشکالات ناخواسته جلوگیری می شود.

تصریح دقیق به محدوده مشترکات واقعی

مسئله اساس تفاهم میان دو اندیشه، مشترکات میان دو اندیشه است.

اگر این مشترکات ۱- واقعی و ۲- شفاف باشند، ۳- کار تفاهم به راحتی سرانجام پیدا می کند.

در غیر این صورت انتظار تفاهم بیهوده است و احیاناً با تقوای علمی هم سازگاری ندارد.

برای روشن شدن این مطلب مهم به یکی از مصادیق کاربردی آن

توسط اخباریت اشاره می‌کنیم.

در آغاز بحث وقتی سخن از مشترکات به میان می‌آید «قرآن و حدیث» مطرح می‌شود و این دو امر به عنوان قدر متیقن بیان می‌شود. با تأمل شایسته روشن می‌شود که این عنوان کلی نه شفاف است و نه مشترک واقعی. با این توضیح:

۱. باید تصریح شود مقصود از قرآن چیست؟ قرآنی که حدیثی در ذیل آن باشد یا مطلق قرآن؟

اگر مقصود آنان قرآنی است که با حدیث تفسیر شده باشد (همچنان که برخی از گروه‌های آنان تصریح می‌کنند) قرآن مرجعیت حقیقی و واقعی برای اخباریت ندارد. پس این کلمه باید از مشترکات حذف شود.

۲. مقصود از حدیث، مطلق حدیث است یا حدیث به وصف حجیت؟ یعنی حدیثی که متشابه نباشد، معارض قرآن نباشد، معارض با سایر احادیث نباشد، تقیه‌ای نباشد و....

اگر مقصود مطلق حدیث است، اصولی در بخش احادیثی که حجیت آن ثابت نشده است با اخباری اشتراک ندارد.

ولی اگر مقصود حدیثی است که حجیت آن تمام شده باشد، مرجع مشترک حجت است و نه حدیث.

روشن است که از منظر حجیت، حدیث با سایر حجتها تفاوتی ندارند؛ از این رو با تصریح به این امر، راه توسعه سایر مآخذ و حیانی گشوده خواهد شد و الا خیر.

۳. مقصود از حدیث شاکله ظاهری آن است یا محتوای آن؟ به سخن دیگر الفاظ احادیث موضوعیت دارد یا طریق انتقال معنی است؟

مسئله الفاظ حدیث، بدون در نظر گرفتن مدالیل آن از مشترکات نیست.

۴. اما بر فرض طریقت حدیث و پذیرفتن حیث دال بودن آن بر مراد و مقصود و حیانی، این پرسش قابل طرح است که تمامی مدالیل احادیث مأخذ دین است یا برخی از آنها؟

مثلاً دلالت التزامی یا تضمینی مورد قبول آنها نیز هست یا خیر؟ اگر تمامی مدالیل را بپذیرند، اشتراک واقعی است و راه تفاهم نیز آسان است؛ اما اگر تنها مدلول مطابقی حدیث را بپذیرند، اولاً اشتراک واقعی نیست، ثانیاً مصداق یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض است.

۵. پرسش بعدی در مورد ارتباط مدالیل با یکدیگر و تأثیر آنها از همدیگر است و این که آیا مدالیل التزامی در مدالیل مطابقی تأثیری می گذارند یا خیر؟ و نیز آیا مدالیل التزامی یک حدیث می تواند قرینه‌ی

مدلول مطابقی حدیث دیگری شود یا خیر؟

با این همه پرسش‌ها چگونه عنوان عمل به حدیث می‌تواند مشترک واقعی باشد؟!

با توجه به ابهامات یاد شده در تمسک به ثقلین، تمسک به قرآن و حدیث مصداق ادبیات بیمار است. این مهم در تمامی مشترکات باید مورد توجه باشد.

توجه به اختلاف اصطلاحات

از آن جایی که ما با برخی از اصطلاحات کاملاً خو گرفته‌ایم با آنها معامله معنی لغوی می‌کنیم.

این امر در موارد زیادی مشکل ساز است از جمله:

۱. موجب خلط بحث و بی‌نتیجه شدن آن می‌گردد

۲. به نزاعهای بیهوده می‌انجامد

۳. در برخی از موارد چاقوی مهاجم دسته می‌شود

از این رو بایسته است همیشه مقصود از اصطلاحات در کاربردها روشن باشد.

برخی از کاربردهای ویژه و مسأله ساز عبارتند از:

نص در اصطلاح اصولی مقابل ظاهر است و در کاربرد اخباریون به معنی ادله لفظیه است.

قیاس در اصطلاح اصولی به معنی برهان است و در اصطلاح اخباری به معنی تمثیل است.

اجتهاد در اصطلاح اصولی به معنی استنباط است و در اصطلاح اخباری همان اجتهاد سنی است.

رأی در اصطلاح اصولی، مستند به استنباط است و در اصطلاح اخباری به معنی رأی عن غیر علم است.

و...

تفکیک بحث لغوی و اصطلاحی

با توجه به:

۱. اختلاف در اصطلاحات
 ۲. خللهای موجود در برخی از اصطلاحات
 ۳. دشواری تفهیم اصطلاحات درست
 ۴. اشکالات اخباریت به جعل اصطلاح
 ۵. تفاوت معانی کاربردی اخباریت با اصطلاحات، ایهام آفرین است.
- لذا شایسته است از معنی لغوی آغاز نماییم تا:
۱. از محذورات یاد شده اجتناب شود.
 ۲. راه ابطال نظریه اخباریت با متون روایی هزینه کمتری در داشته باشد.

البته لازم است پس از گرفتن نتیجه نهایی ارتباط میان معانی لغوی و اصطلاحی را بیان نمود.

تأسیس و استحکام مبانی بنیادین

با توجه به آن چه در بحث ضرورت طبقه بندی گذشت روشن شد که تحقیق در مبانی بنیادین، مقدم بر هر بحثی است. اما مهم این است تکمیل مباحث بنیادین تا رسیدن به نتیجه مطلوب و استحکام نتایج حاصله است. در غیر این صورت مباحث مترتب بر مسائل بنیادین دچار ابهام می گردد و چه بسا طرف مقابل از همین ابهامات نیز سوء استفاده نماید.

تکیه بر کیفیت منتج

در بحث شگردها گذشت:

یکی از شگردها این است که با طرح چند پرسش پیاپی از طرف مقابل می خواهند که تنها به پاسخ اجمالی اکتفا کرده و پاسخ تفصیلی را به زمان بعد موکول نمایند البته فرصتی که شاید هیچ گاه پیش نیاید.

این شگرد تنها بر اساس استفاده تبلیغاتی است و نه روشن شد مطلب.

توضیح این که مثلاً می‌پرسند که آیا در روایات عمل به اجتهاد و عمل به قیاس و... نهی شده است یا نه؟

پیدا است که این گونه پرسش‌ها پاسخ آری خیر ندارد. بلکه نیاز به تفصیل دارد. مانند این که قیاس در چند معنی کاربرد دارد. قیاس به معنی تمثیل هم از منظر عقل مستند علمی نیست و هم در روایات فراوانی مورد نهی واقع شده است. اما قیاس به معنی برهان مورد استفاده خود ائمه علیهم‌السلام بوده است و....

آن چه اخباری دنبال آن است کله آری است تا بتواند استفاده تبلیغاتی خودش را داشته باشد که «اصولیون قیاس منهی به کار می‌برند». آنان با درخواست پاسخ اجمالی این هدف را دنبال می‌کنند که تعارض اصولیون با حدیث را به رخ مریدان بکشند.

این در حالی است که با جواب تفصیلی و نیز سایر احادیث موجود روشن می‌شود و نه تنها تعارضی میان روش اصولی و حدیث وجود ندارد، بلکه عدم درایت اخباریت در فهم احادیث نیز آشکار می‌گردد. از این رو بایسته است که پیوسته بر پاسخ کیفیت منتج تکیه نمود تا امکان استفاده تبلیغاتی فراهم نگردد.

ایستادن بر سر تک‌تک مسائل

با توجه به شگردهای «مسلل چراهای عوامانه» بایسته است،

مجال طرح مسایل متعدد داده نشود تا بدین طریق مهاجم امکان فضاسازی پیدا کند.

لذا پس از هر اشکال باید اخباری را متوقف کرد تا پاسخ کامل آن را بشنود و سپس اشکال بعدی مطرح گردد.

رسیدگی گام به گام به مستندات

شگردهای «نقل گزینشی و یا نقل فله‌ای احادیث» و... روشن می‌سازد که تلاش اخباری در راستای فضاسازی است.

با این فضا سازی امکان داخل کردن روایات نامربوط و ادله مخدوش، کاملاً وجود دارد.

از این رو بسیار ضروری است که نه تنها اجازه انبار کردن پرسشها داده نشود بلکه:

۱. تک تک مدارک از مستند آن کاملاً خوانده شده و بررسی شود تا

مجال داخل کردن احادیث نامربوط به بحث پیدا نشود.

۲. هر دلیلی جداگانه تجزیه و تحلیل شود تا ادله نامربوط یا مخدوش

به عناوین ادله جانبی و امثال آن تزریق نگردد.

بحث تراکتوری

مقصود از بحث تراکتوری ترکیبی از خونسردی و آرامش روحی با دقت لازم در مستندات است.

در این فضا امکان شناسایی ادله نامربوطه بسیار آسان‌تر از فضای هیجان و سرعت وجود دارد.

تعیین ضابطه محکم و متشابه

یکی از شگردهای اخباریت این است که روایاتی که بر خلاف منطق «نص حدیث» است از متشابهات می‌شمارند.

لذا توجه به ضابطه دقیق محکم و متشابه، برای خنثی کردن این شگرد ضروری است.

مجال ندادن به ادله‌ی مخدوشه نزد طرف

برخی از ادله مهاجم جزو ارکان بحث است که به راحتی قابل خدشه است. از آن جایی که این ادله مکرر از سوی مهاجم به کار گرفته می‌شود لازم است در همان آغاز کار تکلیف آنها را یکسره کرد. یکی از مصادیق مهم این راه‌کار محدثیت ائمه علیهم‌السلام و اصحاب و علماء است.

مثلاً نسبت به محدثیت ائمه علیهم‌السلام:

با توجه به این که اخباریت عمل ائمه علیهم‌السلام را حجت نمی‌دانند تمسک به شیوه و رفتار ائمه علیهم‌السلام سودی برای آنان ندارد. گذشته از این که نقضهای فراوانی نیز بر این بیان وارد است.

البته در نهایت اخباریت نقضهای وارده از ناحیه سایر رفتار ائمه علیهم السلام را بالا یقاس بنا احد توجیه می‌کند. لذا با توجه به این اشکالات، هرگز نباید به طرح محدثیت ائمه علیهم السلام مجال داده شود.

نسبت به محدثیت اصحاب و علماء سلف: اما سیره اصحاب و علماء سلف، اولاً بر فرض تحقق سودی برای مهاجم ندارد؛

چرا که با انحصار عصمت در اهل بیت علیهم السلام و انکار حجیت اجماع توسط اخباریت، سیره اصحاب و عمل علمای سلف نمی‌تواند برهان بر مدعای اخباریت باشد.

لذا با توجه به این که عمل اصحاب و علماء معیار درستی روش آنها نزد اخباریت نیست، هرگز مجال استشهاد به روش و سیره آنان داده نشود.

گذشته از این که ادعای منطق «نص حدیث» در سیره اصحاب و علماء نقض‌های فراوانی دارد.

لذا اخباریت این نقض‌ها را با عنوان لغزش غیر معصومین توجیه می‌کند و این گونه از پاسخگویی فرار می‌کند.

البته این پرسش جا دارد که چرا لغزش از نص‌گرایان نباشد از

اصحاب و سلف باشد؟

اگر هم اخباریت بخواهد از کثرت روش اصحاب سود جویند باید توجه داد که کثرت یکی از ادله شرعی نیست و تمسک به آن نیز بر خلاف مبنای اخباریت است.

با توجه به نکات اشاره شده امری که به هر دلیلی قابل استناد نیست، باید کاملاً از استدلال و استناد خارج شود و هیچ مجالی برای طرح آن داده نشود.

نشان دادن عملی نادانی عوام

در شگردها گذشت که:

اگر مرتب عامی بودن، عوام را تکرار کنی، متنفر می‌شود و به غرورش برمی‌خورد. در حالی اهل باطل با ادعای این که مردم می‌فهمند، برای عوام شخصیت‌های بادکنکی و کاذب می‌سازند.

هر چند در عوام بودن عوام شکی نیست، اما برجسته کردن گفتاری این نکته برای عوام تلخ است؛ از این رو نادانی نادان را باید در عمل به او نشان داد تا خود قضاوت نماید. همچنان که ائمه علیهم‌السلام هدایت فرموده‌اند:

ای هشام آن چه از علم را نمی‌دانی بیاموز و از آن چه آموخته‌ای به جاهل بیاموز و عالم را به خاطر علمش بزرگ بدار و با او نزاع

نکن و جاهل را به خاطر نادانیش کوچک بشمار و (لی هرگز) او را طرد نکن لکن او را به خودت نزدیک کن و به او بیاموز.^۱

این کار با احاله کردن برخی از پرسشها به مخاطب اخباری عملی می‌شود، خواه عوام خود به جهالت خود اعتراف کنند، خواه به سکوت بگذراند.

تذکر مداوم به نشان دادن حقیقت و نه کشف حقیقت

با توجه به چند شگرد مختلف مهاجمین در القاء شک و تردید در طرف مقابل، لازم است حتی به عنوان تواضع و یا جلب همراهی مخاطب اخباری، از کاربرد جملاتی که نشان دهد شما در صدد کشف حقیقت هستید، جلوگیری نمایید.

بلکه مکرراً القا نمایید که در صدد نشان دادن حقیقت به طرف مقابل هستید و نه کشف آن توسط خودتان.

پرهیز از تردیدهای ناشی از قصور

شدت تقوای فقها اقتضا می‌کند که در مقام بیان احتیاط کرده و هیچ گاه ادعای قطعی نکنند.

این احتیاط زمینه سوء استفاده اخباریت را فراهم کرده است که در

(۱) روایت ۱۱۴: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۴۸

شگردها بیان شد.

لذا در مقابل این پرسش که «شما به مبانی و فتاوی تان یقین دارید یا خیر؟» باید میان قصور و تقصیر تفکیک کرد تا زمینه برای چنین سوء استفاده ای فراهم نیاید.

فتاوی هر فقیه جامع الشرایطی از روی علم است، هم علم به درستی روش و هم علم به حجیت قواعد و فتاوی.

از آن جایی که هیچ فقیهی معصوم نیست (همچنان که هیچ اخباری هم معصوم نیست) ممکن است فتاوی عن علم فقیه مطابق حکم ظاهری باشد اما با حکم واقعی مغایر باشد.

قصور از رسیدن به حکم واقعی (تأکید می کنم قصور و نه تقصیر) نبایست به شکلی بیان شود که از آن عدم علم به حجت برداشت گردد. کاربردهای شاید و مانند آن نیز در موارد خودش درست است همچنان که در روایت زیر آمده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:.... شگفت زده شدم از کسی که دنیا و زینت دنیا را می خواهد. چگونه به این سخن خدا پناه نمی برد که فرمود: «آن چه خدا بخواهد (می شود) قوتی جز به خدا نیست» پس به راستی که من شنیدم سخن خداوند عزوجل را که پس از این می گوید: «اگر می بینی که من از تو ثروتم و اولادم کمتر است پس

امید است که پروردگار من به من بهتر از باغ تو بدهد.» سپس حضرت فرمود «امید است» (عسی) در این جا برای اثبات امر است (و نه تردید).^۱

اما در عین حال اخباری از هر کلمه‌ای که بتواند از آن تردیدی برداشت کند سوء استفاده می‌کند. لذا باید از ابزار هر گونه تردیدی خودداری کرد.

پرهیز از تردیدهای ناشی از خوف خداوند

اولیای خدا همیشه خود را در ساخت عبودیت مقصر می‌بینند و از خداوند خائف هستند.

در این میدان فقه‌های واقعی پیشاپیش همه حرکت می‌کنند.

امام صادق علیه السلام درباره شیعیان واقعی فرموده است:.... خداوند عزوجل در قرآن آنها را این توصیف کرده است «در حالی که دلهای آنها ترسان است»... به خدا سوگند که ترس آنها ترس ناشی از شک در رسیدن به دین حق نیست. بلکه آنها ترسیدند که در محبت و طاعت ما مقصر باشند.^۲

(۱) روایت ۱۱۵: بحارالانوار ج ۹۰ ص ۱۸۵

(۲) روایت ۱۱۶: کافی ج ۸ ص ۱۲۸

ترجمه روایت قریب به مضمون است.

ابراز خوف و تردید یاد شده، در مقابل اخباریون موجب سوء استفاده آنها می‌گردد و بستر این اتهام را فراهم می‌آورد که اصولیون نسبت به راه و روش خود یقین ندارند. لذا با توجه به نکته اخیر از ابراز این گونه امور در مقابل آنها خودداری گردد.

پرهیز از تردیدهای ناشی از تواضع و انصاف

تعبیراتی که از روی تواضع و یا اقتضای بحث به کار برده می‌شود، این گونه تردیدها به خودی خود اشکالی ندارد و حتی در سایر موارد ممکن است موجب جذب طرف مقابل قرار گیرد.

این امر نیز در روایات سابقه دارد توجه کنید:

خوارج در اعتراض به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: ما از تو ناراحت شدیم (و با تو دشمن شدیم زیرا) که به حکمین گفتی به کتاب خدا بنگرید پس اگر من از معاویه برتر بودم مرا در خلافت ثابت بدارید. هنگامی که (تو با این سخن اثبات می‌کنی) در نفس خودت نسبت به حقانیت خودت شک داری، پس ما در تو شدیدتر و بزرگتر شک داریم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود من با این تعبیر قصد کردم انصاف به خرج دهم. زیرا اگر من می‌گفتم به سود من حکم کنید و معاویه را رها کنید راضی نمی‌شدند و پذیرفته نمی‌گردید. همچنان که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به نصاری نجران

هنگامی که بر او وارد شدند می گفت «بیایید دعا کنیم و لعنت را بر شما قرار دهیم» آنها راضی نمی شدند و لکن پیامبر ﷺ از جانب خودش انصاف به خرج داد همچنان که خداوند فرمان داده بود و گفت «پس لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم»....^۱ چنین حرکت‌های اخلاقی و انصاف این چنینی، مورد سوء استفاده اخباریت قرار می گیرد و طرف مقابل را متهم به تردید در درستی راه و روش اصولی می کند.

تکیه بر اعتراف نسبت به مطالب روشن شده

مسایل تمام شده در طول بحث باید به وضوح یک طرفه شود. یکی از مصادیق این امر، اعتراف روشن بر تمام شدن یک مسأله یا مقدمات آن است.

با این شیوه دیگر مجال بازگشت یا مجمل نشان آن توسط طرف باقی نمی ماند.

اعتراف گیری در اشتباهات و عمد‌ها

همان طوری که در شگردهای مختلف اشاره شد باید به دقت مراقب بی تقوایی های علمی طرف باشیم و با اثبات آن، طرف را وادار به

اعتراف و عذرخواهی نماییم.

با این شیوه راه مجدد بی تقوایی‌های علمی را دشوار می‌شود.

این مطلب در مورد خطاها نیز صادق است.

تأکید بر استمرار نامحدود بحث

در موارد متعددی مشاهده شده است که اخباری پس از مطالعه اولیه یا بر اساس تجربه و حین برخورد، متوجه می‌شود که طرف مقابلش از قوت علمی برخوردار است و سخن گفتن با او به افتضاح علمی یا اجتماعی منجر می‌شود.

همچنین با توجه به شگردهای مسلسل چراهای عوامانه، بسنده کردن به اصل جواب و... روشن می‌شود که مهاجم هدف تبلیغاتی دارد نه نتیجه‌گیری.

در این گونه موارد مشاهده شده است که با بهانه‌هایی همچون استخاره و تقیه و... تلاش می‌کنند که از بحث فرار کنند.

از این رو لازم است پیشاپیش بر استمرار بحث تا به نتیجه رسیدن کامل آن تأکید شود و راه فرار از بحث مسدود گردد.

روشن است که ادامه نامحدود بحث تنها بر اساس طبقه بندی شده مفید است، ولی در صورت پرداختن به فروعات، پیش از یک طرف شدن شیوه‌ها، نتیجه معکوس می‌دهد.

تعمیم یا حذف قطعیت صریح نقش افراد

یکی از مشکلات بحث با اخباریت، عملکرد افراد است. جوابگویی از تمامی عملکردها بسیار دشوار و احیانا ناممکن است گذشته از این که راه برای انحراف بحث را می‌گشاید.

از این رو شایسته است پیش از هر چیزی مشخص شود که:

۱. بحث بر سر شیوه است یا مصادیق (مسئله بحث شیوه را باید

انتخاب کنید)

۲. آیا مهاجم خود جوابگوی عمل کرد سایر اخباریون هست یا خیر؟

اگر مهاجم بپذیرد که از عملکرد تمامی اخباریون دفاع می‌کند باید مسئولیت پاسخ‌گویی نسبت به عملکرد امثال شیخ حر را داشته باشید.

در حالی که چنین نیست بلکه اخباری نسبت به عملکرد هر فردی دچار مشکل شود، با عنوان لغزش علماء از آن می‌گذرند.

و اگر اخباری خود را مسئول عملکرد تمامی افراد اخباری نمی‌داند، نباید در بحث علمی انتظار داشته باشد که طرف مقابل از عملکرد همه افراد پاسخگو باشد.

بدین طریق با حذف عملکرد اشخاص، باب نقضهای شخصی بسته خواهد شد و بحث با تمرکز بر مبانی و شیوه‌ها ادامه خواهد یافت.

البته به نقضها در مرحله سوم خواهیم پرداخت.

محتوای علمی

محتوای علمی مهمترین کاری است که باید به آن اندیشید؛ چرا که سایر کارها تنها بسترسازی برای این مرحله است.

پیش از هر چیزی شایسته است سرفصل «شفاف سازی طبقه بندی» دوباره مرور شود.

از این رو با چند مرحله تفکیک شده روبرو هستیم.

مرحله ۱: تجزیه و تحلیل روایی مباحث بنیادین

پیش از هر چیز باید رابطه استنباط را با سایر عناصر دستگاه شناخت بشناسیم. برای آشنا شدن با این امر به گزیده‌ی بخشی از «الفبای فقه اکبر» توجه کنید:

با آشنایی با ادبیات دستگاه شناخت، دو چیز روشن می‌شود:

الف. تذکر (بیداری) و تعلم (آموزش) هر کدام محدوده تفکیک شده‌ای دارند که تداخل آن دو ممکن نیست؛ قلمرو تذکر، غفلت است، و قلمرو آموزش، نادانی. پس کاربرد هر یک در جای دیگری شایسته نیست.

ب. تعابیر تعلم، تفکر، تعقل، داریت، فقاہت، حکمت و معرفت، همگی از یک چیز سخن می‌گویند اما از زاویه‌های متفاوت، از این رو

گسستن و انفکاک آنها از یکدیگر ممکن نیست. دستگاهی که همه اینها را دربرمی گیرد دستگاه استنباط است. از این رو می توان گفت دستگاه شناخت، معادل با دستگاه استنباط است و سایر عناصر هم جزئی از دستگاه شناخت.

پس از شناختن ارتباط این تعبیرات، اگر روایات عناوین یاد شده را در کنار هم بنگریم، با تفسیری شگرفت از دستگاه شناخت در مکتب وحی روبرو می شویم که از عظمت، انسجام و استحکام آن احساس غرور می کنیم.

بگذریم و به بحث باز گردیم. گفتیم ضابطه اساسی در تفکیک اندیشه اخباریت چیزی جز نفی و اثبات استنباط نیست. اما استنباط نیز در دستگاه علمی (علاوه بر ارتباط با عناصر عمومی که اشاره رفت) با سایر عناصر مرتبط با بحث رابطه‌ی تنگاتنگی دارد.

چرا که:

۱) با توجه به این که احیاناً استنباط با «دشواری» تحقق می یابد پای «اجتهاد» نیز به میان می آید.

۲) با توجه به این که استنباط بدون «عملیات» امکان پذیر نیست، پای عملیات استنباط از جمله «قیاس» هم به بحث کشیده می شود.

۳) با توجه به این که «حاصل» اجتهاد رأی عالمانه است پای «رأی»

مستند به علم هم در کار است.

۴) با توجه به این که «بیان» رأی حاصل از استنباط فتواست باید از «فتوا» هم سخن بگوییم.

۵) با توجه به نیاز استنباط به «توانایی‌های ویژه»، حوزه تخصصی دین یا همان «مرجعیت» نیز گشوده می‌شود.

۶) با توجه به تخصصی شدن استنباط، در «تقلید» نیز باز می‌گردد.

پس در درجه نخست لازم است در عناوین یاد شده تحقیق روایی صورت پذیرد.

هر چند بررسی مسائل اشاره شده رتبه نخست اهمیت را دارا است، اما در بیشتر موارد نقد اخباریت ضرورت نخست را حائز می‌گردد.

مرحله ۲: بررسی ارکان اخباری‌گری

پیش از این گذشت که مهمترین ارکان نظریه نص حدیث عبارتند از:

نظریه محدثیت و «نص حدیث» شامل:

محدثیت ائمه علیهم‌السلام، اصحاب و سلف

انحصار مستند و حیانی در مدلول مطابقی ادله کلامی

لزوم بیان مدالیل و حیانی با خواندن روایات مسند

تفکیک میان قطعیت در حجیت با گمان در مدلول

انحصار فهم مطلق قرآن (حتی عبارات محکم آن) به ائمه علیهم‌السلام

اشتراط و عدم اشتراط پذیرش روایات بر اساس علم رجال.

...

مرحله ۳: اشکالات ویژه

اشکالات ویژه اشکالاتی هستند که به دلایلی پرداختن به آنها ضرورت بیشتری دارد.

فهرست برخی از اشکالات ویژه در سرفصل «شناسایی و تفکیک تهاجم اخباریت» گذشت.

حاصل سرمایه‌گذاری عملی

در این جایک پرسش مهم مطرح می‌شود و آن این که دفاع پیشنهاد شده در مقابل تهاجم اخباریت، مبتنی بر حرکت الزامی بر مبنای منطق «نص حدیث» است. با فرض بطلان این روش حاصل سرمایه‌گذاری علمی چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

از سه دیدگاه به حاصل تلاش انجام شده می‌توان نگریست: با توجه به این که شیوه‌ی به کار گرفته شده، مورد قبول صاحبان این نظریه می‌باشد، از این دیدگاه دستیابی کامل به هدف مطلوب بدیهی است.

زیرا نتیجه‌ی به کارگیری این شیوه، در بُعد آشکار کردن بطلان این

نظریه برای صاحبان آن، صد در صد و کاملاً قطعی است و بدین ترتیب بن بست بحث کاملاً شکسته شده و با اثبات استنباط راه تفاهم نیز گشوده می شود.

اما کاربرد این شیوه از دیگر منظرها نیز سودمند است. زیرا: برخی از امور، از بدیهیاتی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی کند، اما برای مقابله با این تفکر بیمارگونه چاره‌ای جز استدلال به حدیث نیست، هر چند آن امر نیازی به استدلال ندارد. روایاتی که در اولین شماره‌ی «درایتِ روایت» برای اثبات «لزوم درایت» آوردیم از این گروه است.

(۱) برخی از روایات برای اثبات کاربرد لغتی در معنی خاصی است که ممکن است با مراجعه به کتب لغت هم به معنی آن اطمینان پیدا نمود تا چه رسد به استعمالات روایی. روایاتی که برای تجزیه و تحلیل «استنباط» آوردیم از این گروه است.

قطعا مراجعه‌ی به روایات، برای فهم معانی لغات، اگر کارسازتر از مراجعه به کتب لغت و یا شعر عاشقانه‌ی عربی کارساز نباشد، لااقل مساوی است.

(۲) برخی از امور بر اثر کثرت روایات و قراین موجود به سر حد اطمینان می رسد. روایاتی که در ارتباط با محدّث (به فتح دال) بودن ائمه علیهم السلام است از این گروه است.

(۳) برخی از این امور علاوه بر راه طی شده در این نوشتار، راه اثبات

دیگری نیز دارد، بنا بر این اثبات آن منحصر روایات نقل شده نمی باشد.

۴) عمده ترین اشکالی که در این مرحله در روش اتخاذ شده وجود دارد، رها کردن بحث های سندی روایات می باشد که نتیجه ی آن عدم تمامیت حجیت روایات مورد استدلال است.

اولا باید توجه داشت که یکی از طرق مطرح شده در بحث حجیت روایات، «وثوق خبری» است؛ بدین معنا که از قرائن گوناگون به صدور روایت پی می بریم. بسیاری از روایاتی که از آن در این سلسله نوشتار سود جسته ایم، حداقل نسبت به پیام اصلی آنها وثوق خبری و علم عرفی احراز می شود.

۵) بسیاری از براهین عقلی در روایات مطرح شده است که با درک آن نیازی به بحث سندی و امثال آن وجود ندارد و به مانند بیان استادی است که صرفا راه تعقل را می آموزد و پس از نزدیک کردن راه تعقل، خود ما هستیم که حقیقت را می یابیم و اینجاست که پس از دریافت و تعقل، از تعبد به استاد اثری در کار نیست.

لذا اگر اندکی و نه بسیار، و در حد تعقل کلام بشری غیر معصوم و نه بیش، همچنان که در اعماق کتابی مانند کفایه به تفکر می پردازیم، در روایات تأمل نماییم، شاید عمده ی مطالب روایات، تعبد مطلق و محض نباشد. بلکه حقایق برهانی باشد که تنها بر اثر عدم درایت بر

ما پوشیده مانده است. از این رو پس از تعقل آن، نیاز به ابزار تعبّد که یکی از آنها سند روایات است، منتفی گردد.

اگر از این منظر به روایات بنگریم شاهد گنجینه‌های عظیمی از حقایق درایت نشده خواهیم بود که خردمندان جهان را شیفته‌ی درایت قرآن و حدیث خواهد کرد.

اگر ما اندکی از ارزش و اعتبار علمی را که برای سخن مانند بوعلی قائل هستیم در مورد روایات بپذیریم، شاید برای تعقل روایات تلاش نماییم و شاید اندکی از غربت علمی اهل بیت علیهم‌السلام بکاهیم!

یکی از اهداف سلسله نوشتارهای درایتِ روایت، پرداختن به مسایل اصول فقه و... از آینده‌ی درایت و تعقل روایات می‌باشد، البته با حذف تمامی اصطلاحات و با معیار قرار دادن زبان جاری و نه اصطلاحات حادث. مباحثی که در ارتباط با «علم‌آوری و ثوق و وثاقت» و «استنباط؛ دومین اساس فتوا» عرضه شده است خود گواه روشنی است بر آثار بسیار مثبت این منظر.

البته نباید از یک حقیقت تلخ بگذریم و آن ذهنیت نادرست عموم جامعه از جمله دوری حوزه‌های رسمی از احادیث است که خود داستان درازی دارد.

سرمایه گذاری عملی

مقصود از سرمایه‌گذاری عملی و اجرایی چیست؟

در بسیاری از موارد برخورد‌های ناپخته‌ی عملی نتیجه‌ی معکوس دارد؛ چراکه بسیاری از افرادی که دچار شبهه شده‌اند اگر از جو بدبینی خارج شوند و پاسخ خود را با منطق مناسب بشنوند، با حقیقت عنادی نخواهند داشت.

برعکس اگر پیش از طی تمامی راه‌های علمی و اثبات خیرخواهی در عمل، اقداماتی انجام گیرد، علاوه بر این که چاقوی مظلوم‌نمایی طرف مقابل دسته خواهد شد، لجاجت و رسوخ بیشتری هم در شبهات پیدا خواهند کرد.

در برخورد با برخی دیگر که ممکن است تا اندازه‌ای دچار عناد شده باشند، نیز تصور می‌شود در درجه‌ی اول باید آنان را خلع سلاح منطقی نمود و پشتوانه‌ی علمی آنان را نابود کرد.

در این شرایط رها کردن اینان در جامعه البته با پوشش تبلیغی مناسب، بهتر است از محدودیتهای اجتماعی که به مظلوم‌نمایی و بزرگ شدن آنان در جامعه بینجامد؛ چراکه ضمیمه شدن فقدان منطق علمی با اصرار بر باطل، خود برای برباد دادن آبرو و اعتبار علمی و تقوایی اهل باطل، در جامعه کافی خواهد بود و نیاز به اقدامات دیگر وجود نخواهد داشت.

به سخنی دیگر با آشکار کردن رسوایی‌های پنهان آنان، آویختن آنان

با دست خودشان بر دار شخصیت واقعی شان، بهتر است تا این که به دست دیگران بر دار چوبین آویخته شوند.

البته در این میان احیانا با افرادی مواجه می شویم که جز به نیرنگ و خیانت نمی اندیشند، بدیهی است برای اینان باید چاره ای دیگر اندیشید.

با توجه به آن چه گذشت مقصود ما از سرمایه گذاری عملی در درجه نخست کار فرهنگی و رسانه ای است، البته پس از پایان یافتن سرمایه گذاری علمی آن هم آن چنان که شایسته و بایسته است.

چند توضیح و پوزش

نوشتار پیش روی شما کاستی های فراوانی دارد که بایسته است نسبت به آنها از محققین نکته سنج پوزش طلبیده شود. این کاستی ها هم معلول تقصیر است و هم قصور.

از آن جایی که محقق ارزشمند سید جعفر مرتضی برخی از این گونه کاستی ها را در مقدمه «الصحيح من سيرة الامام علي عليه السلام» آورده، به گزیده ای از سخن ایشان بسنده می کنیم.

۱) نوشتار پیش رو هرگز نتوانسته است تمامی دقایق مرتبط با موضوع کتاب را بیان کند. لذا به قطره ای از اقیانوس بسنده کرده است.

۳) به دلیل ابتلائات و مشکلات، آن چنان که باید و شاید، به این نوشتار پرداخته نشده است، آن چنان که می‌توان آن را چکنویس شمرد.

۴) از منظر محتوا نیز گشودن راه نو و اسلوب جدیدی برای طرح موضوع و تحقیق در آن، بیشتر مورد نظر بوده است تا تکمیل تحقیق. ان شاء الله دیگر محققین، این نگاه به طرح موضوع را ادامه داده و تکمیل نمایند.

۵) به دلایل یاد شده، در حوزه تتبع نیز بیشتر به ذکر نمونه بسنده شده است و هرگز تتبع کاملی صورت نپذیرفته است.

۶) کاستی‌های موجود می‌تلبد نکته سنجان با تذکراتشان نگارنده را یاری کنند تا کار مفیدتری ارائه شود.

امید که محققین گرامی با کرامت به کاستی‌های گفته و ناگفته بنگرند.

اخباریت، ظالمانه‌ترین نظریات

از آنجایی که خداوند با اعطای عقل، انسان را بر سایر موجودات برتری داده است و عقل جدای از تفکر نیست، می‌توان گفت که انسان بدون تفکر با مردگان تفاوتی ندارد:

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: ... لقمان به پسرش فرمود ای پسرم به راستی که دنیا دریای عمیقی است که جهانی بزرگ در آن غرق شده‌اند، پس (برای مسافرت در اقیانوس دنیا) باید کشتی تو تقوای خداوند باشد، و باید بار این کشتی ایمان و بادهانش توکل و سرپرست آن عقل و راهنمای آن علم و سگّان (فرمان) آن صبر باشد، ای هشام به یقین برای هر چیزی راهنمایی است و راهنمای عقل تفکر است و راهنمای تفکر سکوت طولانی است.^۱

برترین عبادتها تفکر است و ارزش سایر عباداتها نیز با تفکر سنجیده می‌شود:

معمر می‌گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بندگی خدا

نماز و روزهی فراوان نیست، جز این نیست که بندگی خدا تفکر در امر خدای عز و جل است.^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ... آگاه باشید که در عبادتی که تفکر نباشد خیری نیست.^۲

بر این اساس، عبادت پرورش یافتگان مکتب وحی نیز بر تفکر بنیاد شده بود:

مردی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: بیشترین عبادت ابوذری که خدای رحمتش کند تفکر و عبرت گرفتن بود.^۳

یکی از لوازم تفکر، برخورد با نقاط ابهام و توجه به مجهولات بیشتر است، روشن است که توجه به نقاط ابهام و تاریکی‌ها و شناخت جهل خویش، اولین پلکان ترقی است، اما مشروط به این که انسان در صدد برآید تا درد جهل را درمان و غبار ابهام را بزداید.

درمان درد نادانی، با تعلم و آموختن عملی می‌گردد، و زدودن غبار تحیر، با مراجعه به مراجع شایسته تحقق می‌یابد که هر کدام برنامه و ضوابط خاص خود را دارد. اما در میانه، پرسش و جستجو، کلیدی‌ترین

(۱) روایت ۱۱۹: کافی ج ۲ ص ۵۵

(۲) روایت ۱۲۰: کافی ج ۱ ص ۳۶

(۳) وسائل الشیعة ج ۱۵ ص ۱۹۷

نقش را بازی می‌کند. از این جهت است که در دین، تعقل و اندیشیدن، پرسش و آموختن، تقدس پیدا می‌کند و در شمار عبادات برجسته قرار می‌گیرد.

با این همه پدیده‌ی دیگری وجود دارد که ظاهری بسیار شبیه به پرسش دارد، اما با حقیقتی بیگانه از پرسش و با پایانی به جز آموختن، و آن شایعه پراکنی‌هایی است در قالب پرسش، اما بدون انگیزه‌ی آموختن و به دور از مراجعه به مرجع شایسته. هدف و فلسفه‌ی این گونه پرسش‌ها تنها ایجاد تردید و تزلزل، و حاصل آن منحصرأشک و شبهه می‌باشد.

گاه در عمل، تفکیک بین پرسش واقعی و شبهه افکنی بسیار دشوار می‌باشد.

برای شناخت پرسشی که مقدمه‌ی کمال و ترقی است و شبهه‌ای که برای ایجاد فتنه است چه باید کرد؟ تفکیک میان پرسشگر و شبهه افکن چگونه است؟

یکی از راه‌های تشخیص این است که نخست انگیزه‌ها و علل پرسش را بشناسیم و دیگر این که با شیوه‌های اجرای آن آشنا شویم و در نهایت هدف و پایان کار این امور را بدانیم.

اگر پرسشی زنده شود، نخستین گام طبیعی در حل پرسش، پیدا

کردن مرجعی است که شایستگی حل مشکل را داشته باشد. بدیهی است که شایستگی برای مرجعیت در هر امری در درجه‌ی اول بر اساس تخصص در مورد همان رشته و در درجه‌ی دوم بر اساس آشنایی و سابقه، اما نه در حد تخصص می‌باشد.

ولی اساسی‌ترین گام در حل مشکلات پذیرفتن رنج آموزش و گذراندن دوره‌های تخصصی در همان امر می‌باشد. البته این گام انگیزه‌ای قوی، همتی بلند و تلاشی پایدار لازم دارد.

اما اگر کسی به متخصص و آشنای فن مراجعه نکند و زحمت تخصص یافتن را به جان نبرد، و به جای آن در کوچه و بازار راه بیفتد و شبهه را در قالب پرسش و تحقیق پخش نماید، آیا می‌توان گفت چنین فردی انگیزه‌ی فهمیدن و یاد گرفتن دارد؟! آیا می‌توان گفت این گونه پرسش‌ها مقدمه‌ی کمال و ترقی و تعالی است؟! خصوصاً در مواردی که موضوع کاملاً تخصصی باشد و مقدماتی زیادی لازم داشته باشد آیا عاقلی می‌تواند بپذیرد این گونه پرسش‌ها جنبه‌ی مثبت و خیرخواهانه دارد؟!

در این میان از خود پرسشگر که بگذریم تردیدی نیست که به طور طبیعی برداشت خلق الله بی‌چاره چیزی جز تحیر، تردد و شبهه نخواهد بود، هر چند هیچ تقصیری هم نداشته باشند. چه بسا که

پرسش مطرح شده، در پشت پرده، دروغی بیش نباشد اما...، اما دروغی که احیانا به راحتی میچ دروغ گو باز نمی‌شود. تأثیر این دروغ به انداختن سنگی در میان آب می‌ماند که تنها سطح آن موج برمی‌دارد و تا آنجا که شایعه قدرتمند باشد می‌رود.

اگر ابزار عامیانه نیز چاشنی این معرکه گردد تب شبهه بالاتر می‌رود و... و اگر کسی اندکی هم از دین و آخرت خود مایه بگذارد خدا می‌داند چها خواهد شد!

روشن است که کار در این شرایط بسیار دشوار خواهد بود، اما با توجه به این که نطفه‌ی شبهه دروغ است، اولویت اول در این مشکلات، افشا سازی دروغها می‌باشد؛ اولویت دوم نیز حل شبهات مطرح شده می‌باشد.

اما هدف این بخش از نوشتار نگریستن به اخباریت از منظری جدید است و آن این که نتیجه نظریه اخباریت و آثار شبهات مطرح شده چه اندازه ظالمانه است.

هر چند ممکن است انگیزه‌ی سوئی در طرح این مسایل وجود نداشته باشد، اما طرح مسایل علمی در محیط عامیانه، خصوصا آنچه به تخصص دینی ارتباط دارد، ظلمی است بزرگ که ابعاد آن از خالق تا خلق را در برمی‌گیرد.

به بیان دیگر آنگاه که پای هر کسی به مسایل تخصصی باز شود، نداشتن آگاهی‌های لازم منجر به ضایعاتی بس بزرگ و فاجعه آمیز می‌گردد که گاه جبران ناپذیر می‌نماید. برخی از این ضایعات فردی است و برخی به سایر مرزها نیز گسترش می‌یابد.

اکنون ببینیم هجوم به تخصص دینی و تردید در لزوم متخصص دینی چه ظلمی است و ابعاد گوناگون این ظلم چیست؟

ابعاد گوناگون ظلم

در آغاز توجه به این نکته ضروری است که تصور عمومی چنین است که در تحقق ظلم، اراده و انگیزه‌ی ظلم لازم است و اگر کسی توجه به آثار کار خود نداشته باشد هر چند این کار آثار سوئی داشته باشد. ظالم نیست. آیا به راستی چنین است؟

به این روایات توجه کنید:

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: به راستی چنین است که مردی روز قیامت به محشر می‌آید در حالی اندکی خون با اوست، (اعتراض می‌کند که) به خدا سوگند من کسی را نکشتم و در خون کسی نیز شریک نشدم (پس چرا این خون به حساب من گذاشته شده است؟! خداوند می‌گوید: چرا، چنین کرده‌ای، فلان بنده‌ی مرا این چنین یاد کردی، این سخن

تو بالا رفت تا به جایی رسید که منجر به کشته شدن این شخص شد. این اندازه از خون او سهم توست و نصیب تو شده است.^۱

نکته‌ی مهم این روایت عبارت است از این که: هر کسی به هر شکلی در ریختن خون بنا حقی نقش داشته باشد، در مسئولیت آن خون سهم دارد، هر چند آن امری که مرتکب شده است با واسطه‌های متعددی به ریختن خون بی‌گناهی منجر شده باشد.

حماد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: در حالی که مردم در حساب قیامت هستند مردی به سوی مرد دیگری می‌آید و او را به خون خودش آلوده می‌کند، اولی به او می‌گوید ای بنده‌ی خدا چه کار به کار من داری؟ می‌گوید (آیا به یاد داری که) فلان روز (با کار یا حرفی که زدی) کمک کردی تا به کشتن من انجامید؟^۲

این روایت نیز گویای این امر است که خون بنا حق، دامن هر کسی که اندک نقشی در ریختن آن داشته باشد خواهد گرفت.

اکنون ببینیم از دو روایت گذشته چه استنباط می‌شود، در این دو روایت آنچه معیار سهم داشتن از خون بنا حق می‌باشد صرف سبب

(۱) روایت ۱۲۲: کافی ج ۷ ص ۲۷۳

(۲) روایت ۱۲۳: وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۰۴

شدن است، چه عمدی در کار باشد و چه هیچ توجهی به آثار کاری که انجام داده نداشته باشد.

به طور کلی می‌توان گفت آنچه در سلسله‌ی اسباب دور و نزدیک یک پدیده قرار می‌گیرد در مسؤولیت نسبت به آن پدیده نقش دارد، حال اگر آن پدیده باطل باشد و ارزش منفی داشته باشد تمامی این سلسله اسباب، در آن باطل سهیم می‌باشد، هر چند اراده و قصد مستقیمی در کار نباشد.

اینجاست که عظمت این حدیث آشکار می‌شود:

اسماعیل جعفی می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که روش عادلانه‌ای را پایه‌گذاری نماید و این روش ادامه پیدا کند، به اندازه‌ی مزد کسانی که به این روش عمل می‌کنند به این شخص داده می‌شود و از مزد آنان نیز کم نمی‌کنند، و کسی که روش ظالمانه‌ای را بنیاد نهد و این روش ادامه پیدا کند به اندازه‌ی گناه تمامی کسانی که به آن عمل می‌کنند به حساب این شخص گذاشته می‌شود بدون این که از گناه آنان کم گردد.^۱

شایسته است برای هضم مطلب یاد شده، مثلی بزنیم. اگر کسی، هر چند ندانسته، شراب بخورد، تردیدی وجود ندارد که

مست خواهد شد و تنها نتیجه‌ی ندانستن او در برخی شرایط معذور بودن است.

با درنگ در این مَثَل روشن می‌شود که اگر کسی عامدانه مرتکب کاری شود که منجر به تضییع حقی و یا زنده کردن باطلی شود، ظالم می‌باشد، هر چند خودش متوجه آثار کار خود نبوده است.

اینک ببینیم نظریه‌ی اخباریت چه آثاری سوئی دارد و چگونه به ظلم منتهی می‌گردد.

در ادامه تنها به برخی از عناوین خاص ظلم ناشی از نظریه اخباریت اکتفا می‌کنیم.

البته عناوین عام ظلم نیز مانند «بدعت» بر عملکرد اخباریت منطبق می‌شود که مجال دیگری می‌طلبد.

۱- ظلم به حقیقت با حذف تخصص دینی

نخستین اثر و نتیجه‌ی نظریه اخباریت، ظلم به حقیقت است. چرا که امتیاز اصلی اخباریت در این است که: تخصص دینی هیچ جایگاهی در اسلام ندارد و توجیه عمده‌ی این مطلب نیز بر دو امر استوار است..

۱. دین آن چنان آسان است که هیچ نیازی به متخصص دینی متصور

نیست.

۲. علاوه بر این، تمامی کارهای تخصصی که به نام دین انجام می شود حرام و باطل است.

اما پیش از هر چیز بیان یک مقدمه ضروری است:

اگر به پیشینه‌ی علوم بنگریم به یک تفاوت عمده بین دوران‌های گذشته و جدید می‌رسیم و آن این که در دوران‌های پیشین گاه یک دانشمند در چند رشته‌ی گوناگون صاحب نظر و متخصص بود. تاریخ نمونه‌های زیادی از دانشمندانی را ثبت نموده است که یک تنه پزشکی ماهر، ستاره شناس برجسته، ریاضی دان و... بوده‌اند.

اما به تدریج با تمرکز بیشتر بر تحقیقات و پیدایش موضوعات جدید، تخصص یک فرد در رشته‌های گوناگون افول کرده و روز به روز کمتر شده است تا این که هر رشته‌ای به تخصص مستقلی تبدیل شده است.

با توسعه‌ی علوم و تحقیقات، آشنایان با هر رشته نیز به دو گروه عمومی و متخصص تقسیم شده‌اند، مانند پزشک عمومی و پزشک متخصص. در دایره‌ی متخصصین هر رشته نیز، تخصص‌های متعددی تولد یافته است مانند متخصص چشم، متخصص دستگاه گوارش و... در رشته‌ی پزشکی.

ولی واقعیتی که اکنون در پیش روی ماست بسیار فراتر از این می‌باشد؛ چراکه در همان رشته‌های تخصصی نیز با تفکیک رشته‌های زیر مجموعه‌ای آن روبرو هستیم، مانند متخصص دهان و مری، متخصص معده و اثنی عشر، متخصص روده و....

آوردن نمونه‌های پزشکی از این روست که درک آن برای همگان آسان‌تر می‌باشد و الا این امر منحصر به پزشکی نمی‌باشد. مثلاً بدون هیچ مبالغه‌ای علوم طبیعی در حال حاضر صدها تخصص جداگانه دارد که یکی از آنها فیزیک می‌باشد که خود به تنهایی دارای دهها تخصص مستقل است.

اما جالب‌ترین تفکیک تخصص‌ها در رشته‌ی فیزیک مثلاً، جدا شدن تخصص فیزیک کاربردی و فیزیک بنیادین می‌باشد. سایر رشته‌ها نیز چنین است.

اگر از دایره‌ی تحقیقات خارج شویم و از منظر کاربردی بنگریم باز هم با تفکیک تخصص‌های اجرایی روبرو هستیم مثلاً در رشته‌ی آموزگاری. صرف نظر از عقب ماندگی‌های کشورهای جهان سوم. تخصص مورد نیاز معلم کلاس اول ابتدایی بسیار متفاوت و پیچیده‌تر است از معلم کلاس‌های بالاتر و....

پدیده‌ی تفکیک و تأسیس تخصص‌های جدید، به عنوان اساس

پیشرفت، مایه‌ی افتخار کشورهای به اصطلاح مترقی است و بسیار دیده می‌شود که نبود تخصص، به عنوان بزرگترین نقص جهان سوم و مهمترین عامل عقب ماندگی تلقی می‌شود.

شاید بتوان گفت عامل عمده‌ی تفکیک و تأسیس تخصص‌های جدید و سیر تکاملی آن، سرمایه گذاری مادی و معنوی جوامع به اصطلاح پیشرفته است.

سرمایه گذاری مادی در دو گروه هزینه‌های مستقیم تحقیقات و هزینه‌های غیر مستقیم مانند تأمین زندگی روز مره‌ی محققین انجام پذیر است.

و سرمایه گذاری معنوی که همان درک ارزش تحقیق است دو اساس دارد: یکی شناخت رنجی که در گذشته‌ی یک تحقیق پنهان است و دیگری شناخت ثمرات و کاربرد بالقوه‌ی آن در آینده. اما مهمتر از این دو، شناخت شخصیت محقق است؛ یعنی کسی که شیفته‌ی یافتن و خلق کردن است.

حال اگر به هر دلیلی، چه خواسته و چه ناخواسته، سرمایه گذاری لازم انجام نشود، مثلاً هزینه‌ی یک تحقیق تأمین نشود یا محقق از نظر مادی زندگی آرامی نداشته باشد و یا تحقیقات خریدار نداشته باشد و جامعه خود را بی‌نیاز از تحقیقات بداند و تلخ‌تر از همه به شخصیت

محقق به دیدی منفی نگریسته شود آیا می‌توان انتظار پیشترفت و ترقی داشت؟! هرگز!

اکنون به موضوع سخن یعنی «دین» بازگردیم:

آیا همین قانون و قاعده‌ای که در تمامی رشته‌ها، حتی بی‌ارزش‌ترین رشته‌ها، حاکم است در مورد دین صادق نیست؟!!!

آیا دین که در تمامی ابعاد زندگی انسان، جاری و ساری است به اندازه‌ی یک کاسه‌ی گلین چند صد ساله ارزش سرمایه‌گذاری برای شناخت واقعی آن را ندارد؟!

آیا دین که از آغاز موجودیت انسان، همزاد انسان است بی‌ارزش‌تر از یک فسیل است؟!

و آیا...

در جامعه‌ای که کارشناسی با ابهت تمام به رخ کشیده می‌شود و بر زبان آوردن آن، تمام دهان‌ها را پر می‌کند، چرا از میان همه، تنها دین کارشناسی لازم ندارد؟!

در جامعه‌ای که در کوچکترین مشکلات، یافتن کارشناس‌ترین افتخار است، اما به دین که می‌رسد کارشناسی دین عمومی است و تخصص آن همگانی است!!!

در جامعه‌ای که حتی اگر رنگهای سرد و گرم را شناسی حق

کوچکترین اظهار نظری را در مورد یک نقاشی ساده نداری، و در جامعه‌ای که تافرق سبک خراسانی و عراقی را ندانی نباید دست به قلم ببری یا به قلم بدستان بگویی بالای چشمتان ابروست، و در جامعه‌ای که...

اما هر بَر و فاجری، از صدر تا ساقه، از کرسی ریاست تا گودال سرویس روغن ماشین، همه و همه نه تنها حق هر گونه اظهار نظری دارند که خدا را هم به محاکمه می‌کشانند!!!
یک بام و دو هوا!!!

این است وجدان علمی بازار و دانشگاه و کوچه و خانه و مدرسه‌ی ما!!! و این است انصاف انسان‌های مترقی و روشن فکر و آزاد اندیش جهان پیشرفته‌ای که در آن زندگی می‌کنیم!!!
اگر انسانی نه دانشمندی و محقق‌ی. اندک شناختی از دین داشته باشد بدون تردید قضاوتی دیگر خواهد داشت.

دین برنامه‌ی است تدوین شده، که تدوین کننده‌ی آن خالق سبحان است؛ آنچه تدوین شده، برنامه عملی جامع برای تمامی ابعاد حیات انسانی می‌باشد که برترین انسان‌ها مسؤولیت ابلاغ آن را داشته‌اند.

شناخت دین بدون شناخت انسان ممکن نیست و شناخت انسان

بدون شناخت حیات او محال است و شناخت حیات انسانی به شناخت ابعاد گوناگون حیات او و ارتباط با خالقش بستگی دارد.

آیا به این درجه از شناخت رسیدیم و سپس دریافتیم که دین تخصصی نیست؟! آیا اندک معرفتی به دین پیدا کردیم و پس از آن قضاوت نمودیم فهم دین آن چنان که باید و شاید همگانی است؟!

گاه شنیده می‌شود که دیگرانی ادعای ترقی و پیشرفت دارند چگونه منابع دینی ما را زیر ذره‌بین تحقیق گذاشته و به مطالعه‌ی عمیق آن مشغول هستند! این در عین حالی است که با تمسخر و تحقیرِ حسِ دینیِ امتِ اسلامی تلاش می‌کنند که تا آنجا که ممکن است این امت از منابع اصیل خویش فاصله بگیرد.

هدف دشمنان نابودی پشتوانه‌های مادی و معنوی دین می‌باشد و این امر امکان ندارد مگر این که به فرهنگ اسلامی پشت شود و پشت کردن به فرهنگ اسلامی نیز در گرو فراموشی منابع اصیل و ایجاد خلأ تحقیقات جدید می‌باشد.

این تلاش‌ها به افت فکری و مسخ اندیشه‌ی دوستان انجامیده است تا جایی که برای تنها فضای تخصصی دین یعنی حوزه‌های علمیه. مشکلات حاد گوناگونی خلق نموده است. بسیاری از این مشکلات حاد، مسایل درونی حوزه است، اما برای خارج از حوزه، آوردن

یک نمونه مفید است.

اگر بخواهیم فضای تخصصی سایر علوم را تعیین نماییم حد اقل باید از دبستان و مدرسه و دبیرستان آغاز و تا دانشگاه و مراکز تحقیقاتی پیشرفته پیش رویم، و بدین ترتیب اگر بخواهیم هزینه‌ی پرورش متخصصین یک کشور را ارزیابی نماییم باید تمامی هزینه‌هایی که برای میلیون‌ها دانش آموز ... همه و همه را در حساب چند متخصص انگشت شمار یک کشور بگذاریم، از این روست که نقش سرمایه‌گذاری‌های اولیه برای اهداف بلند و دراز مدت بسیار حیاتی دیده می‌شود.

تنها فضای تخصصی دین، حوزه‌های علمیه می‌باشد. علی‌رغم تبلیغات سوء دوست و دشمن، هزینه‌ی واقعی که صرف کل فضای تخصص دینی می‌شود، نسبت به هزینه‌های ثابت و جاری سایر تخصص‌ها، درصد بسیار ناچیزی است که باور کردن آن برای همگان بسیار دشوار می‌آید. این در حالی است که علی‌رغم فضای موجود جامعه، حتی سطح زندگی روزمره در تنها فضای تحقیقات دینی با آنچه در تصورها وجود دارد فرسنگ‌ها فاصله دارد، تا چه رسد به هزینه‌های تحقیقاتی.

به راستی که زنده ماندن حوزه در طول تاریخ تشیع با تمامی غربتی

که داشته معجزه‌ی است الهی، و یقیناً تلاشی که در تنها فضای تحقیقات دینی در طول صدها سال انجام شده و می‌شود بسیار طاقت فرسا بوده و هست.

اما در عین حال بار سنگین ذهنیتهای غلط همیشه آزار دهنده است، با همه اینها، شهریه‌ی بخور و نمیری که بودجه‌ی واقعی حوزه است همیشه کانون نیش و طعنه‌ها بوده و هست و گاه از طرف دوستان نادان اشکال شرعی نیز بر آن افزوده می‌گردد.^۱

(۱) البته این گونه دیدگاه‌ها نشان از کاستی خرد برخی افراد دارد که آنان را از شناخت مرز «حوزه» و «حوزویان» ناتوان ساخته است. بدون تردید حوزویان به شکل مطلق خالی از اشکال نیستند و چه بسا اندک نباشند حوزویانی که مسایل حادی نیز در آنها بروز پیدا کرده و می‌کند، اما این کوتاه‌نگری است که میان نهاد حوزه و شخصیت صنفی متکفل تخصص دینی، از یک سو و اشخاص مطرح شده در حوزه، از سوی دیگر مرزی نشناسیم؛ همچنان که همین اشتباه را در رابطه با اسلام و مسلمین مرتکب شده‌ایم و نتوانسته‌ایم میان کاستی‌های مسلمین و اعتلای اسلام تفکیک نماییم.

آری! حوزه در میان خویش و حتی خودی‌ها، ناشناخته و غریب است تا چه رسد به بیگانگان!

حوزه، ناشناخته‌ی غریبی است که در غربت تمام به حیات خود ادامه می‌دهد

و برای زنده نگاه داشتن آخرین شعله‌های حقیقت مظلوم، در شب تیره و تاریک آخر الزمان، با رنجی طاقت فرسا و تا آخرین رمق‌هایش، تلاش می‌کند تا حجت الهی بر اهل حقیقت خاموش نگردد، هر چند پاسخی جز دشنام نشنود...!

حوزه ناخدای خسته‌ای است که با چنگ و دندان به سکان کشتی طوفان زده ایتم آل محمد ﷺ چسبیده است تا امواج مردافکن فتنه‌ها و شبهات شیاطین، کشتی امت اسلام را به گرداب وحشتناک این اقیانوس حق‌پوشی و حق‌کشی و باطل‌فروشی نکشاند هر چند خود او به عنوان اولین متهم قربانی گردد...!

حوزه جان فدای بی‌دریغی است که پیوسته و لب‌بسته، جان می‌کند و جان می‌دمد و جان می‌دهد؛ تا مبادا بیرق ولایت آسمانی علی ﷺ بر زمین افتد و تا مبادا خار در چشم و استخوان در گلو را وارثی نباشد و تا مبادا یتیمان علی ﷺ را طعمه گرگان ببینند!

حوزه، پرچم همیشه برافراشته! حوزه، چشم همیشه بیدار! حوزه، دل پیوسته سوزان! حوزه، نماد آتش در کف! حوزه، خط مقدم مبارزه با ابلیس و ابلیسیان! حوزه، فریادگر انذار و تبشیر! حوزه، غریبه‌ای فراموش شده در میان خویش! حوزه، قلیل در میان کثیر! حوزه، ماندگاری و حیات اعجاز‌آمیز در میان اقیانوس بدخواهان کردگار!

چرا ماندگار نباشد که این اراده صاحب زمان و زمین است؛ اراده‌ای که حجت رسای الهی را پاس می‌دارد؟!

مبارزه‌ی بی‌امان علیه تخصص دینی سابقه‌ی طولانی دارد و گروه‌های متفاوت و متضادی در این راستا سرمایه‌گذاری نموده و می‌نمایند که پرداختن به همه‌ی جوانب آن ممکن نیست، اما شاید به حول و قوه‌ی الهی در این نوشتار بتوانیم اندکی پرده را به کنار زنیم. اکنون از مشکل عمومی به نظریه‌ی اخباریت باز گردیم، نظریه اخباریت نیز در حذف تخصص دینی با بسیاری از جریان‌ات متضاد، اشتراک نظر دارد، گرچه ممکن است برخی از اینان به صراحت چنین ادعایی نکنند، اما واقعیت امر چیزی جز این نیست؛ چرا که این هدف در همه جا دنبال می‌شود، چه با ساده و آسان جلوه دادن دین، و چه با

چرا زنده نباشد که جان او از گرمی پرتو نگاه رأفت یکتا‌پدري است چون بقیه الله الاعظم؛ نگاه رحیمانه‌ای که آینه تمام‌نمای رحمت خداوندی است؟! شناخت مظلومیت حوزه از ناحیه بیگانگان و خودی‌ها، از برون حوزه و از درون حوزه در ابعاد گوناگون علمی، عملی، تبلیغی، دفاعی، مادی، معنوی و... نیازمند پروژه تحقیقاتی عظیمی است تا که شاید اندکی چشمه‌های به سوی این مشعل در مه، گشوده شود و پیشمرگان فداکار ناموس دین شناخته شوند...!

و تا که شاید زبان ظالمانه دوستان کوتاه‌گردد که تحمل ستم از دشمن آسان است اما جفای دوست تلخ‌تر از حنظل...! آری کاستی‌های خودی‌ها در حق حوزه، دیگر تلخ است و صد البته قابل نقد.

اشکالات کلی در مصادیق متخصص دینی.

البته مخاطب این نوشتار تنها دوستانی هستند که ندانسته دچار این توهّمات شده‌اند و نه دشمنان؛ چرا که دشمن شناخته راه را انتخاب نموده، اما دوست بر اثر ندانستن به این جمع پیوسته و سیاهی لشکر دشمن شده است.

گرچه هدف اصلی نوشتار ساده نویسی بود، اما به چند دلیل این شیوه عملی نگردید. خصوصاً بحث‌هایی که در «پشتوانه‌های علمی ائمه علیهم‌السلام» و «محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)» با فضای غیر تخصصی اصلا سازگاری ندارد.

دلیل اساسی طرح این گونه مباحث، ارایه‌ی نمونه‌ی واقعی است برای تخصصی بودن مسایل دینی همانند سایر مباحث تخصصی، و این برهانی است برای اثبات بطلان نظریه اخباریت. اخباریت ادعا می‌کند که:

مخاطبین ائمه علیهم‌السلام افراد عادی جامعه بوده‌اند و ائمه علیهم‌السلام نیز برای همین‌ها سخن گفته‌اند و سخن ائمه علیهم‌السلام به شکلی بوده است که اینان از آن استفاده برند و مسلماً آنان نیز گفتار ائمه علیهم‌السلام درک کرده‌اند، بنا بر این دسترسی مستقیم به دین با مراجعه به روایات برای همگان بسیار آسان و ساده می‌باشد.

برخی از مطالبی که در این سلسله نوشتار عرضه می‌شود معیاری است برای شناخت ساده بودن دین و یا تخصصی بودن آن، و همچنین روشن می‌کند آیا امکان دسترسی مستقیم به تمام سطوح دین برای همگان وجود دارد یا این که بدون تخصص لازم شناخت تمامی سطوح دین ممکن نیست؟

بدیهی است که کشف جواهر ناشناخته‌ی دین بدون غواصی در اقیانوس قرآن و روایات امکان ندارد و این در گرو تحقیقات بیشتر در زمینه‌ی مسایل دینی است و بر اثر تحقیقات دینی است که استخراج و استنباط مرواریدهای ناب دین ممکن می‌گردد و همگان از جلوه‌گری و زیبایی آن بهره می‌برند.

حال اگر کسی با هر منطق و دلیلی تخصص دینی را زیر سؤال برد و به هر شکلی آن را محکوم نماید، اولین محصول آن توقف تحقیقات دینی است، و خواسته و ناخواسته، شناخت حقایق دینی ناممکن می‌گردد و حتی حقایق شناخته شده نیز با از بین رفتن نسل آشنای به آن، به دست فراموشی سپرده خواهد شد و در دوران‌های بعد اثری از آن باقی نخواهد ماند.

آیا این حاصل و برداشت نظریه اخباریت، ظلم به حقیقت نیست؟! آیا مسدود ساختن تحقیقات علمی که تنها در محیط تخصص دینی

ممکن است. ستم بر واقعیت‌های مسلم دینی نیست؟! آیا کسی که به هر گونه‌ای به سیر حذف تخصص دینی کمک کند و به ترک قرآن بینجامد در روز قیامت در مقابل قرآن مسؤول نیست؟!

برای شناخت بیشتر اهمیت مطلب مثالی لازم است:

«قتل» یعنی ستاندن جان و جلوگیری از ادامه‌ی حیات. ابتدا ببینیم کشتن انسان چه حکمی دارد؟ از قرآن آغاز نماییم:

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...^۱

از رو این قانون را بر بنی اسرائیل نوشتیم که اگر کسی نه به خاطر قصاص و یا تباهی در زمین دیگری را بکشد، به مانند این است که همه‌ی مردم را کشته است و کسی که دیگری را از مرگ نجات دهد به مانند این است که همه‌ی مردم را زنده کرده است.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَّعِدًا فَجْزَؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا^۲

و کسی که مؤمنی را عامدانه بکشد جزای او جهنمی است

(۱) مائده/۳۲

(۲) نساء/۹۳

همیشگی، و خداوند بر او غضب کرده و او را لعنت نمود و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً
و نفسی که خدا حرام کرده جز به حق نکشید و کسی که مظلومانه کشته شود یقیناً برای ولی او تسلط بر خون قاتل قرار دادیم پس باید در کشتن اسراف نورزد به راستی که او یاری شده است.

و در صورتی که قتل ناآگاهانه صورت پذیرد گرچه حکم آن با قتل عمد متفاوت است، اما بر اساس برخی از روایات باید جوابگو باشد.^۲
اینک ببینیم برخورد پیامبر ﷺ با یک قتل مجهول چیست و چگونه اهمیت این گناه را بیان می‌کند:

امام باقر و یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که: نزد پیامبر ﷺ آمدند و به حضرت گفته شد ای رسول خدا ﷺ کشته‌ای در جهینه (نام مکانی است) افتاده است. پیامبر ﷺ برخاستند تا به مسجد آن محل رسیدند، خبر به گوش همه رسید پس همگی نزد

(۱) اسراء/۳۳

(۲) روایت ۱۲۲: کافی ج ۷ ص ۲۷۳ و روایت ۱۲۳: وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۰۴

پیامبر ﷺ جمع شدند، حضرت پرسیدند چه کسی این را کشته است؟ گفتند ای رسول خدا ﷺ نمی دانیم.
پیامبر ﷺ فرمود: کشته ای میان مسلمانان افتاده و قاتلش شناخته شده نیست؟!

به خدایی که مرا به حق فرستاد سوگند اگر تمامی آسمانیان و زمینیان در خون یک مسلمان شریک شوند و به ریختن خون او راضی باشند یقیناً خداوند آنان را بر بینی هایشان (یا فرمود بر صورتهایشان) در آتش خواهد افکند.^۱

این حکم قتل یک انسان در شریعت اسلام است.
اما آیا هیچ فکر کرده ایم قتل یک حقیقت و ستاندن جان یک واقعیت دینی و جلوگیری از ادامه ی حیات آن چه حکمی دارد؟!
نمی خواهم بگویم حکم شرعی و جزای قتل انسانی بنا حق، با حکم و جزای قتل حقیقت یکسان است، اما کسی می تواند ادعا کند که قتل حقیقت در دادگاه قیامت جزایی ندارد؟! اگر از مسلمانی خود چشم پوشی کنیم و اگر قیامت را ندیده انگاریم، فطرت و وجدان انسانی هر انسانی کافی است برای گواهی بر عظمت قتل یک حقیقت در مقابل قتل یک انسان.

در دورانی که از همه فریاد حذف تخصص دینی بلند است، همه در مقابل نتیجه و حاصل این فریاد که قتل و دفن حقایق دین می‌باشد مسؤول هستند، از آتش بیار معرکه گرفته تا کسی که به آتش می‌دمد و تا کسی که خاموش نظاره‌گر این ظلم بزرگ بر حقایق دین می‌باشد، همه و همه مسؤول هستند. اما بیشترین مسؤولیت از آن کسی است که به ناحق خود را متخصص دینی بداند و از این راه بر پیکر دین و تخصص دینی از پشت خنجر زند.

امت اسلام فراموش کرده‌اند فریاد پیامبرشان ﷺ را بر یک کشته‌ی ناشناخته، آنگاه که مردم از قاتل اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند این چنین می‌فرماید:

کشته‌ای میان مسلمانان افتاده و قاتلش شناخته شده نیست؟! امت اسلام فراموش کرده‌اند که چگونه پیامبرشان ﷺ همه‌ی کسانی را که به هر شکلی در یک قتل نقش داشته باشند تهدید می‌کند: قسم به خدایی که مرا به حق فرستاد اگر تمامی آسمانیان و زمینیان در خون یک مسلمان شریک شوند و به ریختن خون او راضی باشند یقیناً خداوند آنان را بر بینی‌هایشان (یا فرمود بر صورتهایشان) در آتش خواهد افکند.

ای پیامبر! و ای پدر امت! اکنون سر از خاک بردار و ببین...

نه، باطل گفتم که تو به شهادت خداوند بر همه‌ی عالم شاهی...
 ای پدر امت مرحومه! تو بهتر از هر کسی می‌دانی و می‌بینی که
 چگونه حقایق اصیل اسلامی یکی پس از دیگری قربانی هوا و هوس‌ها
 می‌گردد و هیچ کس را رگی نیست و غیرتی دیده نمی‌شود مگر اندکی!
 وای آخرین یادگار پیامبر! ای پور مرتضی! ای فرزند دل‌بند زهرا! ما بر
 قربانی غریبانه‌ی حقایق بگرییم، و یا بر غربت خویش، و یا بر دل‌صبور
 تو که همه چیز را بهتر از همه کس می‌بینی و می‌دانی...

اینجاست که باید دست به دعا برداشت و درد دل با خدا گفت:
 خداوندا ما به سوی شکایت می‌کنیم از دست دادن پیامبران
 و پنهان بودن امامان را و زیادی دشمنانمان را و شدت (وزیدن
 توفان) فتنه‌ها بر ما را و همکاری تمامی اهل روزگار بر نابودی ما
 را!

پس بر محمد و آل محمد درود فرستد و ما را یاری نما به پیروزی
 که تو آن را نزدیک می‌نمایی و گرفتاری که آن را بر طرف
 می‌نمایی و به یاری که ما را بدان عزیز می‌نمایی و به پادشاه

(۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (احزاب/۴۵) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ
 مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (فتح/۸)
 إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (مزمّل/۱۵)

دادگری که آن را آشکار می‌نمایی و به رحمتی که شامل حالمان می‌نمایی و به عافیتی از خودت که بر ما می‌پوشانی، ای مهربان‌ترین مهربانان دعای ما را به رحمت خود مستجاب گردان!^۱ آری هر کسی که به شکلی در حذف تخصص دینی نقش داشته باشد در خون تمامی حقایق اصیل اسلامی شریک است و باید در روز قیامت پاسخگوی این ظلم بزرگ باشد.

۲- ظلم به فرهنگ اسلامی

بعد دومی که ظالمانه بودن نظریه‌ی مورد بحث را اثبات می‌کند خیانت و بر باد دادن منابع و آبروی فرهنگ اسلامی می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲.۱. بر باد دادن منابع فرهنگ اسلام

اگر نظریه‌ی اخباریت را بپذیریم و بخواهیم در عمل، تنها چیزی که اعتبار دارد صریح سخن معصوم علیه السلام است که از دهان او بیرون آمده و با گوش روایتگر شنیده شده است. حال اگر کسی بخواهد برای همیشه ریشه‌ی مشکل را بخشکاند و

(۱) روایت ۱۲۶: تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۱۱

تصمیم بگیرد تمامی آنچه که در متون اسلامی وجود دارد تصفیه نماید، باید کلمه به کلمه ی متون را از این فیلتر بگذرانند که آیا این دقیقاً نص کلام معصوم علیه السلام است یا خیر؟ اگر نص کلام معصوم علیه السلام است باقی بماند و اگر خیر حذف گردد! چرا که به غیر نص کلام معصوم علیه السلام نیازی وجود ندارد!

از تاریخ شروع کنیم آیا می دانید چند درصد متون تاریخی ما دقیقاً کلام معصوم علیه السلام است؟! با توجه به این که درصد بسیار زیادی از متون تاریخی ما کلام معصوم علیه السلام نیست بنا بر این اکثر متون تاریخی باید به دور ریخته شود!

تفسیر هم که از اسمش روشن است همه آن را باید به دور ریخت! البته به استثنای روایاتی که در ذیل آیات وارد شده است.

تمامی علم رجال هم که از اساس باطل است، بنا بر این بدون چون چرا در بست به دریا ریخته می شود!

فقه استدلالی نیز آراء و نظریات فقها است و رأی کسی ارزش ندارد، در نتیجه همه ی آنها باید نابود شود!

از اصول دیگر هیچ نگوید که خیانت اصولیین کار دین را به اینجا رسانده است پس باید آن را با آتش سوزانید!!!

می ماند کتب روایی، روایات مخالفین اهل بیت علیهم السلام هم ارزشی ندارد باید حذف گردد!

در متون روایی شیعه نیز هر توضیح و درایتی رأی است و باطل پس باید حذف گردد!

روایاتی که نقل کلام اصحاب می‌باشد نیز باید تصفیه شود!
در روایاتی که شامل کلام امام علیه السلام است مطالبی که خود راوی در اطراف جریان آورده اعتباری ندارد و آنچه که ارزشمند است خود کلام امام علیه السلام است، پس باید صافی شود!
روایات متشابه نیز قابل عمل نیست، بنا بر این نیازی به قطور کردن کتب وجود ندارد!

و...!!!

این فاجعه را با چه میزانی می‌توان درک کرد؟! تنها کسی عمق فاجعه را می‌فهمد که با منابع اسلامی دمخور باشد.

تمامی سابقه‌ها و قراین حالی و مقالی و مقامی و... همه از بین رفته، فضایی که حدیث در آن بیان شده است در ابهام، شخصیت کسی که مخاطب امام علیه السلام بوده ناشناخته و....

اگر بخواهیم اندکی عمق فاجعه را بیان کنیم تنها باید این گونه مثل زنی که این کار به این می‌ماند که انسانی را قطعه قطعه کرده تنها سر او را کاملاً محافظت نمایند آن هم بدون گوش و چشم و...

حال نتیجه‌ی این تفکر را در کنار این مطلب بگذارید و قضاوت نمایید:
برخی از طراحان استعماری برای استحاله‌ی یک فرهنگ پیشنهاد

کرده‌اند که برای نابودی یک فرهنگ لازم نیست مستقیماً منابع آن را نابود کنید که حساسیت برانگیز باشد، بلکه اگر به هر ترفندی سابقه‌ی یک فرهنگ را به دست فراموشی بسپارید و سپس به مزدوران خود بگویید برای آن فرهنگ، تاریخ بنویسند، قطعاً آن فرهنگ استحاله خواهد شد.

یکی از ترفندهای پیشنهادی، بی ارزش جلوه دادن آن فرهنگ از طریق تحقیر، خاصیت نداشتن و... می‌باشد که به تدریج به فراموشی سابقه‌ی آن فرهنگ منتهی می‌گردد.

شیوه‌ی حذف و اگر حذف عملی نباشد، شیوه‌ی فیلترینگ، اساس عمده‌ی فراموشاندن فرهنگ می‌باشد. حال اگر کاری کنید که خود صاحبان فرهنگ دست به سلاخی فرهنگ خود بزنند و با مثله کردن آن چیزی از آن باقی نگذارند، چقدر چشم این دشمنان بیدار روشن خواهد گردید!

آیا نابودی منابع فرهنگ اسلامی ظلم کوچکی است؟!

۲،۲. بر باد دادن آبرو و حیثیت اسلام

همان گونه که بارها گفتیم بر اساس این نظریه تنها عین نص کلام خدا و معصومین علیهم‌السلام اعتبار دارد و بس. اینک به برخی از شگردهای دوستان نادان (و یا دشمنان دانا) توجه کنید:

به گوش خود از یکی از اینان که در ابطال «قیاس اولویت»^۱ داد سخن می‌داد چنین شنیدم:

اگر دلیلی مستقل بر حرمت کتک زدن پدر و مادر نداشتیم، با این آیه‌ی قرآن «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» (به پدر و مادر اف نگو) به تنهایی، نمی‌توانستیم بگوییم زدن پدر و مادر حرام است.

ابتدا به آیه توجه کنید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ
الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا
قَوْلًا كَرِيمًا^۲

و پروردگارت چنین حکم کرده است که جز او نپرستید و به پدر و مادر احسان نمایید و اگر یکی از آنان یا هر دوی آنان به بزرگی رسیدند پس به آنان اف نگو و آنان را از خود مران و با سخن نیکو با آنان سخن بگو.

چرا که نص آیه این است: به پدر و مادر اف نگو. «اف نگفتن» چه ربطی به «زدن» آنها دارد؟!

(۱) این کلمه یک اصطلاح اصولی است که ان‌شاءالله در بحث قیاس به آن

می‌پردازیم.

(۲) اسراء/۲۳

به این بنده‌ی خدا باید گفت آنچه در قرآن است این است که: اگر پدر و مادر سالمند شدند پس به آنان «اف» نگو. بنا بر این اگر پدر و مادر جوان بودند و کسی به آنان «اف» بگوید این آیه شامل او نخواهد شد، همچنین اگر به جای «اف»، «تف» بگویی قطعاً با این آیه مخالفت نکرده‌ای!

شما را به مقدساتان قسم اگر یک غریبه و یا تازه مسلمانی را این چنین با قرآن آشنا کنید خجالت نمی‌کشید؟! ببینید ائمه علیهم‌السلام چگونه به شیوایی الفاظ حدیثشان اهمیت می‌دهند:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: حدیث ما را درست و فصیح بخوانید چرا که ما قوم فصیح هستیم!^۱ آیا کسانی که این چنین شیرینی الفاظ سخن‌شان برایشان اهمیت دارد در مقابل این منطق سرافکننده نمی‌شوند؟! به نمونه‌ی دیگری از آبروریزی توجه کنید:

فردی از مخالفین اجتهاد مدعی بود که تنها کتاب کافی جوابگوی تمامی نیازهای دینی ماست، از او سؤال شد حکم خواندن نماز در کره ماه در کجای کتاب کافی بیان شده است؟

پاسخ داد: قرآن می‌گوید: **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ**^۱ (ای گروه جنیان و آدمیان اگر می‌توانید از نواحی و کرانه‌های زمینها و آسمانها نفوذ کنید پس نفوذ کنید که نمی‌توانید نفوذ کنید مگر با قدرت) بنا بر این قرآن خبر داده است که هرگز نمی‌توانید به کره ماه بروید (این نظریه ایشان است نه معنی آیه)، پس نیازی به این حکم نداریم و در کتاب کافی نیازهای ما بیان شده است. به او گفته شد: الان که به کره ماه رفته‌اند.

پاسخ داد: کسانی که مدعی رفتن به کره ماه هستند کافرنند و قول کافر حجیت ندارد!!!

به نمونه‌ی دیگری از آبروریزی توجه کنید:

دیگری می‌گفت اجتماع نقیضین محال نیست، چرا اگر امام بگوید باید آن را پذیرفت!

مطالب مطرح شده جنبه‌ی کلی داشت و بیانگر شیوه‌ی تفکر آنان بود تا اعمالشان، اما اگر بخواهیم وارد جزئیات اعمال برخی از اینان شویم و بخواهیم ببینیم چگونه هواها را در قالب روایات به کار می‌بندند مثنوی هفتاد من می‌شود و رسوایی از حد می‌گذرد.

در عین حال مناسب است نمونه‌ای از اعمال شخصی که بیانگر شیوه‌ی تفکریکی از آنان است بیاوریم:

یکی از اینان که حوصله‌ی توقف پشت چراغ خطر را نداشت می‌گفت «روایتی نداریم که باید پشت چراغ خطر ایستاد» و از چراغ خطر می‌گذشت!

آیا مدعیان پیروی از حدیث این احادیث را ندیدند که:

هشام کندی می‌گوید شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بپرهیزید از این که کاری کنید که به خاطر آن دشمن ما را سرزنش کند زیرا پدر به کار فرزند بدش سرزنش می‌شود، (با رعایت ادب و انسانیت) زینت کسانی باشید که تنها با آنان مأنوس هستید و ننگ و عار آنان نباشید.

در جمعیت مردم (سنیان) نماز بخوانید و از مریض‌های آنان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌ی آنان شرکت کنید و در کارهای خیر دیگران از شما پیشی نگیرند که شما به خیر از آنان سزاوارتر هستید قسم به خدا که خداوند به چیزی مانند «خبء» (استتار) بندگی نشده است از امام پرسیدم خبء چیست؟ فرمود: تقیه است.^۱

کثیر بن علقمه می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم مرا نصیحت

کنید، حضرت فرمود: تو را به تقوای الهی و پرهیز از گناه و عبادت و سجده‌ی طولانی و اداء امانت و راستی سخن و همسایگی نیکو سفارش می‌کنم که اینها را پیامبر ﷺ برای ما آورده است. در جمعیت‌تان نماز بخوانید و از مریض‌هایتان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌یتان شرکت کنید و زینت ما باشید و ننگ و عار ما نباشید (ما را آنچنان به مردم معرفی نمایید که) محبت ما را در دل مردم بیندازید نه این که آنان را از ما متنفر نمایید، پس همه‌ی دوستی را به سوی ما جلب کنید و همه‌ی بدی را از ما دور نمایید....^۱

سلیمان بن مهران می‌گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی گروهی از شیعیان نزد حضرت بودند پس از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: ای شیعیان زینت ما باشید و ننگ و عار ما نباشید، برای مردم سخن نیکو بگویید و زیان‌هایتان را حفظ نمایید و آن را از سخن‌های بی‌فایده و گفتار زشت نگهدارید.^۲

آیا این گونه مطرح کردن دین در مرئی و منظر دوست و دشمن ننگ و عار اسلام و متولیان دین نیست؟! و آیا بر باد دادن آبروی دین ظلم نیست؟!

(۱) روایت ۱۲۹: وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۸

(۲) روایت ۱۳۰: وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۱۹۳

و اینجاست که باید درد دل با خدا گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت این چنین با خدا مناجات می‌کرد:
خداوندا چشمها به سوی تو دوخته شده است و قدمهای به سوی
توست و دستها به سوی تو بلند است و گردنها به سوی تو کشیده
شده است و تو به هر زبانی خوانده شدی و در تمامی کارها راز و
نجوا با تو گفته می‌شود.
پروردگار ما، گره بین ما و قوم ما را به حق بگشا که تو بهترین
گشایندگانی.

خداوندا ما به سوی شکایت می‌کنیم از دست دادن پیامبرمان را
و پنهان بودن اماممان را و اندک بودن عدلمان را و زیادی
دشمنانمان را و همکاری دشمنان بر نابودی ما را و فرو ریختن
فتنه‌ها بر ما را!

پس خداوندا این گره‌ها را از ما بگشا به عدالتی که آشکار می‌کنی
و ظهور امام حقی که او را می‌شناسیم، ای خدای حق مستجاب
گردان، ای پروردگار جهانیان! (ناقل می‌گوید به من چنین رسیده
است که امام صادق علیه السلام به شیعیانش فرمان می‌داد که در قنوت
پس از دعای فرج این دعا را بخوانند).^۱

۳- ظلم به امت

یکی از ابعاد ظلم ناشی از نظریه اخباریت، ظلم به امت است که به برخی از عناوین آن در فصلهای آینده اشاره می‌نماییم.

اما برای روشن شدن ابعاد گسترده‌ی این ظلم بزرگ، شناخت موقعیت شیعه و نقش دانشمندان خصوصا در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه ضروری است.

از این رو در ابتدا دو فصل از کتاب تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام را که دقیقا در این راستا قرار دارد می‌آوریم و سپس اندکی آن را تحلیل می‌نماییم.

۳/۱- موقعیت مرز نشینان و مرزبانان شیعه

شناخت موقعیت اجتماعی و فرهنگی شیعه در طول تاریخ، خصوصا با توجه سیطره‌ی منافقین نیاز به پروژه‌ی تحقیقاتی بسیار عظیمی دارد و اگر بخواهیم موقعیت کنونی شیعه را در عصر غیبت بشناسیم بر پیچیدگی کار بسیار افزوده می‌شود.

اما در راستای هدف نوشتار کنونی، تلاش اندکی در خور این نوشتار آن‌هم تنها در دو فصل از کتاب تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام. عرضه می‌شود. برای درک اهمیت این روایات ابتدا نکات برجسته‌ی آن را

فهرست می‌کنیم تا این که در مطالعه‌ی روایات دقت بیشتری اعمال شود.

الف. یتیمی شیعه

یتیمی، مهمترین عنوان جالب توجه شیعه در دوران سیطری منافقین است

یتیمی، ناشی از جدایی و دسترسی نداشتن به ائمه علیهم‌السلام (انقطاع) است

انقطاع، ناشی از استتار نسبی ائمه علیهم‌السلام در عصر حضور و استتار کلی در دوران غیبت است

ب. گستردگی ابعاد یتیمی شیعه

سخت‌تر بودن یتیمی معنوی از یتیمی از پدر و مادر

جهل، حیرت و تاریکی؛ مهترین فاجعه‌ی یتیمی معنوی از بُعد علمی و فرهنگی

ابعاد جهل: جهل به امام زمان علیه‌السلام، دین، عبادت، کسب رضای حق، مسایل مورد ابتلا، و...

نتیجه‌ی جهل: گرفتار شدن در دام جهل

ج. دشمنان شیعه و اهداف آنان

وجود دشمن خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام، ابعاد فاجعه را گسترش می‌دهد

دشمن ظاهری: ناصبیان (مخالفین آشکار ائمه علیهم‌السلام)

دشمن باطنی: ابلیس و یاران سرکش او

دشمن در صدد گمراه کردن مؤمن است

د. اسلحه‌ی دشمنان شیعه

اسلحه‌ی اول دشمن؛ چرب زبانی (یرید آن یضله بفضل لسانه و

بیانه افضل)

اسلحه‌ی دوم دشمن؛ سرزنش دینی (یعبرونهم بدینهم)

اسلحه‌ی سوم دشمن؛ اتهام کوتاه فکری (یسفهنو أحلامهم)

اسلحه‌ی چهارم دشمن؛ وسوسه

اسلحه‌ی پنجم دشمن؛ دام گذاری

ه. شکست شیعه

اسارت معنوی؛ نتیجه‌ی ترکیب جهل شیعه با حملات دشمن

وضعیت شیعه؛ بی‌چاره‌گی، درماندگی، سکون در مقابل حملات

دشمن

و. نقش فقیه

آغوش فقیه دانشمند؛ تنها مأمن یتیم شیعه (ایتام آل محمد)

نقش فقیه؛ سرپرستی ایتام آل محمد

نقش فقیه؛ سگان داری کشتی قلوب ضعفای شیعه

نقش فقیه: مواسات علمی و جاری کردن خیرات علمی
نقش فقیه: استقرار در مرزهای مورد حمله ابلیس و یاران سرکش او
ز. ارزش کار فقیه

کفالت ایتم آل محمد با کفالت یتیم از پدر و مادر قابل مقایسه نیست.

مواسات علمی شیعه‌ی درمانده با مواسات مادی مسکین شیعه قابل مقایسه نیست.

ح. فقیه چگونه سنگر داری می‌کند؟

دعوت به خدا و راهنمایی به سوی او و دفاع از دین او
بزرگداشت دین محمد و آل محمد علیهم‌السلام

روشنگری در برتری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شرافت ائمه علیهم‌السلام

اخراج از تاریکی جهل به نور علم

گشودن قفل شبهات از دلها

فاش کردن شبهات

آموزش نیازمندی‌ها

بیان حقایق به بهترین شکل (شکل واقعی حق)

نشان دادن باطل به زشت‌ترین شکل (شکل واقعی باطل)

بیان رسوایها و زشتی اهل باطل

بینا کردن نسبت به دامهای شیطان
آموزش و شناساندن چگونگی باطل کردن حيله دشمن
عدم سازش با دشمنان خدا
دلیر ساختن و جرأت بخشیدن نیروهای خودی
یاری دوستان خدا در مقابل دشمنان خدا
تقویت نیروهای شیعه با فقاہت فقیه
فریاد رسی در مقابل حملات دشمن
دفاع از ایتام آل محمد
شکست شیاطین با رد وسوسه‌های شیاطین
محکوم کردن ناصبیان
بستن مرزهای مورد حمله‌ی دشمن
خنثی کردن دامهای دشمنان
شکست دشمنان با براهین الهی
منهزم ساختن متجاوزین به دین
تسلط بر دشمنان ظاهری و باطنی
ط. حاصل کار فقیه

نتیجه‌ی کفالت و مواسات عملی: رفع بی‌چاره‌گی، بیدار کردن
غافلین، بینا کردن متعلمین و ازدیاد بینایی دانشمندان

کار فقیه: نجات از تاریکی و حیرت جهل
حاصل کار فقیه؛ آزاد سازی اسیران معنوی از چنگال دشمنان
ظاهری و باطنی و زنده کردن آنان
نقش نهایی فقیه؛ دسترسی به رضوان الهی، دستیابی به بهشت و
نجات از آتش دوزخ
ی. نقش خاص فقیه در دوران غیبت
اگر فقها نبودند برگشت عمومی از دین (ارتداد) قطعی و مسلم بود.

اکنون به روایاتی که عناوین گذشته از آن استخراج شده بود توجه
نمایید:

امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید پدرم از پدرانش علیهم السلام برایم
حدیث کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخت تر از یتیمی کودکی که از
پدرش بریده شده یتیمی کسی است که از امامش دور افتاده و
توانایی بر رسیدن به امامش را ندارد و در گرفتاری های دینی از
حکم خدا در حقش بی خبر است.

آگاه باشید که هر کس از شیعیان ما عالم به علوم ما باشد، این
شیعه ای جاهل به دین که دسترسی به ما ندارد، یتیمی در دامن
اوست، آگاه باشید کسی که این جاهل را هدایت و راهنمایی کند

و پیاموزد در رفیق اعلیٰ با ما خواهد بود.^۱
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس از شیعیان ما که دانای به دین ما باشد و شیعه‌ی ناتوان ما را از تاریکی نادانی به سوی روشنی علمی که ما به او بخشیده‌ایم ببرد، روز قیامت وارد محشر می‌شود در حالی که بر سرش تاجی از نور قرار دارد که تمام اهل زمین قیامت را روشن می‌کند و بر تن این عالم لباسی اشرافی است که تمامی دنیا قیمت یک تار کوچک آن نمی‌باشد.

سپس منادی از سوی خداوند ندا در می‌دهد که بندگان خدا این دانشمندی است از شاگردان برخی از علما آل محمد (ائمہ علیہم السلام) آگاه باشید که هر کسی که این شخص در دنیا او را از سرگردانی نادانیش بیرون آورده باید به نور او چنگ زند تا این که از سرگردانی تاریکی قیامت خارج شود و به سوی تفریحگاه بهشت روانه شود، سپس با این ندا هر کسی که این دانشمند در دنیا به او خیری را آموخته و یا قفل نادانی از دل او برداشته و یا شبهه‌ای را برای او حل کرده برمی‌خیزند.^۲

امام حسن عسگری (علیه السلام) فرمود: زنی نزد حضرت زهرا (علیها السلام) آمد و گفت من مادر پیری دارم که در مسایل نماز دچار مشکل شده

(۱) روایت ۱۳۲: تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام) ص ۳۳۹ ح ۲۱۴

(۲) روایت ۱۳۳: تفسیر الإمام العسکری (علیه السلام) ص ۳۳۹ ح ۲۱۵

است و مرا به سوی شما فرستاده است تا از شما بپرسم، حضرت پرسش او را پاسخ گفته و او روانه شد، مشکل او حل نشد دوباره آمد و حضرت پاسخ دادند... تا این که برای دهمین بار خجالت زده برگشت حضرت پاسخ داده و او عذر خواهی نمود که ای دخت رسول خدا ﷺ با این رفت و آمد شما را به مشقت نینداخته باشم، حضرت فرمود: باز هم بیا و از هر چه می خواهی بپرس.

و سپس ادامه دادند که اگر کسی را یک روز اجیر کنند که بار سنگینی را در ازای صد هزار دینار به پشت بام برد آید بر او سنگینی می کند؟ گفت خیر، فرمود اجرت من در ازای هر پرسشی بیشتر از این است که بین زمین و عرش را از جواهر پر کنند، پس شایسته است که بر من سنگین نباشد.

از پدرم رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود به یقین در روز قیامت دانشمندان شیعه زنده می شوند و سپس به اندازه ی زیادی علم و کوشش آنان در راهنمایی بندگان خدا لباسهای فاخر به آنان هدیه می شود (هدایا به حدی فراوان است که) سهم یکی از آنان یک میلیون لباس از نور می باشد.

سپس منادی پروردگار ما ندا می دهد ای کسانی که یتیم های آل محمد را کفالت کردید و آنان را هنگام بریدن از پدرانشان که ائمه هدی علیهم السلام باشند از مرگ (یا فقر دینی) نجات دادید اینان شاگردان

شما و یتیم‌هایی هستند که کفالتشان نمودید و زنده نگهداشتید پس به مقدار علمی که در دنیا به آنان هدیه داده‌اید اینک از عطای الهی به شما به آنان هدیه دهید همچنان که به شما هدیه داده شده، پس آنان به این ایتم به اندازه‌ی علمی که در دنیا آموخته‌اند هدیه می‌دهند، سپس خداوند دستور می‌دهد که به این دانشمندان که ایتم را کفالت کرده‌اند دوباره هدیه دهید تا آنچه به دیگران داده‌اند کامل شود و بر آن نیز بیفزایید، فرشتگان نیز چنین کنند و همچنین است علماء طبقه‌ی بعد تا آخر.

حضرت فاطمه علیها السلام افزودند: ای بنده‌ی خدا ارزش یک رشته از آن لباسهای فاخر از آنچه خورشید بر آن می‌تابد یک میلیون برابر بیشتر است، اما آنچه در دنیا است (با آخرت مقایسه نمی‌شود چرا که دنیا) به ناراحتی‌ها و غصه‌ها آمیخته است.^۱

امام حسن علیه السلام فرمود: برتری کسی که یتیم آل محمد را سرپرستی کند، یتیمی که از اربابانش جدا افتاده و از دام جهلی که گرفتار آمده او را خارج کند و آنچه بر او مشتبه شده است برایش واضح کند، برتری این شخص نسبت به سرپرست یتیمی که آب و غذایش را تأمین کند مانند برتری خورشید بر ستاره‌ی سها^۲

(۱) روایت ۱۳۴: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۰ ح ۲۱۶

(۲) ستاره‌ی کم نوری در آسمان

می باشد.^۱

امام حسین علیه السلام فرمود: کسی که یتیمی از ما را که گرفتاری ما در لزوم استتار او را از ما جدا کرده کفالت کند، پس از علومی که از سوی ما به او رسیده با یتیم مواسات کند تا او راهنمایی و هدایت شود، خداوند به او می فرماید ای بنده ی بزرگوار و مواسات کننده، من به کرم سزاوارتر از تو هستم، ای فرشتگان من به عدد هر حرفی که آموزش داده یک میلیون قصر با سایر نعمتهایی که لایق اوست به او بدهید.^۲

امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد ای موسی مرا دوست بندگانم نما و بندگانم را دوست من نما، موسی فرمود ای پروردگار چگونه این کار را انجام دهم؟ خداوند فرمود نعمتهای آشکار و پنهان مرا به یاد آنان آور، پس اگر یک بنده ی فراری را به در خانه ی من بازگردانی و یک گم کرده را به بارگاه من بازگردانی برای تو بهتر از صد سال عبادت که در روز آن روزه گیری و در شب آن به نماز بایستی.

موسی علیه السلام گفت این بنده ی فراری کیست؟ فرمود گنهگار سرکش، پرسید گمراه از بارگاه تو کیست؟ فرمود کسی که امام زمانش را

(۱) روایت ۱۳۵: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۱ ح ۳۱۷

(۲) روایت ۱۳۶: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۱ ح ۳۱۸

شناسد یا بر اثر غیبت امام از او فراموش نماید تو او را بشناسانی و به یاد آوری و، کسی که به راه دین جاهل است، دین و عبودیت خدا و راه کسب رضای خدا را به بشناسانی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای دانشمندان شیعه ثواب بزرگ و پاداش زیاد بشارت باد شما را.^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: دانشمند مانند کسی است که در تاریکی شمع می‌دارد و راه را برای مردم روشن می‌کند، پس هر کس که شمع او را ببیند برای او دعا می‌کند، همچنین با دانشمند مشعلی است که تاریکی نادانی و حیرت را از بین می‌برد، پس هر کسی که این مشعل برای او افروخته شد از حیرت رها می‌شود و از جهل نجات می‌یابد در نتیجه از آتش دوزخ آزاد می‌شود، و خداوند در مقابل این عمل او به ازای هر مویی از کسانی که آنان را از دوزخ آزاد کرده است ثوابی بیشتر از ثواب صدقه‌ی صد هزار قنطار (واحد مال زیاد است که در اندازه‌ی آن اختلاف است) می‌دهد که...^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: دانشمندان شیعه‌ی ما سنگرداران ما در مرزی هستند که شیطان و یاران قدرمتند و مکار او در آن مرز صف آرایی کرده‌اند، و از حمله‌ی آنان و تسلط شیطان و یاران

(۱) روایت ۱۳۷: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۲ ح ۲۱۹

(۲) روایت ۱۳۸: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۲ ح ۲۲۰

خبیث او بر شیعیان ضعیف جلوگیری می‌کنند. آگاه باشید هر کس از شیعیان که برای مرزبانی به پا خیزد یک میلیون برابر برتر از جهادگران با رومیان و ترکان اهل خزر می‌باشد، زیرا اینان از دینِ دوستداران ما دفاع می‌کنند و آنان از بدنهای دوستداران ما.^۱

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از ایتام ما را که از ما و ملاقات ما جدا افتاده با آموزش آنچه بدان محتاج است نجات دهد، امر این فقیه بر شیطان دشوارتر است از یک میلیون عابد، چرا که غصه‌ی عابد تنها نجات خود اوست و غصه‌ی این فقیه علاوه بر نجات خویش نجات بندگان خدا از چنگال ابلیس و سرکشان زیر دست اوست، و از این رو این فقیه نزد خدا از یک میلیون عابد برتر است.^۲

امام رضا علیه السلام فرمود: روز قیامت به عابد می‌گویند خوب بنده‌ای بودی تمام همت تو خودت بودی و مردم را از زحمت خود کفایت کردی پس وارد بهشت شو.

بر خلاف فقیه که خیرش را بر مردم جاری کرده و آنان را از دشمنانشان نجات داده و باعث شده است نعمت بهشت خدا به

(۱) روایت ۱۳۹: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۳ ح ۲۲۱

(۲) روایت ۱۴۰: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۳ ح ۲۲۲

آنان برسد و رضوان الهی برایشان حاصل شود، سپس به فقیه گفته می‌شود ای کفالت کننده‌ی ایتم آل محمد، ای هدایت کننده‌ی دوستداران موالیان ناتوان آن حضرت، بایست تا این که برای هر کسی که از تو مطلبی گرفته یا آموخته شفاعت کنی، پس او می‌ایستد و هنگامی وارد بهشت می‌شود که با او نیز گروه زیادی (در برخی از احادیث صد هزار) و گروهی زیادی (تا این که امام این کلمه را ده بار تکرار فرمود:) وارد بهشت می‌شوند و آنان کسانی هستند که مستقیماً و یا با واسطه تا روز قیامت از او علمی آموخته باشند، پس ببینید فرق بین مقام عابد با فقیه چقدر است!^۱

امام محمد بن علی جواد الائمه علیه السلام فرمود: به راستی کسی ایتم آل محمد را که از امامشان جدا شده‌اند و در نادانی متحیر هستند و در دست شیطانهایشان و دشمنان سر سخت ما اسیر هستند سرپرستی کند و آنان را از دست شیطانها و دشمنان نجات دهد و از سرگردانیشان در آورد و با اثبات بطلان وسوسه‌های شیطانها و دشمنان به وسیله‌ی حجت‌های الهی و ادله‌ی امامانشان آنها را مقهور نماید، موقعیت چنین کسی نزد خدای تعالی نسبت به عابد برتر است بیش از برتری آسمان بر زمین و برتری عرش و کرسی و

(۱) روایت ۱۴۱: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۴ ح ۲۲۳

حجب بر آسمان و برتری این فقها بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر کم نورترین ستارگان آسمان.^۱

امام هادی علیه السلام فرمود: اگر نبودند علما که پس از غیبت قائم علیه السلام شما باقی می‌مانند که مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانند و به سوی او راهنمایی می‌کنند و با حجت‌های خدا از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان خدا را از دام ابلیس و یاران سرکش او و دشمنان سرسخت ما می‌رهانند، اگر اینان نبودند هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا برمی‌گشت و لکن علما همچنان که ناخدای کشتی سکان کشتی را نگاه می‌دارد، قلوب شیعیان ناتوان را با حجت‌هایشان استوار می‌کنند، اینان همان برتران نزد خداوند عز و جل هستند.^۲

امام حسن بن علی علیه السلام فرمود: در روز قیامت دانشمندان شیعه‌ی ما که سرپرست دوستداران ناتوان و اهل ولایت ما هستند، در حالی می‌آیند که از تاج‌های آنان نور ساطع است، بر سر هر کدام از آنان تاجی است، این نورها در تمامی صحنه‌ی قیامت پخش شده است، پس شعاع نور تاج‌های آنان در تمام قیامت که شعاع آن مسیر سیصد هزار سال می‌باشد پخش می‌شود، پس یتیمی که

(۱) روایت ۱۴۲: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۴ ح ۲۲۴

(۲) روایت ۱۴۳: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۴ ح ۲۲۵

این دانشمندان او را سرپرستی کرده و از تاریکی نادانی و تحیر سرگردانی نجات داده باشند باقی نمی‌ماند مگر این که به شاخه‌ای از انوار اینان چنگ می‌زند، و این نور آنان را بالا می‌برد تا هنگامی که مقابل حریم خانه‌های بهشت برسند، سپس آنان را در خانه‌هایی که برایشان آمده شده در همسایگی اساتید و معلمین و ائمه‌ی آنان که به سوی آنها خوانده می‌شدند فرود می‌آورد.

هیچ دشمنی از دشمنان ائمه نیست که از پرتوی نور تاجهای این دانشمندان به او می‌رسد مگر این که چشم او را نابینا و گوش او را ناشنوا و زبان او را لال می‌کند و این نور بر او سوزنده‌تر از شعله‌ی آتش می‌گردد، پس این نور دشمنان را بلند می‌کند تا او را در جهنم می‌افکند پس آنان را به وسط دوزخ می‌خواند.^۱

امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: به راستی که برخی از دوستداران محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بی‌چاره هستند، مواسات اینان برتر از مواسات فقرای بی‌چاره است، این بی‌چاره‌گان در جنگ با دشمنان خدا نه حرکتی دارند و نه نیرویی، و دشمنان آنان را به خاطر دینشان سرزنش می‌کنند و افکارشان را احمقانه جلوه می‌دهند.

(۱) روایت ۱۴۴: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۵ ح ۲۲۶

آگاه باشید که هر کس اینان را با فقه و علمش تقویت نماید تا از بی‌چاره‌گی در آیند و اینان را بر دشمنان آشکار که ناصبی‌ها هستند و دشمنان پنهان که ابلیس و یاران سرکش او هستند مسلط نماید تا دشمنان از حمله به دین، فراری و منهزم گردند و دفاع نماید از دوستداران آل رسول خدا ﷺ در این صورت خداوند بی‌چاره‌گی را به دشمنان برمی‌گرداند و آنان را از گمراه کردن دوستان، ناتوان می‌کند این اراده‌ی حق الهی است که بر زبان رسول خدا ﷺ بیان شده است.^۱

امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: کسی که درمانده‌ای در دین و ضعیف در شناختش را در مقابل دشمن مخالف تقویت کند تا بتواند او محکوم نماید، روزی که نکیر و منکر به قبر او فرستاده می‌شود خداوند به او تلقین می‌کند تا بگوید خدا پروردگارم و محمد ﷺ پیامبرم و علیؑ ولیم و کعبه قبله‌ام و قرآن سرور و ذخیره‌ی من و مؤمنان برادرانم هستند، سپس خداوند می‌فرماید من حجت تو را فرستادم، پس سکونت مکان مرتفع بهشت را برای تو واجب کردم، در این هنگام است که قبر او تبدیل به زیباترین باغ بهشت می‌گردد.^۲

(۱) روایت ۱۴۵: تفسیر الإمام العسکری علیہ السلام ص ۳۴۶ ح ۲۲۷

(۲) روایت ۱۴۶: تفسیر الإمام العسکری علیہ السلام ص ۳۴۶ ح ۲۲۸

دو زن با یکدیگر اختلاف داشتند، موضوع اختلاف چیز از امور دین بود، یکی از این دو با حق دشمنی داشت و دیگری مؤمن بود، حضرت فاطمه علیها السلام راه غلبه‌ی حجت زن مؤمن را برایش گشود و او بر زنی که دشمن حق بود پیروز گردید، زن مؤمن بسیار شاد شد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود شادی فرشتگان در پیروزی تو بر او بیشتر از شادی توست، و غمگینی شیطان و یاران سرکش او به خاطر شکست او بیشتر از غمگینی اوست.

در این هنگام خداوند عز و جل به فرشتگان فرمود به خاطر پیروزی این زن درمانده و اسیر دشمن به دست فاطمه علیها السلام پاداشی که برای فاطمه علیها السلام آماده کرده بودم یک میلیون برابر کنید و این زیادی پاداش را برای کسی که اسیر و درمانده‌ی در دین را بر دشمنش پیروز می‌کند برنامه‌ی همیشگی قرار دهید و برای او نیز پاداشی از قبل در نظر گرفته شده بود یک میلیون برابر کنید.^۱

مردی هدیه‌ای برای امام حسن علیه السلام آورد امام به او فرمود: از این دو کدام یک را دوست داری یا بیست برابر هدیه‌ی تو که بیست هزار درهم می‌شود به تو بدهم و یا دری از علم بر تو بگشایم که فلان دشمنی که در آبادی شماست محکوم نمایی و شیعیان ناتوان اهل آبادی را نجات دهی؟ اگر انتخاب درستی انجام دهی هر دو کار را

(۱) روایت ۱۴۷: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۶ ح ۲۲۹

انجام می‌دهم و اگر انتخاب تو درست نبود همانی که اختیار نمایی به تو می‌دهم، آن مرد گفت ای پسر رسول خدا محکوم کردن آن ناصبی و نجات دادن شیعیان ناتوان نزد من بیست هزار درهم ارزش دارد، امام فرمود بلکه ارزش واقعی آن بیست میلیون بار از تمامی دنیا بیشتر است، آن مرد گفت ای پسر رسول خدا بنا بر این چگونه پست را انتخاب کنم؟ همان که برتر است اختیار می‌کنم که یاد گرفتن مطلبی برای محکوم کردن دشمن و دفاع از اولیاء خداست، امام فرمود خوب انتخاب کردی و سپس آن مطلب را به او آموختند و بیست هزار درهم را نیز به او دادند، آن مرد رفت و دشمن خدا را محکوم نمود، و خبر آن به امام رسید، تا این که روزی آن مرد نزد امام آمد حضرت فرمود: ای بنده‌ی خدا هیچ کس مانند تو سود نکرده است و هیچ کس از دوستان آنچه تو به دست آوردی به دست نیاورده است، تو در درجه‌ی اول دوستی خدا را به دست آوردی و در درجه‌ی دوم دوستی محمد ﷺ و علی ﷺ را و در درجه سوم دوستی پاکان از آل محمد و علی ﷺ را و در درجه‌ی چهارم دوستی فرشتگان مقرب خدا را و در درجه‌ی پنجم دوستی برادران مؤمنت را به دست آورده‌ای و پاداش تو به تعداد هر مؤمن و کافری برتر است از یک میلیون برابر دنیا و آنچه

در اوست، پس گوارایت باد گوارایت باد.^۱

امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: کدام یک از این دو را دوست داری مردی قصد کشتن بی‌چاره‌ای که ناتوان است کرده و تو او را از چنگ ظالم نجات دهی، یا دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام قصد گمراه کردن مؤمن بی‌چاره‌ای از ناتوانان شیعه کرده است و آن بی‌چاره قدرت مقاومت و محکوم کردن او و شکستن او با دلایل الهی را ندارد؟ خود حضرت پاسخ دادند نجات دادن بی‌چاره‌ی مؤمنی از دست این ناصبی بهتر است، چرا که خداوند تعالی می‌فرماید و کسی که یک نفس را زنده نماید ارزش آن مانند این است که تمامی مردم را زنده کرده است، یعنی کسی که نفسی را زنده نماید و از کفر به ایمان راهنمایی کند مانند این است که تمامی مردم را بدون کشتن با شمشیر زنده کرده است.^۲

امام سجاد علیه السلام به مردی فرمود: کدام یک از این دو را دوست داری، دوستی که هرگاه تو ببیند هزار دینار به تو بدهد، یا دوستی که هر گاه تو را ببیند تو را نسبت به یکی از دامهای شیاطین بینا کند و راه ابطال حيله‌ی آنان را به تو بشناساند و تور صید آنان را پاره کند و بندهای دامشان را قطع کند؟ پاسخ داد این دوستی که هر گاه

(۱) روایت ۱۴۸: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۷ ح ۲۳۰

(۲) روایت ۱۴۹: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۸ ح ۲۳۱

مرا ببیند به من بیاموزد چگونه شیطان را رسوا کنم و از گرفتاری او رهایی یابم نزد من عزیزتر است.

امام پرسیدند کدام یک از این دو را بیشتر دوست داری، اسیر بی‌چاره‌ای را از دست کفار نجات دهی یا اسیر بی‌چاره‌ای را از دست ناصبین؟ آن مرد (دچار تردید شد) و گفت ای پسر رسول خدا از خدا بخواه که برای پاسخ درست مرا موفق بدارد. امام دعا کردند که خدایا او را موفق بدار، سپس آن مرد پاسخ داد نجات بی‌چاره‌ی اسیری از دست ناصبی برایم بهتر است، چرا که بدین وسیله او به بهشت می‌رسد و از آتش نجات می‌یابد، ولی این یکی به روح و جان در دنیا می‌رسد و ظلم دنیایی از او دفع می‌شود. این در حالی است که این مظلوم در صورت اسارت به دست کفار به چندین برابر حق خود در آخرت می‌رسد و از ظالم به حکم خداوند عادل انتقام می‌گیرد. امام فرمود: برای جواب درست توفیق یافتی، احسنت (این مطلب را) از درون سینه‌ی من گرفتی (که از پیامبر ﷺ شنیده بودم و تو) یک حرف از آنچه پیامبر ﷺ فرموده بود کم نکردی.^۱

از امام باقر (ع) پرسیده شد نجات دادن اسیر مؤمنی از دوستان ما از دست دشمنی که تصمیم دارد او را با زبان چربش گمراه نماید

(۱) روایت ۱۵۰: تفسیر الإمام العسکری (ع) ص ۳۴۸ ح ۲۳۲

بهتر است یا نجات دادن اسیری از دست رومیان؟
امام فرمود: تو به من بگو کسی می‌بیند مردی از خوبان اهل ایمان
در حال غرق شدن است و گنجشکی هم در حال غرق شدن است،
و او قدرت بر نجات هر دو را ندارد، به هر کدام پردازد دیگری از
دست می‌رود، نجات کدام یک برتر است؟

مرد پاسخ گفت نجات مردی که از خوبان اهل ایمان است.
امام فرمود فاصله‌ی میان آنچه تو پرسیدی (نجات اسیر از دست
دشمن دین و اسیری از دست دشمن دنیا) بیشتر است از فاصله‌ی
بین نجات مردی از خوبان اهل ایمان و نجات گنجشکی؛ چرا که
او (اسیر دست دشمن دینی اگر نجات پیدا کند) به دین و بهشت
دست می‌یابد و این مظلوم (و اسیر دشمن دنیایی اگر هم کشته
شود) به سوی بهشت می‌رود.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که نیت و تمام هدفش شکستن
دشمنان دین در مقابل دوستان بی‌چاره‌ی ما باشد و با شکست
آنان دشمن را از این بی‌چاره‌گان دفع نماید و رسوایی‌های دشمنان
ما را آشکار کند و زشتی‌های آنان را فاش سازد و امر محمد و آل
محمد علیهم السلام را بزرگ دارد، خداوند این نیت را فرشتگانی قرار می‌دهد
که در حال ساخت و ساز قصر و خانه برای این شخص هستند،

(۱) روایت ۱۵۱: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۹ ح ۲۳۳

و خداوند به ازای هر یک حرفی که در راه کوبیدن دشمنان خدا برهان و دلیل می‌آورد بیشتر از اهل دنیا فرشته می‌آفریند که نیروی هر یک از اینان از حمل آسمانها و زمینها بیشتر است، بنا بر این، این شخص چقدر ساختمان در بهشت دارد و چقدر نعمت دارد و چقدر قصر دارد کسی جز خدا نمی‌داند.^۱

امام کاظم علیه السلام فرمود: کسی که دوست ما را در مقابل دشمن ما یاری نماید و او را تقویت کند و شجاع نماید تا بتواند به بهترین شکلی حق را که برتری ماست اثبات نماید و زشتی باطلی که دشمنان ما برای محو حق ما اراده کرده‌اند آشکار کند، و در نتیجه‌ی آن بی‌خبران بیدار و حق‌جویان بینا شوند، و در بینایی دانشمندان بیفزاید، چنین شخصی را خداوند در بالاترین منازل بهشت جای می‌دهد، و به او می‌گوید ای بنده‌ی من ای شکننده‌ی دشمنانم و ای یاور دوستانم که برتری بهترین پیامبرم و شرافت برترین اولیائم را آشکار نمودی و با کسانی که با محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دشمنی کردند دشمنی نمودی، همچنین با کسانی که از روی دوستی نام دشمنان محمد و علی و نام جانشینان آنان و القابشان را برای خود انتخاب می‌کنند دشمنی نمودی! خداوند این خطاب الهی را به تمامی اهل قیامت می‌رساند، پس هیچ فرشته‌ای

(۱) روایت ۱۵۲: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۹ ح ۲۳۴

و هیچ ستمگری و هیچ شیطانی باقی نمی‌ماند مگر این که بر این شخص که شکننده‌ی دشمنان محمد ﷺ است درود می‌فرستند و دشمنان این شخص را که از دشمنان محمد ﷺ و علی ﷺ هستند لعنت می‌کنند.^۱

امام رضا ﷺ فرمود: بهترین چیزی که دانشمندان دوستدار و موالی ما برای روز فقر و احتیاج و ذلت و مسکنتشان به پیش می‌فرستند فریاد رسی بی‌چاره‌ای از دوستان ما در دنیا است که در دست دشمن ما که دشمن خدا و رسول است گرفتار آمده است، هنگامی که از قبرش برمی‌خیزد فرشتگان از لب قبر او تا قصر او در بهشت به صف می‌ایستند و او را بر بالهایشان سوار می‌کنند و شعار می‌دهند خوش آمدی خوشا به حالت خوشا به حالت ای کسی که سگان را از خوبان راندی و ای کسی که برای امامان خوب تعصب داشتی!^۲

به امام هادی ﷺ خبر رسید که مردی از فقهای شیعه با برخی از ناصبیان مناظره کرده و او را با دلایل آنچنان محکوم نموده که رسوایی او آشکار شده است.

روزی این مرد بر امام وارد شد و در بالای مجلس تشک (یا چیزی

(۱) روایت ۱۵۳: تفسیر الإمام العسکری ﷺ ص ۳۵۰ ح ۲۳۵

(۲) روایت ۱۵۴: تفسیر الإمام العسکری ﷺ ص ۳۵۰ ح ۲۳۶

مانند قالیچه یا شبیه تخت که برای نشستن در صدر مجلس می‌گذارند) بزرگی گذاشته شده بود و خود حضرت خارج از آن نشسته بودند و در محضر امام مردم زیادی از علویین و بنی هاشم جمع بودند، امام وی را به بالای مجلس دعوت نمود و همچنان او را بالا می‌بردند تا این که بر بالای آن تشک نشانند و دیگران را رها کرده با او سخن می‌گفتند، این امر بر بزرگان حاضر سخت آمد اما علویین به خاطر بزرگداشت حضرت، آن حضرت را سرزنی نکردند، اما هاشمیین (بنی عباس) نتوانستند تحمل نمایند. پس بزرگ آنان گفت ای پسر رسول خدا این چنین یک فرد عادی را بر بزرگان بنی هاشم از اولاد علی و عباس مقدم داشتی؟

حضرت فرمود مواظب باشید مصداق این آیه نباشید که خداوند فرموده «آیا نگاه نکردید به کسانی که سهمی از کتاب داده شدند که فراخوانده شدند به کتاب خدا تا بینشان حکم نماید سپس گروهی از آنان رو برگردانند و اعراض نمودند؟» آیا شما به حکم قرآن در این باره راضی هستید؟ گفتند آری، امام فرمود آیا چنین نیست که خداوند در قرآن می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که به شما گفته شد در مجالس جا برای دیگران باز کنید آنان را جا دهید که خداوند برای شما در بهشت جا باز می‌کند و

هنگامی که گفته شد بلند شوید از جایتان برخیزید، خداوند مقام کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی که علم به آنان داده شده است درجاتی بلند می‌کند» پس خداوند جز این راضی نیست که مؤمن دانشمند بر مؤمن غیر دانشمند برتری داده شود، همچنان که راضی نشده است مگر این که مؤمن بر کسی که مؤمن نیست مقدم باشد، به من بگویید آیا خداوند فرموده است «خداوند کسانی که علم داده درجاتی بلند می‌کند» یا فرموده است «خداوند کسانی که شرافت نسب داده درجاتی بلند می‌کند»؟! آیا چنین نیست که خداوند فرموده است «بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر هستند؟!» پس چرا بزرگداشت این شخص را که خداوند او را بلند مرتبه نموده بر من انکار می‌کنید؟! این شکستی که با حجت‌های الهی که آموخته بر فلان ناصبی وارد کرده است صد البته که از شرافت نسبی برتر است....^۱

با روایات گذشته اندکی از فلسفه و چرایی اجر و مزد بی‌پایانی که برای علما دین و چوپانان امت بیان شده است درک می‌گردد. پس از شناخت اندکی از موقعیت فقیه باید دید در این میان نظریه اخباریت

(۱) روایت ۱۵۵: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۵۱ ح ۲۳۸

چه نقشی را بازی می‌کند. فصل بعدی به این امر می‌پردازد.

۳،۲. یاری به راهزنان کاروان ایتام آل محمد علیهم‌السلام

گفتیم بر اساس نظریه اخباریت، تخصص دینی هیچ جایگاهی در اسلام ندارد و توجیه عمده‌ی این مطلب نیز بر دو امر استوار است..

۱. دین آنچنان آسان است که هیچ نیازی به متخصص دینی متصور نیست.

۲. علاوه بر این، تمامی کارهای تخصصی که به نام دین انجام می‌شود حرام و باطل است.

همچنین خواهد آمد که طرح مباحث علمی با ضوابط عامیانه و در محیط غیر تخصصی، گاه به کاربرد شیوه‌های خاصی می‌انجامد که از جمله‌ی آن اتهام و... می‌باشد.

این دروغ‌ها، تهمت‌ها، ندانم کاری‌ها، اشاعه‌ی شبهات و... در فضای جامعه، اعتماد و ارتباط بین عامه‌ی مردم و فقها را به تدریج سست می‌نماید و بدین وسیله تخم بدبینی به فقها را در دل ایتام آل محمد علیهم‌السلام می‌کارد و این بدبینی به جدایی ایتام آل محمد علیهم‌السلام از فقها و علما منتهی می‌گردد.

در این شرایط، جوابگوی مرزهای رها شده‌ی تشیع کیست؟! چه

کسی سنگرهای رها شده را حراست می‌کند؟! بدنه‌ی تشیع در پشت کدام دژ سنگر خواهد گرفت؟! چه کسی ضمانت می‌کند که این گله‌ی بریده از چوپان دچار گرگان درنده نگردد؟!

آیا پاشیدن تخم بدبینی با اشاعه‌ی شبهات، بین امت و فقهای امت فاصله نمی‌اندازد؟! و آیا این فاصله زمینه‌ی مناسبی برای حملات گرگهای درنده نیست؟! و آیا ایجاد زمینه‌ی مناسب برای گرگان درنده ظلم و خیانت به امت و خوش خدمتی به گرگان تیزدندان نیست؟!

و اینجاست که باز هم باید درد دل با خدا گفت:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شدیدترین مرحله‌ی جنگ صفین (لیلة هریر) این چنین مناجات می‌کرد:.... خداوندا ما به سوی تو شکایت می‌کنیم نبودن پیامبرمان را و زیادی دشمنانمان را و اختلاف خواسته‌هایمان را، ای پروردگار ما! گره بین ما و قوم ما را به حق بگشا که تو بهترین گشایندگانی!....^۱

۳،۳. جاهل پروری و افول علمی

در سرفصل «ظلم به حقیقت» گذشت که راه ترقی و تعالی هر

(۱) روایت ۱۵۶: مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۰۷

رشته‌ای از علوم به سرمایه گذاری در تحقیقات آن رشته بستگی دارد. بنا بر این اگر برای مدتی سرمایه گذاری به حد صفر برسد قطعاً پس از مدت کوتاهی همگان در رشته‌ی مربوطه جاهل و نادان خواهند گردید. در رشته‌ی دین نیز چنین است، با حذف تخصص دینی و تعطیل شدن تحقیقات دینی پس از مدتی همه چیز به دست فراموشی سپرده خواهد شد و طولی نخواهد کشید که همگان جاهل به دین خواهد شد. از سوی دیگر با ساده انگاشتن دین، همگان دین را در سطح درک و فهم خود تصور خواهند نمود و بدین ترتیب برداشت و اظهار نظرهای جاهلانه رواج خواهد یافت.

به سخنی دیگر ثمره‌ی حذف تحقیقات دینی و ساده انگاشتن دین، چیزی جز جاهل پروری نخواهد بود و زمانی نخواهد گذشت که نه تنها از دانشمندان امت کسی باقی نخواهد ماند، بلکه با ساده اندیشی ساده اندیشان، تنها تصویری در سطح درک جاهلانه از دین بجا خواهد ماند. و نتیجه‌ی آن چیزی جز حکومت جهل بر جامعه و امت اسلامی نخواهد بود. این جهالت زمینه‌ی خوبی است برای حملات دشمنان دین بر مرزهای ایمان و عقیده‌ی امت.

از سوی دیگر سنگر فقاہت که به تدریج خالی شده است و درزهای استوار با مرگ فقه‌های گذشته یکی پس از دیگری نابود می‌شود و ایتم

آل محمد بدون سرپرست می‌گردند و کشتی امت اسلامی را سگان‌داری نخواهد بود.

البته اگر در میان امت، نیروهای متخصص دینی وجود داشته باشد در صدد دفاع از حریم دین و اهل بیت علیهم‌السلام به پا خواهند خواست، ولی اگر فقیهی در کار نباشد، امت بسان گله‌ای بدون چوپان می‌ماند، آنگاه است که گرگها آزادانه دست بر هر گوسفندی که بخواهند خواهند گذاشت و هر سنگری را بخواهند فرو خواهند ریخت و به هر مرزی که روی آورند آن را درهم خواهند شکست.

آیا منطق و نظریه‌ای که سرانجام آن جهل امت اسلامی باشد و نتیجه‌ی آن خالی شدن تدریجی سنگرهای تشیع باشد و میوه‌ی آن رها کردن مرزهای عقیده‌ی آل محمد علیهم‌السلام باشد ظلم به امت اسلامی نیست؟! و آیا می‌توان عظمت این ظلم را محاسبه نمود؟!

۴- ظلم به دانشمندان دینی

یک از ابعاد ظلم، ظلم به دانشمندان دینی است. در ادامه به برخی از عناوین آن اشاره می‌نماییم.

۴.۱. توسل به تهمت

بدیهی است که هر گاه مباحث علمی در جمع‌آشنایان به آن علم طرح گردد طبق اصول و ضوابط خاص آن بررسی می‌گردد، اما اگر در محیط عمومی جامعه مطرح شود شیوه آن متفاوت خواهد بود.

از آنجایی که طلبان توانایی لازم درگیر شدن با مباحث علمی را در جمع‌آشنایان به آن علم ندارند، این خلأ را به شکلی دیگر جبران می‌نماید، مهمترین ابزاری که در این شرایط قابل توجه است ابزار اتهام و نسبت‌های غیر واقعی است؛ چرا که می‌توان در عرض چند ثانیه و با یک جمله‌ی کوتاه به آسانی هر چیزی را به هر کسی نسبت داد. اما برخی از اوقات بر اثر نداشتن درک علمی نفهمیده و نسنجیده مطالبی را به متخصصین آن نسبت می‌دهند که نه تنها واقعیت ندارد بلکه گاه معکوس نظر آنان است.

در هر دو صورت، چه عامدانه و چه جاهلانه، اگر نسبت نادرستی داده شود ظلم است، و باید در دادگاه عدل الهی از عهده‌ی پاسخگویی برآمد.

اخباریت نیز از این شیوه بی‌بهره نیست؛ چرا که به شکل گسترده از اتهامات استفاده می‌کند. توجه شما را به چند مورد جلب می‌کنیم: یکی از اصطلاحات علمی، اصطلاح «ظن معتبر است، عدم درایت

این اصطلاح، منشأ حملات گسترده‌ای به فقها گردیده است.

نمونه‌ی دیگر آن، این اتهام می‌باشد که:

فقها قایل هستند که مجتهد هنگامی که درست رود دو پاداش دارد

و هنگامی که به خطا رود یک پاداش.

نمونه‌ی دیگر آن کلمه‌ی «تصویب» است که در کتب اصول آمده

است، ولی آن را نفهمیده و معکوس نظر فقها و اصولیین را به ایشان

نسبت داده و تا توانسته‌اند تاخت و تاز کرده‌اند.

با وجود این که بی‌اساس بودن این اتهام را اثبات نمودیم و آنان از

آوردن یک مستند عاجز هستند همان ادعا را تکرار می‌کنند و شهادت

اقرار به چنین اشتباه فاحشی را ندارند. آیا آتش دوزخ را بر ننگ دنیایی

ترجیح می‌دهند (النار ولا العار)؟!

بر همین منوال است تهمتهایی که در مورد رأی، اجتهاد، قیاس و...

بر فقها وارد ساخته‌اند.

بر فرض این که این گونه اعمال غیر اسلامی عامدانه نباشد، آیا اتهام

ظلم نیست و آیا جهلشان آنان را از عذاب الهی در روز قیامت نجات

خواهد داد؟!

۴،۲. شیوه‌های ناجوانمردانه

شیوه‌ی اتهام در فصل قبلی گذشت و ما سعی کردیم آن را عامدانه قلمداد نکنیم، اما برخی از موارد به هیچ وجه قابل توجیه نیست. نمونه‌هایی از این شیوه‌های نامردانه در بخش شگردها مطرح شده است. لذا تکرار نمی‌کنیم.

۴،۳. عامیانه کردن مباحث علمی

روشن است که سخن علمی با اهل آن آسان است و ثمر بخش، اما طرح مطالب تخصصی در فضای غیر تخصصی بسیار دشوار می‌باشد و چه فرصتها و امکانات و... که در این گونه موارد هدر رفته است! آیا هدر دادن نیروهای مفید برای دفاع از مطالب تخصصی در فضای عامیانه و نه با مراجعه به متخصص و آشنای فن در شرایط تفهیم و تفهم. ظلم نیست؟! باز هم روی دل به خدا باید کرد:

خداوندا دلها برای تو تصفیه شد و چشمها به سوی تو دوخته شده است و تو به هر زبانی خوانده شدی و قضاوت در اعمال به سوی تو آورده می‌شود پس گره بین ما و قوم ما را به حق بگشا. خداوندا ما به سوی شکایت می‌کنیم نبودن پیامبران را و پنهان

بودن امامان را و زیادی دشمنانمان را و اندک بودن عدلمان را و
بی‌ارزشی‌مان را در نظر مردم و شدت (وزیدن توفان فتنه‌های)
زمانه بر ما را و فرود آمدن فتنه‌ها بر ما!
پس خداوند این گره‌ها را از ما بگشا به عدالتی که آشکار می‌کنی
و ظهور امام حقی که می‌شناسانی.^۱

۴،۴. سیاست «قرائت معکوس» علیه فقها

بخش «هلاکت اخباریت در گرداب» از جاهلانها و ظالمانه‌های
فراوان اخباریت نسبت به فقه‌های آل محمد (علیهم‌السلام) پرده برمی‌دارد.
هدف اخباریت هم مشخص است که عبارت است از کوبیدن فقها
و بدبین ساختن مردم به آنها.
در میان همه ظالمانه‌ها یاد کردن از فقه‌های آخر الزمان با تعبیر
«زیان‌بارتر از لشکر یزید»، خیانت‌بارترین است.
اخباریت این تعبیر را از روایت امام صادق (علیه‌السلام) دزدیده است که
حضرت نسبت به برخی از فقها فرموده است:
زیان این گروه از فقها بر شیعیان ناتوان ما از زیان لشکر یزید - که
لعنت خدا بر او باد - بر حسین بن علی (علیه‌السلام) و یارانش وارد کردند،

(۱) روایت ۱۵۷: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۱۴

بیشتر است. چرا که لشکر یزید جان و مال حسین بن علی علیه السلام و اصحابش را گرفتند ولی این علمای بد سیرت که با ما دشمنی دارند ولی خود را شبیه دوستان ما و دشمنان دشمنان ما کرده‌اند، شک و شبهه را بر (ایمان) شیعیان ناتوان ما وارد می‌کنند و شیعیان ناتوان را گمراه می‌کنند و آنان را از راه حق واقعی باز می‌دارند....^۱

سندی که خیانت این گروه را آشکارتر می‌کند، خود همین روایت است که پیش از این چنین نقل شده است:

اما هر يك از فقها كه نگهدارنده نفس و محافظ دين و مخالف هواي خود و مطيع امر مولايش باشد، بر عوام است كه از او تقليد كنند ولي تمام فقها چنين نيستند بلكه اين منحصر است به برخي از فقيهان شيعه....

آن چه مطلب را جالبتر می‌کند این است که در خود همین روایت مکرر به تقسیم فقها، به فقهای خوب و بد اشاره می‌کند. اما آن چه اخباریت نقل می‌کند تنها بخش فقهای بد را نقل می‌کند. این شیوه اخباریت تنها خیانت به این روایت نیست، بلکه اخباریت با سکوت درباره روایات فراوانی که در ستایش فقها وارد شده،

بر این خیانت تأکید می‌کنند.

در سرفصل «موقعیت مرز نشینان و مرزبانان شیعه» بخشی از این روایات را نقل کردیم. در این جا دو روایت از آن سرفصل را تکرار می‌کنیم که اتفاقاً ناظر به دروان غیبت امام است:

امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد ای موسی مرا دوست بندگانم نما و بندگانم را دوست من نما، موسی فرمود ای پروردگار چگونه این کار را انجام دهم؟ خداوند فرمود نعمتهای آشکار و پنهان مرا به یاد آنان آور، پس اگر یک بنده‌ی فراری را به در خانه‌ی من بازگردانی و یک گم کرده را به بارگاه من بازگردانی برای تو بهتر از صد سال عبادت که در روز آن روزه بگیری و در شب آن به نماز بایستی.

موسی علیه السلام گفت این بنده‌ی فراری کیست؟ فرمود گنهگار سرکش، پرسید گمراه از بارگاه تو کیست؟ فرمود کسی که امام زمانش را شناسد یا بر اثر غیبت امام از او فراموش نماید تو او را بشناسانی و به یاد آوری و، کسی که به راه دین جاهل است، دین و عبودیت خدا و راه کسب رضای خدا را به بشناسانی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای دانشمندان شیعه ثواب بزرگ و پاداش

زیاد بشارت باد شما را!^۱

روایت دیگری بیشتری در علمای دوران غیبت دارد:

امام هادی علیه السلام فرمود: اگر نبودند علما که پس از غیبت قائم علیه السلام شما باقی می‌مانند که مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانند و به سوی او راهنمایی می‌کنند و با حجت‌های خدا از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان خدا را از دام ابلیس و یاران سرکش او و دشمنان سرسخت ما می‌رهانند، اگر اینان نبودند هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا برمی‌گشت و لکن علما همچنان که ناخدای کشتی سکان کشتی را نگاه می‌دارد، قلوب شیعیان ناتوان را با حجت‌هایشان استوار می‌کنند، اینان همان برتران نزد خداوند عز و جل هستند.^۲

این سیاست اخباریت، همان سیاست «قرائت معکوس» است. سیاست «قرائت معکوس» این است که با این که روایات هم از فتوای حق و هم از فتوای باطل سخن گفته است، اما با این همه برای ابطال فتوای فقها، تنها روایت فتوای باطل را برای مردم بخوانیم. اما روایات فتوای حق را که همان فتوای عن علم است، مسکوت بگذاریم.

(۱) روایت ۱۳۷: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۲ ح ۲۱۹

(۲) روایت ۱۴۳: تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۴۴ ح ۲۲۵

«قرائت‌های معکوس» اخباریت متعدد است.

مطالب سرفصل حاضر نیز یکی از قرائت‌های معکوس است و آن خواندن روایاتی است که در نکوهش فقهای بد وارد شده است، اما نسبت به مقام و منزل شگفت فقهای خوب، اخباریت سکوت پیشه کرده‌اند.

حاصل این سیاست، تنها به فراموشی سپردن اهمیت فوق العاده فقهای آخر الزمان نیست، بلکه اخباریت در صدد بدبین ساختن مردم به فقها است، تا آنها را از فقها دور سازد و شیعه تبدیل به گله بی‌چوپان در مقابل گرگان درنده گردد.

لذا اجرای سیاست «قرائت معکوس» در مورد فقها از ظلم‌های فاجعه‌باری است که عمق آن را تنها خداوند متعال می‌داند.

۵- ظلم به خود

بعد دیگری که طرح مطالب تخصصی در فضای عامیانه دارد این است که این عمل ظلم به خود صاحبان نظریه اخباریت است؛ چرا که همچنان که گفتیم برای رسیدن به هدفشان به گناه دروغ، تهمت و... آلوده می‌گردند و بدین وسیله بار گناه خود را سنگین‌تر می‌کنند.

اما ظلم به خود که از نظریه اخباریت ناشی می‌شود منحصر به این

مطلب نیست، به برخی از نمونه‌های دیگر آن توجه کنید:

۵. بطلان عمل

تردیدی نیست که حکم واقعی خداوند هر جا که موضوع آن محفوظ باشد، هست و تغییری نمی‌کند، چه مکلف بداند و چه نداند.

بنا بر این اگر کسی به حکم واقعی خداوند رسید و آن را انجام داد اطاعت خداوند را انجام داده است و اگر چنین نشد هرگز اطاعت الهی تحقق نیافته است، خواه اصلا در صدد بندگی نباشد، و خواه در صدد بندگی باشد اما اصل حکم خداوند را نداند، و خواه چیزی به عنوان حکم خداوند تصور کرده است اما تصور او واقعیتی ندارد.

این مطلب همان بحث سابقه داری است که قرن‌ها بین برخی از سنیان و شیعه در جریان است که از آن به عنوان مسلک تخطئه و تصویب یاد می‌شود. شیعه قایل است که حکم خداوند در واقع تغییر نمی‌کند، خواه فقیه به آن برسد و خواه اشتباه رود، بنا بر این، تخطی حکم فقیه از حکم خداوند ممکن است؛ از این جهت مسلک و مکتب علمای شیعه «تخطئه» می‌باشد. ولی برخی از سنیان چنین پنداشته‌اند که اگر مجتهد به حکمی رسید (البته با ضوابط آنها که در فقه شیعه قطعا باطل است) خداوند بر طبق رأی مجتهد حکم جعل

می‌نماید. از این جهت به سنیان «مصبوبه» گفته می‌شود.^۱

نخستین نتیجه‌ی مهمی که بر مطلب یاد شده بار می‌شود این است که اگر کسی عملی را به عنوان تکلیف الهی انجام دهد، اما حکم واقعی خداوند چیز دیگری باشد، این شخص تکلیف واقعی خود را انجام نداده است، خواه در خطا رفتن معذور باشد و خواه مقصر.

دومین نتیجه‌ی مهم این بحث این است: کسی که به هر دلیلی تکلیف خدا را انجام نداده است -چه مقصر و چه معذور- از آثاری که بر آن تکلیف بار می‌گردد محروم است، چه آثار مربوط به خود عمل باشد و چه پاداشی که خداوند برای آن معین کرده باشد.

مثلاً نماز. اگر نماز باشد و نه صورت نماز. آثاری دارد که در دنیا برای انسان حاصل می‌شود، از قبیل قرب الهی و دوری از اعمال زشت و منکر؛ پاداشی نیز خداوند برای نمازگذار در آخرت ذخیره نموده است. کسی که به هر دلیلی آن نماز واقعی که خواسته خداست انجام نداده است نه در دنیا قرب الهی پیدا می‌کند و نه در آخرت به درجات نمازگذاران می‌رسد.

(۱) متأسفانه برخی ندانسته تصویب را به فقهای شیعه نسبت می‌دهند که نشان از سطح دانش و امانتداری آنان است، تفصیل این در بخش «اخباریت در گرداب» آمده است.

در نقطه‌ی مقابل اگر کسی به هر دلیلی شراب بخورد تمامی آثار تکوینی و برخی از آثار تشریعی اصل شراب خواری بر این شخص بار می‌شود؛ یعنی مست می‌شود، دهانش هم نجس خواهد شد و... هر چند معذور باشد.

آوردن نمونه از محسوسات برای تعقل این امر مفید است: داروهای ترکیبی هنگامی تأثیر دارند که ترکیب خاص آن کاملاً رعایت شده باشد، بنا بر این اگر پزشکی برای بیماری خاصی ترکیب پیچیده‌ای تجویز کند و این ترکیب کاملاً رعایت نگردد، نباید منتظر درمان بود. حال اگر بیمار کل ترکیب را اشتباه نماید انتظار درمان دیگر اصلاً معقول نیست.

بنا بر این اصل اولی در عملی که به هر دلیلی مطابق حکم واقعی خداوند نباشد این است که آن عمل باطل است؛ یعنی آثار تکوینی و تشریعی در دنیا و آخرت بر آن بار نمی‌شود، مگر این که دلیل معتبری بر بار شدن تمام آثار و یا برخی از آثار ثابت گردد.

این اصل در یکی از مباحث مهم اصولی به نام بحث «اجزاء» طرح شده است و دارای فروع متعددی است که اشاره به جزئیات آن ضرورتی ندارد.

اما دو نکته‌ی مهم را نباید از نظر انداخت:

۱. خداوند بر اساس فضل و عفو خود ممکن است برخی از این آثار را بر دارد و یا جبران کند.

۲. تمامی این بحثها مربوط به حکم واقعی خداوند در مرحله‌ی واقع است، اما تکلیف در مرحله‌ی ظاهر در موارد جهل و اشتباه، خارج از موضوع بحث ماست.

اکنون سخن در ضابطه‌ای است که بتوان با آن مرز بین تقصیر و معذور بودن را کشف نمود.

روشن است که جهل و ندانستن به طور مطلق نمی‌تواند عذر بنده‌ی خدا در دادگاه قیامت باشد چرا که:

مسعده می‌گوید کسی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه پرسیدم «بگو حجت رسا از آن خداست»، امام علیه السلام فرمود: زمانی که روز قیامت فرا رسد خداوند تعالی به بنده (ای که حکم خدا را انجام نداده است) می‌گوید آیا می‌دانستی و انجام ندادی؟ اگر بگوید آری، خداوند می‌گوید پس چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟! و اگر بگوید نمی‌دانستم، خداوند به او می‌گوید پس چرا نیاموختی؟! این است حجت رسای الهی!

بنا بر این، ندانستن، هیچ گونه عذری نمی‌باشد و باید در صدد

جستجو و آموختن حکم خداوند بر آمد، این مطلب همان بحث اصولی است که به عنوان «وجوب فحص» و جستجوی از حکم الهی، مطرح و تثبیت شده است، یکی از شاخه‌های این بحث این است که چه اندازه فحص و جستجو واجب است. فعلا در صدد این بحث نمی‌باشیم، ولی مختصر آنچه در اصول بیان می‌شود این است که باید به اندازه‌ای جستجو کند تا از پیدا کردن هر چیزی که ممکن است در حکم تأثیر داشته باشد، مأیوس شود.

اکنون مقدمات بیان شده را جمع بندی کنیم و به اصل مطلب وارد شویم:

حکم واقعی خداوند تغییر ناپذیر است.

به دلیل این که هیچ کس جز معصومین علیهم‌السلام عصمت ندارد، مکلف ممکن است به حکم واقعی برسد و ممکن است خطا کند (مسلک تخطئه).

اصل اولی در هر عملی که مطابق حکم واقعی نباشد بطلان عمل (بار نشدن هیچ یک از آثار تکوینی و تشریعی) است.

جهل هیچ گونه عذری در پیشگاه خداوند نیست.

جستجوی آنچه که ممکن است در پیدا کردن حکم خداوند تأثیر داشته باشد لازم است.

این مسأله در ابتدای بسیاری از رساله‌های عملیه وجود دارد که: لازم است عبادت مکلف بر اساس یکی از سه امر باشد: ۱. احتیاط ۲. اجتهاد ۳. تقلید.

صاحبان نظریه «لزوم مطابقت فتوا با عین نص روایت و حدیث» تصور کرده‌اند که نقطه‌ی ضعف مناسبی یافته‌اند؛ چرا که مطمئن هستند در هیچ روایتی این سه امر را با یکدیگر نمی‌توان یافت. از این جهت بدون اندیشه از آخر و عاقبت کار، با قدرت تمام نسبت به این فتوا تاخته‌اند.

تحقیق این مطلب در مجال مستقلی انجام شده است، اما به تناسب ارتباط با موضوع این نوشتار اندکی به آن می‌پردازیم. موقتا با صاحبان این نظریه همراهی نموده و فرض می‌کنیم اجتهاد حرام است و تقلید هم جایز نیست. حال یک عبادت را در نظر بگیرید، بدیهی است که آقایان در احتیاط حرفی ندارند.

احتیاط چیست؟ احتیاط این است که عمل را به شکلی انجام دهیم که یقین کنیم تکلیف انجام شده است. مثلاً فرض کنید احتمال می‌دهیم در نماز، سوره بعد از حمد واجب نباشد. اگر نماز با سوره بخوانم قطعاً نماز درست است؛ چرا که حد اکثر این است که سوره

واجب نبوده و خواندن قرآن در نماز هم ضرری به نماز نمی‌رساند. ولی اگر سوره را نخوانم ممکن است تکلیف من، نماز همراه با سوره باشد و من از تکلیف واقعی تخلف کرده‌ام.

در حُسن و اصل مطلوب بودن احتیاط هیچ تردیدی وجود ندارد، آنچه مورد بحث است سه مطلب است: یکی این که در کجا احتیاط واجب است و در کجا واجب نیست؟ و دیگری این که شکل و نحوه‌ی احتیاط را چگونه پیدا نماییم؟ و سومین مطلب این است که در مواردی که احتیاط ممکن نیست چه باید کرد؟

فعلا از این سه بحث می‌گذریم.

اجتهاد و تقلید را هم کنار می‌گذاریم.

پس چه باید کرد؟ می‌رویم سراغ کتاب وسائل الشیعه، روایت روشنی را پیدا نموده و به آن عمل می‌نمایم. خیلی ساده و راحت بدون هیچ ابهامی و بدون پیچ و خمی!

آیا واقعا چنین است؟!

باید تجزیه و تحلیل کرد. آیا به اندازه‌ی لازم جستجو کرده‌ام یا خیر؟ آیا نمازی که خوانده‌ام مطابق همان نماز واقعی بوده یا خیر؟ ابتدا صور مختلف را تفکیک نماییم:

(۱) جستجوی لازم را انجام نداده‌ام و نمازی هم که خوانده‌ام مطابق

نماز واقعی نبوده است.

۲) به مقدار کافی جستجو کرده اما نمازم مطابق نماز واقعی نبوده است.

۳) جستجوی لازم را انجام نداده‌ام ولی نمازی که خوانده‌ام مطابق نماز واقعی بوده است.

۴) به مقدار کافی جستجو کرده و نمازم مطابق نماز واقعی بوده است.

حکم صورت اول و دوم روشن است؛ چرا که مطابق اصلی که بیان شد عمل من مطابق تکلیف واقعی نبوده است، بنا بر این هیچ یک از آثار تکوینی و تشریعی در دنیا و آخرت بر این عمل بار نمی‌شود، مگر این که دلیل خاصی وجود داشته باشد.

فرض این است که مباحث اصولی را هم کاملاً تخطئه کرده و کنار گذاشته‌ایم و بحث «اجزاء» یکی از همان مسایل اصولی است و مورد قبول نیست. بنا بر این، در دو صورت فوق تمامی اعمال بدون هیچ تردیدی باطل است.

اما در صورت سوم نهایت امر این است که به نظر خودم عمل مطابق واقع انجام شده، اما با توجه به این که احدی غیر معصومین- عصمت ندارد به علاوه این که من جستجوی لازم را هم انجام نداده‌ام، احتمال این که عمل من مطابق واقع نباشد وجدانی است، پس نمی‌توان بگویم

من علم دارم که عملم مطابق تکلیف واقعی است.

آیا چنین کسی می‌تواند ادعا کند من به «علم» عمل می‌کنم اما فقها به «گمان»؟! مسلم «علم» در کار نیست و نهایت آن صرف احتمال است و بس. پس ادعای عمل به «علم» باطل است.

از سوی دیگر حجت قابل قبولی نیز در پیشگاه الهی ندارد تا عذر او پذیرفته شود و مورد مؤاخذه‌ی خداوند قرار نگیرد. چرا که اگر جستجوی لازم را انجام نداده‌ام به خطاب «چرا نیاموختی؟!» محکوم هستم. بنا بر این روز قیامت حجت بر انجام اطاعت الهی ندارم.

صورت چهارم به ظاهر هیچ مشکلی ندارد؛ چرا که هم در امثال وجوب فحص تقصیری نکرده است و هم نماز خوانده شده مطابق حکم واقعی خداوند بوده است. بنا بر این از آن می‌گذریم. اما با دقت صورت چهارم نیز خالی از اشکال نیست.

ابتدا باید دید جستجوی لازم یعنی چه؟ آنچه در روایت ۱۵۸ آمده است عبارت است از «چرا نیاموختی؟!» بنا بر این آنچه لازم است آموختن است.

صاحبان این نظریه مدعی هستند با مراجعه به کتاب وسائل الشیعه مثلا و یا چند کتاب دیگر آموختنی را که لازم است انجام داده‌اند.

پرسشی که مطرح است این است که:

آیا واقعا در همان مواردی که به خیال خود آموختن لازم را تمام کرده‌اند
اگر به یک فقیه و متخصص و یا کتب تخصصی مراجعه کنید
برداشت شما تغییر نخواهد کرد؟!

اگر برخی از مواردی را که به نظر شما مرحله‌ی آموختن آن تمام شده
است مطرح کنیم، اندکی پرده به کنار می‌افتد. اما اکنون به دلیل این
که انسجام مباحث محفوظ بماند، پیش از حل و فصل مسائل اصلی،
وارد فروعات نخواهیم شد، ولی کافی است اندکی در این سلسله
نوشتارها درنگ شود تا برخی از تخیلات بی اساس اخباریون آشکار
شود.

مگر نظریه‌ی و «منطق نص حدیث» از بنیاد واژگون نگردید؟! مگر
تمامی تخیلات در این که «ائمہ عَلَيْهِمُ السَّلَام محدّث (به کسر دال) هستند» بر
باد نرفت؟! و مگر... این در حالی است که به گفته‌ی خود شما تمام
مستندتان روایات محکم و قطعی بود!

هنوز در آغاز راه هستیم و هنوز بسیاری از مسایل بررسی نشده
است.

همین امر برهان قاطع است علیه کسانی که قبل از طی مراحل
تخصصی مدعی به کمال رسیدن و تمام شدن مرحله‌ی آموختن‌شان

هستند.

هدف اولیه این سلسله نوشتار نیز برجسته نمودن نیاز به آموختن است، تا اگر کسی اهل حق و حقیقت باشد و تنها مطلب بر او پوشیده مانده، بیدار شود و بداند هنوز باید آموخت و آموخت و آموخت تا شاید به تخصص رسید و آنگاه صلاحیت اظهار نظر در مسایل تخصصی را پیدا کرد.

کمال در دین به آموختن است و پرسش نیز کلید آن است، اما با شرایط مناسب و خدا پسندانه. پناه بردن به شیوه‌های عامیانه گناهی است که باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشید، همچنین هر بهانه‌ی واهی برای فرار از «مجادله‌ی باللتی هی احسن» نیز جرمی است که در قیامت بازخواست می‌شود.

نتیجه این گردید که داشتن پاسخ مناسب در دادگاه الهی این است که آموختن تمام شده باشد تا به خطاب «چرا نیاموختی؟!» مورد مؤاخذه قرار نگیریم.

بدیهی است که با ساده انگاشتن دین و حذف تخصص دینی هیچ‌گاه نخواهیم توانست از خطاب «چرا نیاموختی؟!» در امان باشیم، پس ادعای جستجوی لازم از غیر اهل فن بسیار گزاف و غیر منصفانه است.

بنا بر آنچه گذشت، این نظریه اساس دو ظلم بزرگ است: یکی این که حجت خداوند به «چرا نیاموختی؟!» بر همگان تمام است و با این بازخواست الهی محکوم می‌شویم و دیگر این «تمامی اعمالی که بر اساس ساده اندیشی در دین انجام داده ولی مخالف با واقع است» باطل و بر باد فنا می‌باشد و هیچ گاه علم به درستی اعمالمان پیدا نخواهیم کرد.

این ظلم، بزرگترین ظلم بر خود است که از این نظریه سرچشمه گرفته است.^۱

(۱) توجه به دو نکته لازم است:

نکته‌ی اول: عبادت در صورت چهارم نیز ممکن است از جهات دیگری (مانند متمشی نشدن قصد قربت از ناحیه‌ی عدم جستجوی لازم) باطل باشد که به دلیل بحثهای پیچیده طرح نگردید.

نکته‌ی دوم این که ممکن است که کسی توهم نماید با توجه به این که فقیه، معصوم نیست، احتمال می‌رود حکم فقیه نیز بر خلاف واقع باشد، بنا بر این، مورد همین اشکال قرار می‌گیرد.

روشن است با توجه به تخصصی که فرض بحث است، فقیه از جهت خطاب «چرا نیاموختی؟!» قطعاً مشکلی ندارد. اما از نظر آثار عمل همان گونه که اشاره کردیم مربوط به بحث اجزاء است که از بحثهای تخصصی اصول است.

۵.۲. استیکال (نان خوردن با نام ائمه علیهم السلام)

ائمه هدی علیهم السلام شیعه را به سه گروه تقسیم نموده‌اند، یکی از این سه گروه کسانی هستند که نام ائمه علیهم السلام را ابزار آبادی دنیای خود کرده‌اند. این عمل از دو جنبه‌ی متفاوت ظلم است؛ یکی ظلم به خود که با ارتکاب این حرام، آخرت خود را برباد می‌دهند و دیگری ظلم به ائمه علیهم السلام که آبروی حیثیت ائمه علیهم السلام را در نظر دیگران ضایع می‌کنند. ابتدا این روایات را می‌بینیم و سپس به معنی استیکال به ائمه علیهم السلام (نان خوردن با نام ائمه علیهم السلام) می‌پردازیم:

معاویه بن وهب می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: شیعه سه گروه هستند: گروه اول دوستدار واقعی، اینان از ما هستند و گروه دوم کسانی که با ارتباط با ما (ظاهر خود را به ما نزدیک نموده‌اند و) آبرو پیدا کرده‌اند و ما نیز زینت کسانی هستیم که ظاهر خود را به ما نزدیک نمایند، و گروه سوم کسانی که به وسیله‌ی نام ما نان می‌خورند (و دنیا خود را آباد می‌کنند، هر چند با اعمالشان آبروی ما را در مرئی و منظر دیگران می‌برند) و هر کس به وسیله‌ی نام ما نان بخورد به فقر مبتلا خواهد شد.^۱

ابو حاتم می‌گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: شیعه سه گروه هستند

(۱) روایت ۱۵۹: بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۱۵۳ ب ۱۹ ح ۸

یک گروه با ارتباط با ما آبرو پیدا می‌کنند و یک گروه به وسیله‌ی نام ما نان می‌خورند و یک گروه واقعا از ما هستند و به سوی ما نیز می‌آیند، این گروه در هنگام امنیت ما در امن هستند و (در شرایط تقیه) به ترس ما از دشمن در هراس هستند، اینان راز ما را فاش نمی‌کنند و در میان مردم پخش نمی‌کنند و جفا کار و ریاکار نیستند (کسی موقعیت اینان را نمی‌شناسد از این رو) اگر از میان جمع غایب باشند کسی نبود آنان را به حساب نمی‌آورد و اگر در جمع حاضر باشند کسی به آنان اعتنا نمی‌کند اینان چراغ‌های هدایت هستند.^۱

ابو نعمان می‌گوید امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا نعمان حتی یک دروغ بر ما نبند که از اسلام خارج می‌شوی و دنبال ریاست نباش که ذلیل خواهی شد^۲ و به نام ما نان نخور که فقیر خواهی شد زیرا تو مسلما (در روز قیامت) متوقف خواهی شد و از تو پرسیده خواهد شد، اگر راست بگویی ما تو را تصدیق می‌کنیم و اگر دروغ بگویی تو را تکذیب می‌کنیم.^۳

قاسم بن عوف می‌گوید:... امام سجاد علیه السلام به من فرمود: ای مرد

(۱) روایت ۱۶۰: مشکاة الأنوار ص ۶۳ الفصل الثانی

(۲) علامه مجلسی در بحار احتمالات دیگری نیز داده است مراجعه کنید.

(۳) روایت ۱۶۱: بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۲۳۳

مبادا نزد مردم عراق بروی و بگویی من علمی نزد تو به امانت گذاشته‌ام که به خدا سوگند ما چنین نکرده‌ایم، و مبادا به وسیله‌ی ما ریاست نمایی که خداوند تو را خوار خواهد نمود، و مبادا به وسیله‌ی ما نان بخوری که خداوند فقر تو را زیاد خواهد نمود، و بدان که اگر در خوبی دنبال رو باشی برایت بهتر است از این که در بدی مقدم باشی، و بدان کسی که از ما حدیثی نقل نماید روزی از او باز خواست می‌کنیم، اگر راست گفته باشد خداوند او را جزو صدیقین می‌نویسد و اگر دروغ گفته باشد خداوند او را جزو دورگویان می‌نویسد.^۱

مفضل در سفارش به اصحابش گفت:.... ثروت مردم را به وسیله‌ی آل محمد علیهم‌السلام نخورید زیرا من از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود مردم در رابطه‌ی با ما سه گروه شدند: یک گروه ما را از این جهت دوست دارند که منتظر ظهور قائم ما علیه‌السلام هستند تا با ظهور حضرت دنیای آنان آباد شود، پس سخن ما را به زبان قبول کردند و آن را حفظ نمودند، اما از روش عملی ما پیروی نکردند، پس خداوند اینان را به زودی به سوی آتش محشور خواهد نمود، و گروهی دیگر ما را دوست دارند و سخن ما را شنیدند و از روش عملی ما پیروی کردند تا به وسیله‌ی ما نان بخورند، پس خداوند

شکم اینان را پر از آتش خواهد نمود و گرسنگی و تشنگی را بر اینان مسلط خواهد نمود، و گروهی ما را واقعا دوست دارند و گفته‌ی ما را حفظ نموده و امر ما را اطاعت کرده و با کار ما مخالفت ننموده، پس اینان از ما هستند و ما از آنان هستیم.^۱

یحیی بن عبد الحمید می‌گوید به شریک گفتم برخی از مردم تصور می‌کنند حدیث امام صادق علیه السلام اعتبار ندارد (آیا چنین است؟) شریک گفت جریان را به تو خبر می‌دهم، جعفر بن محمد علیه السلام مردی صالح و مسلمان و با تقوا بود، عده‌ای از نادانان گرد حضرت را گرفتند و با آن حضرت آمد و شد می‌کردند و می‌گفتند جعفر بن محمد علیه السلام این چنین و آن چنان حدیث نمود، و در این پوشش احادیثی را نقل کرده که تمام آنها زشت و دروغ و ساختگی بود، و این کار را به خاطر آن می‌کردند که بدین وسیله نان بخورند و از مردم پول بگیرند و از این جهت هر امر زشتی را نقل می‌کردند، سایر مردم این احادیث را از اینان شنیدند، برخی از مردم این احادیث را پذیرفته و هلاک شدند و برخی انکار کردند.

اینان از قبیل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی و غیر اینان بودند که گفتند شناخت امام از نماز و روزه بی‌نیاز می‌کند، و همچنین از امام باقر علیه السلام و امام سجاد علیه السلام نقل کردند که قبل از

روز قیامت با آنان سخن می‌گوید^۱ و این که علی علیه السلام در ابراست و با باد پرواز می‌کند و او بعد از مرگ سخن می‌گوید و او در مغتسل (محل غسل) حرکت می‌کند و خدای آسمان و زمین امام است، پس برای خدا شریک قرار دادند، اینان جاهل و نادان هستند و جعفر بن محمد علیه السلام هرگز چیزی از این مطالب نگفته، بلکه با تقواتر و پرهیزگارتر از این بود، مردم این احادیث را شنیدند و از این جهت احادیث او را بی‌ارزش تلقی کردند و اگر جعفر علیه السلام را می‌دید می‌دانستی که او در میان مردم یگانه است.^۲

البته روایت اخیر برخی از موضوعات را از منظر سنیان مطرح کرده است که نادرست است. اما مهم این است که اصل استیکال از ائمه علیهم السلام مورد اتفاق شیعه و سنی است.

گرچه از لابلاي روایات گذشته تا حدی معنی استیکال به ائمه علیهم السلام

(۱) این جمله اجمال دارد به بیان علامه مجلسی مراجعه شود.

(۲) روایت ۱۶۴: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۳۰۲

در این حدیث توجه به دو نکته لازم است:

نکته‌ی نخست این که آوردن نام مفضل یا از جهت نسبت دادن احادیث ساختگی به مفضل است و یا از جهت تقیه‌ی امام علیه السلام در رابطه با مفضل. برخی از مطالب مورد انکار راوی مطالب حقی است که عقول آنان به آن نرسیده است مانند اشاره به رجعت که امری مسلم است.

روشن شد اما به این روایت صریح نیز توجه کنید:

حمزه می‌گوید شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: کسی که علمش را سرمایه رسیدن به دنیا نماید تهی دست می‌شود، گفتم: در شیعیان شما کسانی هستند که علوم شما را فرا می‌گیرند و در میان شیعیان شما پخش می‌کنند ولی از نیکی و احسان و اکرام شیعیان محروم نیستند (و تهی دست نمی‌باشند)، حضرت فرمود: اینان از کسانی نیستند که علم را سرمایه دنیا ساخته‌اند (بلکه مقصود از کسی که علم را سرمایه دنیای خویش ساخته . مستأکل به علم .) کسی است که به خاطر طمع دنیا بدون علم و هدایت از خدا فتوا می‌دهد تا این که حقوق را باطل کند.^۱

از روایت اخیر استفاده می‌شود که شبهه اخباریون در زمان خود ائمه علیهم السلام نیز مطرح شده و برخی توهم کرده‌اند پذیرفتن کمک مالی در مقابل نشر دین و احیاء امر اهل بیت علیهم السلام، استیکال به ائمه علیهم السلام شمرده می‌شود.

امام علیه السلام هم روشن فرمود که مقصود از استیکال به ائمه علیهم السلام این توهم نیست، بلکه مقصود کسانی هستند که به خاطر طمع دنیایی فتوای به ناحق داده و حقوق الهی را باطل می‌کنند.

(۱) روایت ۱۶۵: وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۱۴۱

با توجه به این روایت، روشن می‌شود که نظریه‌ی اخباریت، خودش فتوای به غیر علمی است که به وسیله‌ی آن حقوق متعددی باطل شده و می‌شود. تعدادی از حقوق باطل شده در همین نوشتار پیش روی شما عرضه شده است.

از جمله این که اخباریت برای تخطئه‌ی نظام حوزوی تا آنجا که توانسته‌اند شبهه افکنی نموده‌اند یکی از شبهات برای خدشه‌دار کردن نظام مالی حوزه، شبهه‌ی حرام بودن شهریه و حرام بودن کمک مالی در مقابل نشر دین و احیاء امر اهل بیت علیهم‌السلام را طرح نموده‌اند. یکی از استدلال‌هایشان همین روایات حرمت استیکال به ائمه علیهم‌السلام است. اما با توجه به روایت اخیر چند نکته روشن می‌گردد:

نکته‌ی اول این که فتوای حرمت شهریه با استناد به این روایات فتوای به غیر علم است.

نکته‌ی دوم این که این فتوای به غیر علم برای باطل ساختن حقوق دیگران صادر شده است.

لذا عملکرد خود اخباریت مصداق استیکال به ائمه علیهم‌السلام است.

۶- ظلم به ائمه علیهم‌السلام

در فصل استیکال به ائمه علیهم‌السلام گذشت که این عمل از دو جنبه‌ی

متفاوت ظلم است؛ یکی ظلم به خود که صاحبان این نظریه با ارتکاب این حرام، آخرت خود را برباد می‌دهند و دیگری ظلم به ائمه علیهم‌السلام که آبروی حیثیت ائمه علیهم‌السلام را در نظر دیگران ضایع می‌کنند.

اما منجر شدن این نظریه به ظلم ائمه علیهم‌السلام ابعاد دیگری هم دارد که برخی از آنها در نوشتار پیش رو گذشت.

از جمله ادعای محدّث بودن ائمه علیهم‌السلام است که پیش از این مطرح و باطل شد.

لازمه‌ی محدّث بودن ائمه علیهم‌السلام این است که مقام ائمه علیهم‌السلام در حد یک مسأله‌گوی بسیار پُر است که همه‌ی مسایلی را که سینه به سینه به او رسیده، به خوبی آموخته است.

ولی اعتقاد این مطلب برای کسانی که خود را مدافع اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند یک افتضاح بزرگ به شمار می‌آید؛ چرا که این نظریه نه تنها ترفیع مقام خاندان وحی علیهم‌السلام نیست بلکه تنزل و تحقیر آشکاری است که بر اثر جهالت، به انکار فضایل متعددی از ائمه علیهم‌السلام منتهی می‌شود. برای افشا کردن این افتضاح بزرگ، کافی است به بخشهای «پشتوانه‌های علمی ائمه علیهم‌السلام» «قانون‌گذاری نخستین اساس فتوا» و «محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)» مراجعه کنید.

شاید پس از مطالعه‌ی این سلسله نوشتارها اندکی از تعجب امام

باقر علیه السلام را درک کنیم هنگامی که می‌فرماید:

ضریس می‌گوید شنیدم که امام باقر علیه السلام هنگامی که عده‌ای از اصحاب آن حضرت نزد آن حضرت بودند می‌فرمود: تعجب می‌کنم از گروهی که ما را دوست دارند و امام خود قرار می‌دهند و به زبان می‌گویند پیروی ما مانند پیروی رسول صلی الله علیه و آله خدا واجب است اما به خاطر ظرفیت نداشتن آنان (کم عقلیشان) خودشان دلیل حقانیتشان را در هم می‌شکنند و خود را محکوم می‌کنند؛ چرا که از حق ما فرومی‌گذارند (و به تمام حق ما اعتراف نمی‌کنند) و بر کسانی که خداوند شناخت واقعی و تسلیم امر ما را به آنان داده است (به خاطر شناخت و پذیرش آنان از ما) عیب جویی می‌کنند.

آیا چنین می‌پندارید که خداوند تبارک و تعالی فرمانبرداری اولیائش را بر بندگان واجب سازد اما اخبار آسمانها و زمین را از آنان مخفی نماید و منابع علم در ضروریات مورد نیاز دین امت که بر ائمه علیهم السلام وارد می‌شود از آنان قطع می‌شود؟! (هرگز چنین چیزی شایسته‌ی خداوند نیست).^۱

بر اساس این روایت، ظرفیت نداشتن برخی از دستداران ائمه علیهم السلام موجب انکار فضایل آنان و کوچک شمردن حقشان می‌گردد. آیا ظلمی

بالاتر از تنقیض حق ائمه علیهم‌السلام و انکار فضایل آنان وجود دارد؟! در ادامه به برخی دیگر از فضایل ائمه علیهم‌السلام که بر اساس این نظریه مورد انکار قرار می‌گیرد اشاره می‌کنیم.

۶.۱. انکار ولایت تشریعی:

مستندات بخش «قانون‌گذاری، نخستین اساس فتوا» ثابت می‌کند که یکی از دو اساس فتوا، ولایت تشریعی و حق قانون‌گذاری برای ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؛ به این معنا که خداوند به معصومین علیهم‌السلام حق داده است که در مواردی که حکمی از طرف خداوند جعل نشده است اینان حکم الهی جعل نمایند و اموری را حلال کنند و اموری را حرام کنند. اما لازمه‌ی نظریه‌ی اخباریت، انکار ولایت تشریعی ائمه علیهم‌السلام است؛ چرا که طبق این نظریه سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام تنها نقل عین کلام خداست. البته با واسطه، اما ولایت تشریعی این است که خود معصوم علیه‌السلام حکم و قانون جعل می‌کند.

کسی که مدعی است امام علیه‌السلام تنها سخن خدا را. البته با واسطه. نقل می‌کند دیگر نمی‌توان بگوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام، خود حلال و حرام می‌کند، بدون این که حکمی از طرف خدا آمده باشد.

آیا اخباریت حاضر است با شعار تبعیت از اهل بیت علیهم‌السلام، یکی از

مقامات مسلم آنان را که آیات متعدد قرآن و صدها روایت پشتوانه آن است. انکار کنند؟!

گردش ایام و چرخش روزگار شگفتی‌های محیر العقولی را به نمایش می‌گذارد!

زمانی دست آشکار دشمنان ولایت و مزدوران وهابیت^۱ با تیشه‌ی شبهه افکنی و با اهرم دلارهای نفت عربستان، به مقامات ائمه علیهم‌السلام از جمله ولایت تکوینی معصومین علیهم‌السلام حمله‌ور شده بودند، اما اینان ولایت تشریعی اهل بیت علیهم‌السلام را لااقل برای حفظ ظاهر می‌پذیرفتند.

ولی اکنون جهالت برخی از شیعیان، کار اسلام را به جایی رسانده است که به انکار ولایت تشریعی ائمه علیهم‌السلام منتهی می‌شود!

با این سیر قهقرایی امت اسلام، باید برای اسلام فاتحه گرفت و بر مظلومیت ائمه علیهم‌السلام خون گریست و فرج امام زمان علیه‌السلام را از خدا خواست که آن چنان دین را زنده خواهد نمود که برای بیگانگان از دین، دین جدید خواهد بود.

این سخن تلخ نه برای اتهام خودی‌ها و بریدن آنها از پیکره‌ی امت مرحومه است؛ چرا که تردیدی نیست برخی از کسانی که چنین تصور

(۱) برای نمونه مراجعه کنید به کتاب «فتنه وهابیت قوچان».

کرده‌اند قطعاً از موالیان اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

بلکه برای آشکار ساختن آثار و تبعات دخالت غیر اهل در امور تخصصی دین می‌باشد، شاید این سخن تلخ برآمده از درد و این آه برکشیده از حسرت دل به بیداری و هوشیاری اخباریت بینجامد و با رعایت حریم تخصص دینی، وحدت کلمه‌ی موالیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام افزون‌تر گردد.

۶،۲. انکار استنباط:

نوشتار «استنباط؛ دومین اساس فتوا» روشن ساخته است که یکی از دو اساس فتوا، استنباط می‌باشد و به تصریح قرآن، ائمه علیهم‌السلام احکام الهی را از قرآن استنباط می‌کنند.

اما لازمه‌ی نظریه اخباریت انکار استنباط ائمه علیهم‌السلام است؛ چرا که طبق این نظریه سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام تنها نقل با واسطه‌ی عین کلام خداست، اما استنباط این است که خود معصوم علیه‌السلام حکم و قانونی که به رمز در قرآن آمده است را برای دیگران آشکار کند و بیان نماید.

کسی که مدعی است امام علیه‌السلام تنها عین سخن خدا را البته با واسطه نقل می‌کند دیگر نمی‌توان بگوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام

استنباط خود را از قرآن برای مردم بیان می نمایند.
آیا صاحبان این نظریه حاضر هستند با شعار اهل بیت علیهم السلام، یکی از مقامات مسلم آنان را که قرآن و ده ها روایت پشتوانه آن است، انکار کنند؟!

افسوس و هزاران افسوس که با گریبان چاک زده برای دفاع از اهل بیت علیهم السلام، برای حفظ سلیقه های ناشی از جهالت، قرآن لگد مال و روایات به دیوار زده می شود!

۶،۳. انکار منابع علمی ائمه علیهم السلام :

در تجزیه و تحلیل نظریه اخباریت گذشت که لازمه ی این نظریه به زبان علمی این است که:

کانال علمی ائمه علیهم السلام منحصر به گفتارهایی است که با واسطه از خدا با آنان رسیده است.

بر اساس است این نظریه:

اگر ائمه علیهم السلام ظاهراً فتوایی داده باشند در حقیقت این فتوا نیست، بلکه نقل احادیثی است که از این کانال با واسطه از خداوند به آنان رسیده است. و این نهایت عبودیت و بندگی آنان را می رساند. و وظیفه ی ما نیز پیروی از معصومین علیهم السلام است.

اکنون باید دید آیا «کانال علمی ائمه علیهم السلام منحصر به گفتارهایی

است که با واسطه از خدا با آنان رسیده است؟ یا این که علوم ائمه علیهم‌السلام از اقیانوس‌های متعدد و عظیمی سرچشمه می‌گیرد؟

در ابتدا این تذکر بسیار ضروری است که پاسخ این پرسش در حد این نوشتار است آن هم تنها با اشاره به حقایق اندکی که در روایات آمده است و الا برای انسان‌های پرورش یافته در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، اولین نتیجه‌ی توجه به کمالات و مقامات اهل بیت علیهم‌السلام، فرو رفتن در بهت و حیرت است و نه احاطه و رسیدن به عمق آن!

کلید این گونه معارف الهی هم تقوای حقیقی است، با پرهیزگاری است که شاید خداوند توفیق را رفیق نماید و درِ فقه اکبر را بگشاید. اگر کسی به توشه‌ی تقوا مسلح گردد آنگاه است که از «معارض کلام اهل بیت علیهم‌السلام» و «لحن قول معصومین علیهم‌السلام» به «استنباط» گنجینه‌هایی از معارف اهل بیت علیهم‌السلام دست می‌یابد و در ساحل اقیانوس علم ربانی به تماشای مرواریدهای ناسفته‌ی «درایتِ روایات» می‌نشیند.

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد! ما کجا و تماشای عرشیان کجا!

از این رو مطالبی که در این محورها طرح می‌گردد، تنها در محدوده‌ی برطرف ساختن شبهه می‌باشد و بس.

جزئیات بیشتر در این باره را در بخش «پشتوانه‌های علمی

ائمہ علیہم السلام « بینید اما اکنون به خلاصه‌ی آن توجه کنید:

برخی از منابع علمی ائمہ علیہم السلام در روایات به عنوان آثار پیامبر صلی الله علیه و آله طرح شده است.

برخی دیگر از منابع علمی ائمہ علیہم السلام به عنوان «علم غابر» و «علم مزبور» طرح شده است.

برخی دیگر از منابع علمی ائمہ علیہم السلام به عنوان «علم حادث» یاد شده است.

آثار برجای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله تحت عناوینی از قبیل جامعه، جفر احمر، جفر ابیض، مصحف فاطمه علیها السلام و... یاد شده است...

علم حادث نسبت به بقیه‌ی اقسام برتری دارد و ممکن است علم حقیقی منحصر به این قسم باشد و بقیه‌ی اقسام معلومات ائمہ علیہم السلام باشند و نه علم.

اگر علم حادث همان محدث (به فتح دال) بودن ائمہ علیہم السلام نباشد، مسلماً ارتباط تنگاتنگی بین این دو وجود دارد.

یکی دیگر از منابع علوم ائمہ علیہم السلام ارتباط مستقیم با خداوند متعال است و این از خصوصیات مقام امامت می باشد.

حال خود قضاوت کنید اگر معنی روایات مورد استناد صاحبان این نظریه همان باشد که آنان برداشت کرده‌اند، احادیث سینه به سینه‌ی ائمہ علیہم السلام بخش کوچکی از آثار برجای مانده از

پیامبر ﷺ است و نه تمام آن، و این امر در مقایسه‌ی با بقیه‌ی آثار بر جا مانده از پیامبران چه نسبتی می‌تواند داشته باشد؟! حال این بخش کوچک را با علم غابر و مزبور مقایسه کنید چه نسبتی دارد؟! اگر آن را در کنار علم حادث ببینید، با توجه به برتری علم حادث بر تمام علومی که گفته شده چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟!!

اگر سخن مستقیم خداوند را هم در نظر بگیریم دیگر هیچ مقایسه‌ای امکان ندارد!

آیا انحصار علم ائمه علیهم‌السلام به بخش بسیار کوچکی از سایر منابع علوم آنان، انکار حجم گسترده‌ای از فضایل ائمه علیهم‌السلام نیست؟! و آیا انکار فضایل ائمه علیهم‌السلام ظلم کوچکی است؟!!

۶،۴. انکار محدث بودن (به فتح) ائمه علیهم‌السلام :

پذیرفتن نظریه اخباریت به معنی انکار مقامات عالیه معصومین علیهم‌السلام است.

در همین نوشتار به بخشی از مقامات اهل بیت علیهم‌السلام در رابطه با «محدّث (به فتح دال) بودن ائمه علیهم‌السلام» اشاره شده است که چکیده آن عبارت است از:

در قرآن موارد متعددی از سخن گفتن فرشتگان با بشر در موارد

خاص آمده است، و روایات بسیاری نیز در ذیل آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی حج درباره‌ی محدّث (به فتح دال) بودنِ ائمه‌السلام وارد شده است. در این روایات جایگاه محدّث، به شکلی از ارتباط با دستگاه الهی در کنار نبی و رسول بیان شده است؛ بدین معنا که همچنان که رسول، وحی الهی را از فرشته با مشاهده‌ی او دریافت می‌کند و نبی در خواب دریافت وحی می‌کند، محدّث (به فتح دال) نیز در دریافت وحی با نبی و رسول شریک است، اما در چگونگی آن اختلاف دارد؛ چرا که محدّث فرشته را آشکارا نمی‌بیند.

قطعا از تمامی کسانی که محدّث (به فتح دال) بوده‌اند آگاهی نداریم، اما به برخی از این افراد در روایات برخورد می‌نماییم مانند: ائمه‌السلام، فاطمه‌ی زهرا‌السلام، اوصیاء پیامبران، برخی از اولیاء خدا در امت‌های گذشته مانند آصف، خضر، ذو القرنین، حضرت مریم و مادر حضرت موسی، همچنین سلمان، فقیه شیعه و مؤمن.

از جهت این که نتیجه‌ی تحدیث الهی تفهیم است، محدّث (به فتح دال) به مفهّم تفسیر شده است.

سخن بی‌واسطه‌ی الهی مختص مقام امامت است، همان مقامی که ابراهیم خلیل‌السلام پس از طی مراحل نبوت و رسالت و خلیل‌الله‌ی و... بدان رسید.

سخن با واسطه‌ی خداوند درجات متفاوتی دارد که از مقام و منزلت واسطه آشکار می‌شود.

برخی از این واسطه‌ها عبارتند از: روح القدس، خلقی بزرگتر از جبرئیل، جبرئیل و میکائیل، فرشتگان دیگر و...

خداوند به واسطه‌ی علمی که الهام الهی است در خلوت با انسان سخن می‌گوید. همچنین با برخی از بندگان در عالم فکر مناجات می‌کند و در عالم عقل با آنان سخن می‌گوید.

شناخت درست، با استدلال و الهام الهی تحقق می‌یابد و نقطه‌ی مشترک میان همه‌ی موارد تحدیث، تفهیم الهی است که اثر تحدیث محسوب می‌شود.

گرچه مؤمن با ائمه علیهم‌السلام در اصل تحدیث الهی اشتراک دارد، اما درک اختلاف درجات خارج از ظرفیت ماست.

حال اگر کسی علم ائمه علیهم‌السلام را در روایات سینه به سینه منحصر نماید چقدر مقام آنان را تنزل داده است؟! و چه اندازه آنان را کوچک شمرده است؟!

آیا خجالت آور نیست که الهامی را که مؤمن در آن سهم دارد تا چه رسد به اولیاء الهی و... این الهام را ائمه علیهم‌السلام سلب نماییم؟!

آیا تأسف بار نیست علم کسانی را که جبرئیل و میکائیل از چپ و راست با آنان سخن می‌گویند محدود به روایات سینه به سینه نماییم؟!

آیا ظالمانه نیست کسانی را که به شرافت امامت نایل شده‌اند و قابلیت ارتباط مستقیم با خداوند متعال را پیدا نموده‌اند، علم آنان را محدود به روایات با سلسله سند خاص نماییم؟! آیا ظلمی بالاتر از این می‌توان تصور نمود؟! آیا ظلم منحصر به شمشیر زدن بر بدن ائمه علیهم‌السلام و زهر خوراندن به جسم آنان است؟! آیا سلب کمالاتی که عطای خاص الهی به ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد ظالمانه نیست؟! آیا انکار فضایل آنان تنزل از مقام خلیفه الهی نیست؟! آیا برای اثبات نظریه‌ای که بدعتی بیش نیست این چنین مقام اولیاء الهی به بازی گرفته می‌شود؟! و آیا... اکنون زمان آن است که فکرهای بیدار و دل‌های هوشیار به قضاوت بنشینند!

آیا درست است که برای توجیه راه و روشی که بر اساس سلیقه‌های شخصی اتخاذ شده است مقام ائمه علیهم‌السلام را این چنین تنزل داده و علم آنان را تنها محدود به روایات سینه به سینه گردد؟! آیا منصفانه است که به خاطر عدم درایت روایات و با ادعای به دوش کشیدن پرچم پیروی از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عرشیان را این چنین فروش نشین نمود؟! آیا این چنین با یک رأی نادرست، حقایق استنباط شده از روایات وارونه می‌گردد؟! آیا این نظریه مصداق فتوای به رأی و هوی نیست؟! این امر یادآور یکی از شیوه‌هایی است که مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام

برای ظلم و ستم از آن بهره‌ها برده‌اند؛ چرا که برای ایجاد تناسب بین غاصبان منصب خلافت با مقام پیامبر ﷺ، تا آنجا که توانسته‌اند در نسبت‌های ناروا به پیامبر ﷺ کوتاهی نکرده، ولی در نقطه‌ی مقابل با تمام توان، خلفای غاصب را تقدیس و تعظیم کردند.

البته بین اینان و مخالفان اهل بیت ﷺ فرسنگ‌ها فاصله است؛ چرا که آنان عامدانه دست به چنین جنایت‌ها و خیانت‌ها زده‌اند، اما دوستان به خاطر عدم درایت و فقاقت.

حال خود قضاوت کنند فقها اعلی‌الله مقامهم، روش مخالفین اهل بیت ﷺ را اتخاذ نموده‌اند و یا اینان که ندانسته دچار همان راه و روشی شده‌اند که دشمنان ائمه ﷺ از آن استفاده کرده‌اند؟!

و اینجاست که باید درد دل با خدا گفت:

خداوندا به سوی تو شکایت می‌کنیم از دست دادن پیامبرمان را
و پنهان بودن امامان را و شدت (توفان) زمانه بر ما را و فرود
آمدن فتنه‌ها بر ما را و هم‌کاری دشمنان در نابودی ما و زیادی
دشمنان را و اندکی جمعیتمان را!

خداوندا این گره‌ها را از ما بگشا به یاری که به زودی می‌نمایی و
به صبری که با آن تحمل این مشکلات را آسان می‌کنی و به ظهور
امام عادل‌ی که آشکار می‌کنی ای خدای حق، ای پروردگار
جهانیان!

خداوندا ما از تو می‌خواهیم که به ولی خود اجازه دهی در آشکار کردن عدالت جهانیت در میان بندگان، و کشتن دشمنانت در سرزمینهای تو تا این که برای ستم هیچ ستونی نباشد مگر این که ولی تو آن را بشکند و هیچ خانه‌ی ستمی نباشد مگر این که خراب نماید و هیچ نیرویی نباشد مگر این که آن را سست نماید و هیچ پایه‌ای نماند مگر این که آن را خورد نماید و هیچ مرزی (یا شمشیر برانی) نماند مگر این که آن را بشکند و هیچ اسلحه‌ای نماند مگر این که آن را از کار بیندازد و هیچ پرچمی نماند مگر این که آن را سرنگون نماید و هیچ شجاعی نماند مگر این که او را بشکد و هیچ زنده‌ای (مخالف حق) نماند مگر این که او را خوار کند...

چرا که اینان نماز را ضایع کرده و از شهوات پیروی نموده و بندگان تو را ذلیل کرده‌اند.

خدایا به ظهور ولی خودت قرآن را زنده نما و نور آن را که هیچ تاریکی در آن راه ندارد برای همیشه به ما نشان ده و به وسیله‌ی او دل‌های مرده‌ی ما را زنده نما و سینه‌های سوزان ما را شفا ده و به او اختلاف نظر را به اتفاق در حق تبدیل نما و حدود تعطیل شده‌ی الهی و احکام رها شده را برپای دار تا این که تمامی حقایق آشکار شود و تمامی عدالت شکوفا گردد.

پروردگارا! ما را از یاران او و از کسانی که سلطنت او را تقویت

می‌کنند و به امر او گردن می‌نهند و به کار او راضی هستند و تسلیم به احکام هستند قرار ده....^۱

تجزیه‌ی و تحلیل انحراف

حرکات مخزّبی که به عنوان دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام و... توسط اخباریت انجام می‌گیرد علل خاصی دارد که جهل در رأس آنها قرار دارد، با مراجعه به روایات برخی از خصوصیات این افراد را این گونه خواهیم دید:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از سخنرانی‌هایشان فرمود:.... هر صاحب دلی عاقل نیست و هر صاحب گوشی شنوا نیست و هر چشم داری بینا نیست.

بسیار عجیب است و چرا تعجب نکنم از اشتباه این فرقه‌ها که علی رغم دلایل مختلفی که در دین (برای خود اقامه می‌کنند) اما از آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی نمی‌کنند و به کار وصی اقتدا نمی‌کنند. نه به غیب ایمانی دارند و نه از معایب عفت می‌روزند، در شبهات (به جای توقف، به آن عمل می‌کنند و در (راه رسیدن به) شهوات سیر می‌کنند.

معیار معروف و منکر (نزد آنان تنها) نظر خودشان می‌باشد پناهگاه آنان در امور پیچیده خودشان هستند و تکیه‌گاه آنان در امور مهم (به جای مراجعه به متخصص آن) رأی و نظر خودشان می‌باشد.

گویا هر کسی از اینان امام خود می‌باشد هر کسی از اینان آراء خود را دست آویز و وسیله‌ی مطمئن و محکم قرار داده است.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی که مبعوض‌ترین خلائق برای خداوند عز و جل دو دسته است:

اول کسی که خدا او را به خودش واگذار نموده و بدین خاطر از راه صحیح منحرف شده است، تمام دل را به سخن بدعت آمیز سپرده در حالی بسیار حریص به نماز و روزه است.

این چنین شخصی آزمایش بزرگ و بلائی است بر کسی که به آن امتحان شود (بسیار گول زنده است).

از هدایت (یا روش) گذشتگان گمراه شده است و گمراه کننده‌ی کسانی است که در حال حیات و ممات او به او اقتدا کنند، (بر اثر مسؤولیت در گمراه کردن دیگران) خطاهای دیگران بر گردن اوست و او اسیر اشتباهات خود می‌باشد.

دوم: کسی که نادانی‌های پراکنده‌ی در میان نادانان را جمع کرده

و به تاریکی‌ها اهمیت می‌دهد^۱.

این چنین شخصی را کسانی که شبیه انسان هستند (ولی تعقل درستی ندارند) دانشمند می‌دانند در حالی که یک روز کامل در آموختن علم بسر نبرده است...

و اگر دچار ابهام و اشکالی شود برای حل آن، مطالب غیر قابل اعتمادی از نظریات خود را آماده می‌کند و به همان نیز قطع پیدا می‌کند.

او در درگیر شدن با شبهات گوناگون به مانند مگسی می‌ماند که در تارهای عنکبوت اسیر شده باشد (و راه گریزی ندارد و هنگامی که نظری را اتخاذ می‌کند) نمی‌داند به حق رسیده یا خطا رفته است.

احتمال نمی‌دهد علم (و حقیقتی) در آنچه (بر اثر نادانی او) مورد انکار او قرار گرفته است وجود داشته باشد و تصور نمی‌کند بیش از آنی که فکر او بدان راه یافته راه دیگری وجود داشته باشد.

و اگر (در انتخاب یک نظر) از قیاس استفاده کند (احتمال اشتباه در نظرش نمی‌دهد و هیچگاه) نظرش را تکذیب نمی‌کند. و اگر مطلبی بر او کاملاً پوشیده ماند (و به هیچ نظری نرسید) به خاطر آشکار نشدن نادانیش که خودش به آن یقین دارد آن را

(۱) علامه مجلسی معانی دیگری نیز برای این جمله بیان نموده است.

پنهان نگه می‌دارد، سپس جسورانه با همان نادانی بین مردم قضاوت نیز می‌کند.

پس او کلید تاریکی‌ها و نادانی‌هاست و بسیار مرتکب امور شبهه ناک می‌شود و مانند مستان (با حیرت و بدون تعادل) در نادانی‌ها راه می‌رود، عذر ندانستن را نسبت به آنچه نمی‌داند نمی‌آورد تا این که سالم بماند و (علمی ندارد که بر اساس آن نظر درستی اتخاذ کند از این جهت هیچگاه) نمی‌تواند در هیچ علمی قاطعانه نظر دهد تا سود برد.

روایات را (به جهت آن که نمی‌فهمد و یا با هوای او سازگار نیست رد کرده و) مانند علف خشکیده بر باد می‌دهد.

بر اساس فتاوای باطلی که داده صاحبان ارث و خون، گریه و فریاد برمی‌آورند، به قضاوت او زنان حرام، حلال می‌شوند و زنان حلال، حرام می‌شوند....^۱

طبق این روایات تنها ضابطه‌ی خوبی و بدی امور، نزد این افراد نظر خود این افراد است، و با حذف تخصص و یا ادعای آن، هر کس خود را امام خویش می‌داند.

درایت این دو روایت برای تجزیه و تحلیل اخباریت کافی است.

از ظلم پیرهیزیم^۱

پس از شناخت برخی از ابعاد گوناگون ظلمی که از نظریه اخباریت ناشی می‌شود بسیار مناسب است به آثار ظلم نگاهی بیفکنیم شاید تقوا پیشه کنیم و راه احتیاط برگزینیم:

امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفتند: از ظلم

پیرهیزید که ظلم در روز قیامت (برای ظالم) تاریکی است.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: گناهانی که نعمتها را تغییر می‌دهد فساد

است، و گناهانی که موجب پشیمانی می‌شود قتل است، و

گناهانی که عذاب نازل می‌کند ظلم است، و گناهانی که باعث

پاره شدن پرده‌ی آبرو می‌شود شراب خواری است، و گناهانی است

جلوی روزی را می‌گیرد زنا است و گناهانی که عمر را کوتاه می‌کند

قطع رحم است، و گناهانی که دعا را رد می‌کند و فضا را تاریک

می‌کند عاق پدر و مادر است.^۳

(۱) مناسب است ابتدا نگاهی به حقیقت ظلم بیفکنیم: به گذاشتن چیزی در غیر

محل مناسب آن ظلم گفته می‌شود، این مطلب از روایات استفاده می‌شود و در

کلام صدوق و علامه‌ی مجلسی نیز به آن تصریح شده است. محققین می‌توانند

به روایت ۴۸ و روایات ۱۵۸ تا ۱۶۲ مراجعه نمایند.

(۲) روایت ۱۷۵: کافی ج ۲ ص ۳۳۲ ح ۱۰

(۳) روایت ۱۷۶: کافی ج ۲ ص ۴۴۷

امام باقر علیه السلام فرمود: یقیناً دروغ و نگاه اختیاری به نامحرم (معمولاً نگاه اول اختیاری نیست و نگاه دوم اختیاری است) و ظلم چه کم و چه زیاد، روزه را باطل می‌کند.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من در مورد کسانی است که گناه کبیره انجام داده‌اند البته به استثنای شرک به خدا و ظلم.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از ظلم دوری کنید زیرا ظلم بزرگترین جرائم و گناهان است.^۳

امام رضا علیه السلام از پدران و از اجدادشان علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ظلم بپرهیزید که باعث خرابی دل می‌شود.^۴

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به یقین همت درندگان، تجاوز به حق دیگران و ظلم است.^۵

لقمان علیه السلام این چنین به پسرش سفارش می‌کند: ای پسرم بر ظلم بر کسی شاد مشو، بلکه غمگین باش، ای پسرم ظلم تاریکی است و روز قیامت حسرت انسان است، و اگر قدرتمندی تو را به سوی

(۱) روایت ۱۷۷: وسائل الشیعة ج ۱۰ ص ۳۵

(۲) روایت ۱۷۸: مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۶۴

(۳) روایت ۱۷۹: مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۰۰

(۴) روایت ۱۸۰: مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۰۳

(۵) روایت ۱۸۱: بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۴۱۱

ظلم کسی که ضعیف‌تر از توست فراخواند از قدرت خدا بر خودت
یاد آور.^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بدترین ظلمها جلوگیری از حقوق الهی
است.^۲

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بدترین و زشت‌ترین گناه بد گمانی به
نیکوکار است.^۳

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ستم و ظلم مادر همه‌ی پستی‌هاست.^۴

بیندیشیم شاید عبرتی!

لابلای آنچه گذشت اعتبار و ارزش یکی از نظریات تولد یافته از
برخی از افکار و آراء، با روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در چند شماره
از این سلسله نوشتار سنجیده شد،
گرچه ظاهر نظریه اخبارت بسیار حق به جانب و حتی فریبنده
می‌نماید، اما با درنگ در روایات، نه تنها بطلان آن آشکار گردید، بلکه
تضاد آن با احادیث ائمه (علیهم السلام) نیز افشا شد.

(۱) روایت ۱۸۲: إرشاد القلوب ج ۱ ص ۷۲

(۲) روایت ۱۸۳: غررالحکم ص ۱۹۹ ح ۳۹۶۲

(۳) روایت ۱۸۴: غررالحکم ص ۲۶۳ ح ۵۶۷۲

(۴) روایت ۱۸۵: غررالحکم ص ۴۵۵ ح ۱۰۳۷۹

فریبندگی این گونه نظریه‌ها از اینجا سرچشمه می‌گیرد که با آب و رنگِ دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام بَرک می‌شود، در حالی که:

۱. این گونه نظریات با روح آنچه از امامان E بر جای مانده است بیگانه است؛

۲. تمامی مستندات این نظریه مخدوش است؛

۳. ظلمی است بزرگ که دامنه‌ی آن خلق و خالق را فرا می‌گیرد.

اگر از انگیزه‌های مثبت و منفی صاحبان آن و کاربرد این گونه نظریات صرف نظر کنیم -هم چنان که هدف این نوشتار است- دست کم نمی‌توان انکار کرد که:

پشتوانه‌ی این گونه نظریه‌ها چیزی به جز جهل و فقدان درایت و فقه در روایات ائمه علیهم‌السلام نیست.

تنها یک چرای به ظاهر کوچک:

«چرا در رساله‌های عملیه متن حدیث آورده نمی‌شود؟»

و تنها یک باید ساده:

«باید تنها از ائمه علیهم‌السلام پیروی کرد»

و تنها یک استدلال عامیانه:

«اگر آنچه در رساله است از ائمه علیهم‌السلام است چرا متن حدیث آورده

نشده است و اگر از ائمه علیهم‌السلام نیست ما را با آن کاری نیست»،

آری تنها همین اندک‌ها برای کاشتن تخم بدبینی و برداشتن

محصول بی دینی کافی است.

و عجیب این که با تدارک این بی سوادها، در زیر علم «پیروان قرآن و حدیث»، آن چنان تاخت و تاز به سنگرداران دین و سرپرستان ایتم آل محمد سامان می‌گیرد که گویا اسلام دشمنی دشمن‌تر از اینان ندارد.

و بسی مایه‌ی تأسف است که با توجه به عامیانه بودن این گونه حرفها و با توجه به ظاهر آراسته‌ی پیروی از قرآن و حدیث، چه بسا که دهان دوستان نیز ناخودآگاه به هتاکی علمای دین و استنباط کنندگان شریعت سید مرسلین صلی الله علیه و آله آلوده می‌گردد.

آری با اشاعه‌ی یک «چرای به ظاهر ساده»، یا دقیق‌تر بگوییم با اشاعه‌ی یک «شبهه» که تنها به چند ثانیه زمان نیاز دارد، این چنین تخم تفرقه در فرقه‌ی ناجیه پاشیده می‌شود! در حالی که حلاجی این شبهه و افشا کردن کج فهمی در مورد آن نیازمند صرف ساعتها است، و چون شبهه عامیانه است دفع آن نیز باید به شکلی باشد که برای عوام قانع کننده باشد و این بر دشواری کار می‌افزاید. این امر یاد آور یک ضرب المثل است که دیوانه سنگی به چاه می‌افکند که بیرون آوردن آن هزاران عاقل را بی چاره می‌کند.

چه بهتر که دوستان در این گونه موارد به جای این گونه شیوه‌ها که

سزاوار خودی‌ها نیست، اندکی صبر و حوصله به خرج دهند و متواضعانه پرسشهایشان را با اهل آن در میان گذارند تا در محیطی دوستانه و خدا پسندانه حل گردد، نه با توسل به یورش‌های کوچه و خیابانی.

اکنون که در بستر این کنکاش به تماشای یکی از ضایعات فقدان تخصص نشسته‌ایم، چه خوب است بیندیشیم، اندیشه‌ای که شاید نجات دنیا و آخرت ما در گروی یک لحظه‌ی آن باشد، بیندیشیم شاید عبرتی بگیریم، تنها یک عبرت، آری تنها یک عبرت! و آن این که شاید بقیه‌ی افکار و نظریه‌های اخباریت نیز ساخته و پرداخته‌ی جهل باشد! شاید!...

پس به هوش باشیم و بیدار گردیم، اندکی دست نگهداریم، کمی احتیاط کنیم، که اگر پرده به یک سو فکنده شد شرمسار نگردیم... و آنگاه که با پرونده‌ی اعمال، در کنار ترازوی عدل الهی قرار گیریم، از بار سنگین گناه خویش کمتر حسرت خوریم!

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

به یقین پروردگارت سخت در کمینگاه است...

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ

حَمَلٍ حَمَلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ
اللَّهِ شَدِيدٌ^۱

روزی که می‌بینی هر (مادر) شیردهنده‌ای (از شدت هراس)
شیرخوارش را فراموش می‌کند و هر حامله‌ای سقط جنین می‌کند
و مردم را مست می‌بینی ولی آنها مست نیستند و لکن کیفر
خداوند شدید است....

هلاکت اخباریت در گرداب

هلاکت به معنی نابودی است و انواع مختلفی هم دارد. روشن است که به هر اندازه‌ای که آدمی از حق انحراف پیدا کند به همان اندازه گمراه شده و دچار هلاکت معنوی می‌شود. مهم‌ترین حوزه هلاکت، در ارتباط با شناخت حق و باطل است. اگر حق را شناسیم و یا باطلی را حق بپنداریم، دچار انحراف از حق شده و هلاک می‌شویم.

گمراهی و انحراف از حق بزرگترین هلاکت است. زیرا علاوه بر نیافتن حق و گم کردن راه، تمامی تلاشهای فرد ضایع شده و حتی تلاش بیشتر مشکلات بیشتری هم فراهم می‌سازد.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ وَلَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا.

امام صادق می‌فرمود کسی که بدون شناخت و بینایی عمل کند همانند کسی که در بیراهه گام برمی‌دارد (و نه تنها تلاش او را به مقصد نمی‌رساند بلکه) سرعت حرکتش جز دوری بیشتر از راه

حاصلی ندارد.

گمراهی، مادر سایر هلاکتها نیز می شود. چرا که نشناختن حق و یا حق پنداشتن باطل، خواه ناخواه در گفتار و رفتار و به ویژه قضاوت فرد اثر می گذارد. و چه بسا حقوق فراوانی به خاطر تقصیر در معرفت حق و باطل، ضایع شود و سراز ظلم و ستم درآورد.

مقصود از هلاکت اخباریون نیز هلاکت معنوی بر اثر انحراف از حق است.

تاکنون با عدم درایت «روش استنباطی» توسط اخباریت و گمراهی آنان در نظریه «نص حدیث» آشنا شدیم.

در این بخش از نوشتار با گردابه‌های حاصل از این ناآگاهی‌ها بیشتر آشنا می‌شویم.

پیش از هر چیزی تأکید اکید بر این نکته لازم است که آن چه آورده می‌شود، تمامی موارد کاملاً مستند است. چرا که یا لازمه قطعی نظریات اخباریون است و یا این که ناظر به جریاناتی است که پیش از این اتفاق افتاده است.

تأکید دوم هم همانی است که بارها به آن اشاره شده و آن این که: ساحت برخی از دانشمندان اخباری پاک‌تر از این است که این گونه جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... به آنها نسبت داده شود.

شخصیت برخی دیگر از علما اخباری را در بررسی‌های مستقل خواهیم شناخت. مانند ملا محمد امین استرآبادی و...

طبقه سومی از اخباریون هم هستند که نه واقعا فقیه و دانشمند هستند و نه هم از علما شمرده می‌شوند. بیشتر جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... در این طبقه دیده می‌شود.

لذا آن چه در این بخش ارایه می‌شود به معنای نسبت دادن آن به همه شخصیت‌های اخباری نیست و به ویژه از ساحت بزرگانی همچون صاحب حدائق شرمساریم.

کانون لجاجتها و عنادها و جهالتها بیشتر طبقه سوم هستند که متأسفانه به خاطر حب ریاست و...، میداندار و میاندار جریانات اخباری‌گری هم هستند.

با تأکید مجدد بر مستند بودن تمامی آن چه پیش رو دارید و نیز شرمساری از ساحت اخباریون اهل تقوا و ورع این بخش را تقدیم می‌کنیم.

انواع گردابها

در آغاز بایسته است انواع گرداب‌ها را بشناسیم تا به برخی از مصادیق آن پردازیم.

هلاکت اخباریون هم از منظر نشناختن حق و هم از منظر

ظالمانه‌هایی که محصول همین نشناختن است، شاخه‌های مختلفی دارد. این نوشتار تلاش می‌کند برخی از این شاخه‌ها را بیان کند. شاخه نخست به جاهلانه‌ها و شاخه دوم به ظالمانه‌ها می‌پردازد و...

و در نهایت به این پرسش پاسخ می‌دهد که:

ریشه‌نهایی تمامی این هلاکت چیست و این انحرافها از کجا سرچشمه گرفته است؟

در پاسخ به این پرسش خواهیم دید که هلاکت اخباریون دو سرچشمه کاملاً متفاوت دارد یکی ساده‌پنداری دین و دیگری هواپرستی.

بر این اساس سرفصل‌های کلی این بخش عبارتند از:

(۱) گرداب اصطلاحات

(۲) گرداب ظالمانه‌ها

(۳) گرداب هواپرستی

گرداب اصطلاحات نیز شامل سرفصل‌های زیر است:

(۱،۱) گرداب اشتراک لفظی

ابتدایی‌ترین گردابی که اخباریون دچار آن شده‌اند، اشتراکات لفظی است.

اشتراک لفظی به این معناست که یک لفظ دارای چند معنای

بیگانه از هم باشد. مانند واژه «شیر» در فارسی که به سه معنای شیر خوردنی، شیر درنده و شیر آب به کار می‌رود.

روشن است که در این گونه موارد اگر قرینه‌ای بر مقصود گوینده باشد بر اساس همان قرینه، کلام گوینده معنا می‌شود و در غیر این صورت سخن گوینده در بوته اجمال باقی می‌ماند.

از این دسته، واژه «قیاس» است که مشترک لفظی است میان قیاس تمثیلی و قیاس منطقی و....

انشاء الله توضیح آن را در ادامه خواهید دید.

۱،۲ گرداب مفاهیم دوگانه

مفاهیم دو گونه است.

برخی از مفاهیم خودشان مستقلاً در ترازوی ارزش‌ها سنجیده می‌شوند؛ مانند عدل و ظلم که در ارزش‌گذاری آنها هیچ امر دیگری در نظر گرفته نمی‌شود.

ولی ارزش برخی دیگر نیاز به مشخص شدن ضمیمه و وابسته‌ی آن (متعلق) دارد؛ مانند ایمان، کفر، امامت، هدایت و.... این امر را در ادامه توضیح می‌دهیم.

ایمان و کفر

مؤمنان در بسیاری از موارد در قرآن به شکل کلی ستوده شده‌اند، و

کافران نیز به همین شکل نکوهش گردیده‌اند.

اما در موارد دیگری ستایش ایمان و نکوهش کفر به شکل کلی نیست، بلکه مقید است. مانند ایمان به خدا، ایمان به قرآن، ایمان به قیامت و.... همچنین کفر به خدا، کفر به کتابهای الهی و...

اما در موارد اندکی بر خلاف گذشته، با نکوهش و مذمت ایمان و نیز ستایش کفر برخورد می‌نماییم، مانند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِطِ وَ
الطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
سَبِيلًا^۱

آیا نگاه نکردی به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند به
جبت و طاغوت ایمان می‌آوردند...

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفَتِ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ
فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ^۲

آیا (کافران مکه) ندیدند که ما (مکه) را حرم امن قرار دادیم در
حالی که مردم از پیرامون آنها ربوده می‌شدند؟! آیا به باطل ایمان
می‌آورند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟!

(۱) نساء / ۵۱

(۲) عنکبوت/ ۶۷

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱.

اجباری در دین نیست، هدایت از گمراهی به خوبی شناخته شده
است، پس کسی که به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد
به راستی که به دست آویز استوار چنگ زده است که گسستنی
نیست و خداوند شنوا و داناست.

در این آیات ایمان به «کفر» و «طاغوت» و «باطل» نکوهیده شده
است، همچنین از کفر به «طاغوت» ستایش شده است.
آیا می‌توان گفت ایمان به شکل کلی ستودنی است و کفر صد در
صد مورد مذمت است؟! هرگز!

با اندک درنگی روشن می‌شود که ایمان و کفر به تنهایی ارزش مثبت
و منفی ندارند، بلکه باید دید چه چیزی مورد ایمان و کفر قرار گرفته
است. (و متعلق ایمان و کفر چیست.)

اگر ایمان به خدا، ایمان به قرآن، ایمان به معاد و... باشد، به دلیل
این که این گونه ایمانها به حق هستند، ارزش مثبت پیدا می‌کنند و
عنوان اطاعت بر آن منطبق می‌گردد.

همچنین اگر به طاغوت کفر ورزیده شود به دلیل این که این گونه کفرها، به حق هستند، ارزش مثبت پیدا می کنند و عنوان اطاعت بر آن منطبق می گردد.

اما اگر ایمان به جبت و طاغوت و باطل باشد بدیهی است که این گونه ایمانها به حق نیستند در نتیجه مصداق عصیان خداست. همچنین است کفر به خدا و کفر به معاد و...، این گونه کفرها منفی و معصیت هستند.

هدایت

آن چه در مورد ایمان و کفر گذشت در مورد «هدایت» نیز آمده است.

شیطان هم راهنما و هدایتگر است اما مقصد هدایت شیطان چیزی نیست جز عذاب الهی. به این آیه توجه کنید.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
بر (شیطان) مقرر شده است که هر کس او را به دوستی بگیرد
قطعا او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتش رهنمون می گردد.

امامت

در قرآن سخن از امامان داعی به دوزخ و امامان داعی به حق آمده

است.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ^۱

و آنان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند و در روز قیامت یاری نمی شوند.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقُنُونَ^۲

و برخی از آنان را چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند.

شیعه (پیرو)

کاربرد واژه «شیعه» نیز چنین است، از این رو در تاریخ با «شیعه علی» به معنی پیروان علی علیه السلام و شیعه عثمان به معنی پیروان عثمان، برخورد می کنیم.

با مطالعه در مصادیق یاد شده (ایمان، کفر، هدایت، امامت، شیعه و...) روشن می شود که برخی از مفاهیم به خودی خود، دارای ارزش مثبت یا منفی نیستند، بلکه ارزش آنها تابع وابسته و متعلق آن است. متأسفانه اخباریون به مطلب توجه کافی نداشته و آن را درک

(۱) قصص/۴۱

(۲) سجده/۲۴

نکرده‌اند.

انشاء الله شواهد آن همچون اجتهاد و... خواهد آمد.

(۱،۳) گرداب جهالت یا... (تحریف و جعل و اتهام)

برخی از تهاجمات اخباریون به فقها و اصولیون ناشی از این است که خود را به زحمت آموختن نمی‌اندازند و تلاشی برای درک مقصود اصولیون نمی‌کنند.

یکی از شواهد این امر بحث «ظن معتبر» است که از آن با تعبیر حجت شرعی یا علمی (در مقابل حجت عقلی و علم) یاد می‌کنند. البته مواردی پیش آمده است که حتی با ارایه توضیحات و روشن ساختن مقصود درست اصولیون، اخباریت باز هم راه خود پیش گرفته و حرف سابق خود را تکرار کرده است.

روشن است که در این صورت بوی خیانت به مشام می‌رسد تا جهالت و نادانی.

شاهد این امر مواردی است که دست به تحریف زده‌اند. مانند اتهام «تصویب» و تحریف «توقیفیت دین» به نظریه «نص حدیث». توضیح این امور را در ادامه می‌بینید. انشاء الله.

هلاکت اخباریت در گرداب اصطلاحات (جاهلانه‌ها)

حقیقت و روح اخباریت، «نص‌زدگی» است.

«نص‌زدگی» یعنی توقف بر پوسته کلام، بدون این که غور لازم برای درک مقصود حقیقی گوینده کلام، تحقق پذیرد.

به سخن دیگر حقیقت «نص‌زدگی» پذیرفتن مدلول مطابقی روایات و رد تمامی مدالیل التزامی کلام معصومین (علیهم‌السلام) (یا عمده آنها) است.

غافل از این که پذیرفتن پاره‌ای از مدلول احادیث و نپذیرفتن پاره‌ای دیگر، این عمل مصداق «یؤمن ببعض و یکفر ببعض» است.

با این همه، ای کاش اولاً توانایی لازم برای درایت مدلول مطابقی و ثانیاً انصاف برای پذیرش همان اندازه از مدلول احادیث را در همه جا داشتند!

متأسفانه حتی در حد مدلول مطابقی کلام، نه از آن درایت خبری است و نه از این انصاف اثری.

چرا که درک مدلول مطابقی آنان عوامانه است و در هر موردی هم که با نظریه آنان مطابقت نداشته باشد برای فرار از آن، انصاف را زیر پا گذاشته و ادعای متشابه بودن و... می‌نمایند.

اخباریون علی رغم این گونه خطاهای بزرگ (و در بعضی موارد خیانت)، درایت ناقص و تخیلی خود را سرمایه حمله به فقها و عالمان

علوم آل محمد نموده‌اند.

این درایت ناقص و تخیلی، موجب شده است اتهاماتی را به فقها و اصولیون متوجه سازند که هرگز واقعیت ندارد.

از جمله، هجمه شدیدی به اصطلاحات علمی کرده‌اند که یا آن اصطلاحات را نفهمیده و یا نخواست‌ه‌اند بفهمند. مانند اصطلاحات اجتهد، قیاس، عمل به ظن، عمل به رأی و....

از این رو هم خود هلاک شدند و هم سبب هلاکت دیگران شده‌اند. چرا که اخباریون در موارد این کاستی‌ها، به جای این که به جهل خود اعتراف نموده و طلب درایت کنند و یا حداقل احتیاط کرده و متوقف شوند، بدون رعایت ضوابط انسانی و احکام شرعی، اصولیون را متهم کرده و با شمشیر بدعت به تفسیق آنان پرداخته‌اند. چاشنی این تهاجمات هم روایات درایت نشده، آن هم با تعداد زیاد است.

غافل از این که «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند».

البته مقصود این نیست که اصطلاحات فقها و اصولیون بسیار غامض است و فهم آن خیلی دشوار. مشکل در کاستی شدید اخباریون در درایت است.

اما به مصداق «شب‌نم در خانه مور توفان است»، کاستی اخباریون در

فهم مشتی اصطلاحات، برای آنان گردابی شده که در آن گرفتار شده‌اند.

هدف این بخش نگاهی به اصطلاحاتی است که اخباریون در گرداب ندانستن آنها یا دانستن و کتمان آنها گرفتار شده‌اند. گرداب اصطلاحاتی که اخباریون را هلاک کرده حاصل از چند خلط است.

هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «اجتهاد»

برخی از مفاهیم مانند ایمان و کفر، هدایت، امامت، شیعه و... از مفاهیمی هستند که تا دنباله آنها معین نشود ارزش آنها معلوم نمی‌شود. مثلاً در ایمان، اگر ایمان به خدا باشد ارزش مثبت دارد ولی اگر ایمان به طاغوت باشد ارزش آن منفی است. اجتهاد نیز از این دسته مفاهیم است. لذا از یک سو:

اجتهاد در استنباط احکام الهی از قرآن و روایات، یکی از مهمترین مصادیق اجتهاد در عبادت خداست که در روایات از آن سخن به میان آمده است.^۱

(۱) توضیح این مطلب را نوشتار «تحقیق در اجتهاد» از سایت «آشتی با خرد»
للم

و از دیگر سو:

در روایات از اجتهاد و مجتهدین نکوهش شده است.
پاسخ مشروح این پرسش در نوشتار «تلاش و تلاشگران» آمده است.
اما در اینجا به اختصار به آن اشاره می‌نماییم.
ریشه واژه «جهاد» با «اجتهاد» یکی است.
جهاد در موارد بسیاری از قرآن مورد ستایش قرار گرفته است، اما
همه‌ی موارد ستایش شده، جهاد در راه خداست، در عین حال در
برخی از موارد جهاد مورد نکوهش قرار گرفته است، مانند:

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ
لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ^۱

و به انسان در باره‌ی پدر و مادرش (رفتار و برخورد) نیکویی را
سفارش نمودیم ولی اگر آن دو جهاد (و کوشش) نمایند که شریک
من قرار دهی آنچه را که علمی برای تو نسبت به آن نیست، پس
از آن دو فرمانبرداری نکن...

ببینید:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۲۷۲۶-۱۲۶۱۱

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...^۱
و اگر پدر و مادر جهاد (و کوشش) نمایند بر این که شریک من
قرار دهی آنچه را که عملی برای تو نسبت به آن نیست پس
فرمانبرداری منما...

در این دو آیه «جهاد» پدر و مادر برای مشرک ساختن فرزند، نه تنها
ارزش مثبتی ندارد بلکه به دلیل ارزش منفی آن، تسلیم شدن به این
جهاد و تلاش پدر و مادر، حرام هم می باشد.

«اجتهاد» هم به معنی «تلاش و کوشش» است و تحقق «تلاش و
کوشش» بدون وابستگی به امر دیگری محال است. همیشه این پرسش
جا دارد که تلاش در چه؟ کوشش برای چه؟

اگر اجتهاد و کوشش، در مورد «استحسان، رأی و...» باشد با توجه
به این که کاربرد این امور در دین، معصیت و حرام است، چنین اجتهاد
و کوششی مصداق معصیت می گردد و حرام است و مورد نکوهش.

اما اگر اجتهاد و کوشش در «استنباط احکام از قرآن و روایات»
باشد، با توجه به وجوب استنباط دین، روشن است که چنین
استنباطی از برترین طاعات الهی است، در نتیجه انطباق اطاعت و
بندگی خدا بر چنین اجتهادی مسلم و بدیهی است؛ از این رو شمول

روایات اجتهاد در راه خدا بر آن قطعی می‌گردد.

در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که همچنان که گستردگی روایات نکوهش کفر، ارزش منفی برای همه‌ی مصادیق کفر را اثبات نمی‌کند، بلکه مقصود از این دسته روایات، کفر به خدا و مانند آن می‌باشد، اما کفر به طاغوت ارزش مثبت دارد؛ و همچنان که روایات فراوان در ستایش ایمان، ارزش مثبت برای همه‌ی مصادیق ایمان را اثبات نمی‌کند، بلکه مقصود از این روایات، ایمان به خدا و مانند آن می‌باشد، ولی ایمان به جبت و طاغوت و باطل ارزش منفی دارد،

روایات «اجتهاد» نیز چنین است و این روایات تنها در صدد نکوهش «کوشش و تلاش در به کارگیری امور باطل در دین» است و قطعاً شامل «تلاش و کوشش در استنباط دین» که یکی از واجبات الهی است نمی‌باشد.

عدم درک این مطلب از سوی اخباریون موجب این خلط شده است که چون اجتهاد در استحسان و رأی در سنیان رایج و شایع بوده، اجتهاد شیعه نیز همان اجتهاد سنیان است. پس حرام است.

اما غافل از این که متعلق اجتهاد در سنیان، استحسان و رأی است و این حرام است.

اما متعلق اجتهاد در شیعه استنباط از روایات است و استنباط

احکام الهی (با حفظ تمامی شرایط آن) نه تنها حرام نیست بلکه عبادت هم می‌باشد.

ممکن است توهم شود که این کلمه از سوی سنیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام به کار برده شده است. از این رو کاربرد آن حرام است. اولاً این توهم یک نقض آشکار دارد و آن این که بهترین عنوانی که اخباریون برای خود می‌پسندند عنوان «محدّثین» است. با مراجعه به تاریخ می‌بینیم عنوان «محدّثین» در زمان حضور برای دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و سنیان به کار برده می‌شده است.

اگر صرف کاربرد باطل از سوی سنیان، مطلق کاربرد آن را، حتی در معنای حق و صواب حرام می‌کند، باید گفت که کاربرد عنوان «محدّثین» از سوی اخباریون نیز حرام است. و حال آن که اخباریون به عنوان افتخار می‌کنند.

ثانیاً کسانی که مدعی عمل به «نص حدیث» هستند آیا می‌توانند تنها یک روایت برای حرام بودن کاربرد واژه اجتهاد، البته در معنای صواب آن و نه معنای باطل، بیاورند؟!

ثالثاً اجتهاد از همان ابتدا دارای کاربرد مثبت بوده است. برای دیدن مستندات این مطلب به روایات اجتهاد در راه خدا، اعم از اجتهاد عملی و اجتهاد شناختی مراجعه شود.

اما سنیان این کاربرد مقدس را مصادره کرده‌اند تا چهره‌ای مثبت برای بدعت‌هایشان بتراشند.

فقه‌های شیعه با به کار بردن اجتهاد در معنای صحیح اولیه آن، این مصادره را باطل کردند.

بحث تفصیلی اجتهاد مستقلا در نوشتار «قرائت‌های معکوس اخباریت» مطرح می‌شود.

در هر صورت حاصل خلط اخباریون میان اصطلاح دو گانه اجتهاد، مشتی اتهام و تخطئه و... به بزرگان دین است که در قیامت باید پاسخگوی آن باشند.

هلاکت اخباریون در گرداب اشتراک لفظی «قیاس»

قیاس دارای دو اصطلاح است.

اصطلاح نخست قیاس تمثیلی است که به صرف مشابهت دو چیز، حکم چیزی را به دیگری سرایت می‌دهند.

قیاس تمثیلی نه تنها حجت نیست، بلکه به شدت مورد نکوهش معصومین علیهم‌السلام نیز قرار گرفته است.

اصطلاح دوم قیاس منطقی است که در مجموعه برهان و استدلال قرار دارد.

قیاس منطقی علاوه بر این که حجت است، به فراوانی نیز از سوی ائمه علیهم السلام به کار برده شده است.

در نظر اولیه قیاس تمثیلی و قیاس منطقی فقط در لفظ قیاس اشتراک دارند اما در معنا ارتباطی به یکدیگر ندارند. قیاسی که در روایات مورد نهی و نکوهش قرار گرفته قیاس تمثیلی است.

قیاسی که فقها و اصولیون به کار می‌برند قیاس منطقی است. تخطئه قیاس منطقی با روایات قیاس تمثیلی یکی از همان گردابهای اصطلاحات است که اخباریون در آن غرق شده‌اند. انشاء الله منشأ این هلاکت نادانی است و نه تحریف حقیقت! اما توضیح بیشتر.

عملیات استنباط، همان برهان است و با مراجعه به مصادیق استنباطات ائمه علیهم السلام و اصحاب تردیدی باقی نمی‌ماند که قیاس برهانی یکی از عملیات استنباط است.

اما اخباریون نتوانسته‌اند قیاس برهانی (که از ضروریات استنباط است) را از قیاس تمثیلی (که به شدت از آن نهی شده)، تفکیک کنند. این خلط اخباریون با چند تأمل مرتفع می‌گردد.

۱- بر اساس اشتراک لفظی، دو معنای بیگانه از هم تنها در اسم

مشابهت و اشتراک دارند. اگر اخباریون با کلمه قیاس و نام این برهان خاص مشکل دارند، می‌توانند نام آن را تغییر دهند تا از این معضل بزرگ علمی! نجات یافته و دچار این گناه بزرگ خیالی خود نگردند. مثلاً یک نقطه «قیاس» را بردارند و از واژه «قیاس» استفاده کنند. آیا در این صورت مشکل اخباریون برطرف می‌شود؟!

۲- ولی با توجه به فراوانی قیاس برهانی در روایات، هرگز جایی برای تخطئه قیاس برهانی باقی نمی‌ماند.

۳- با این همه خود ائمه علیهم‌السلام این مشکل را هم حل نموده‌اند. چرا که ائمه علیهم‌السلام در مواردی از براهین، خود واژه «قیاس» را به کار برده‌اند.

در روایت بسیار جالبی امام کاظم علیه‌السلام اساس رفع اختلاف در دین را بیان می‌فرماید. یکی از این موارد «قیاس تعرف العقول عدله» (قیاس که خردها استواری آن را می‌شناسند) است.^۱

این تعبیر بسیار زیبا، نشان دهنده این است که قیاس انواعی دارد و یکی از انواع آن «قیاس تعرف العقول عدله» است.

بر اساس روایات، این گونه قیاس نه تنها حق است، بلکه بنیادی اساسی برای حل مشاکل دین و اصلی محکم برای رفع اختلافات و

(۱) روایت ۱۷۴: بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۴۰

تحیرات است.

البته تردیدی نیست که این مطلب به معنای این نیست که تمام قیاسها درست است.

لذا همان گونه که «قیاس تعرف العقول عدله» در روایات مطرح شده است، «قیاس فاسد» نیز مطرح شده است که از سوی ائمه علیهم السلام باطل شده است.

۴- اخباریون برای ابطال قیاس به شکل مطلق، باید یک مشکل بزرگ دیگر هم حل کنند و آن این که آیا استنباط را می‌پذیرند یا خیر؟ آیا استنباط مطابق قرآن و احادیث هست یا خیر؟ اگر استنباط را نمی‌پذیرند با مجموعه بزرگی از روایات که به لفظ استنباط یا به معنای استنباط اشاره دارد چه می‌کنند؟ (علاوه بر روایات استنباط به بحث خانواده استنباط و یاوران استنباط هم مراجعه شود).

و اگر استنباط را می‌پذیرند که چاره‌ای از آن ندارند، عملیات استنباط در استنباط احکام کدام است؟ آیا عملیات استنباط (در عمده موارد) چیزی جز قیاس منطقی است؟!

این معضله‌ای است که اخباریون راه حلی برای آن ندارند.

۵- آخرین نکته، مناسب سنجان و محققین است.

در قرآن راجع به تشابه قلوب سخن گفته شده و به علیت آن برای

یکسانی رفتار افراد اشاره شده است.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۱

ظاهراً این جمله نهج البلاغه نیز به همین مطلب اشاره دارد.

(تکبر) امری است که در آن دلها مشابه هم هستند و قرنهای

پیوسته بر آن بوده است.^۲

و در نهایت این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که مثلث را دلیل قرار
داده است:

پس به راستی که مثلث دلیل بر شباهت است.^۳

ممکن است گفته شود اگر مماثلت تام باشد (همانند این که تنزیل
تام باشد) تمامی احکامی که بر موضوع اول از این حیث مترتب می شود
بر مورد دوم هم مترتب شود.

لذا ممکن است اساس علم آوری قیاس منطقی نیز همین یکسانی
کامل و جامع باشد.

(۱) بقره/ ۱۱۸

(۲) روایت ۱۸۷: نهج البلاغة ۲۸۹

(۳) روایت ۱۸۸: نهج البلاغة ۲۱۴

بر اساس این احتمال، قیاس منطقی و قیاس تمثیلی مشترک معنوی خواهند بود. اما در قیاس تمثیلی، تشابه و مماثلت ناقص است و در نتیجه سرایت حکم باطل است. اما در قیاس منطقی، تشابه و مماثلت کامل است و در نتیجه سرایت حکم قطعی و عقلی است. تأکید بر این مطلب، در روایات از یک سو، از عمل به عقول ناقصه نهی شده و سوی دیگر عقل را حجت دانسته و به آن استدلال شده است.

در هر صورت آن چه مهم و اصل است و بدان تکیه می‌کنیم عمل ائمه علیهم‌السلام به قیاس منطقی است که در سرتاسر روایات موجود است و این روایات دلیل بر حقانیت قیاس منطقی است. در نتیجه تمامی روایاتی که در مذمت قیاس وارد شده منحصر به قیاس تمثیلی است همچنان که در خود روایات به این امر هم اشارت و بلکه صراحت رفته است.

برای نمونه یک مورد از قیاس در منابع وحی را می‌آوریم. امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه که «اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها «اف» مگو و به آنان پرخاش مکن» حضرت فرمود اف، توهین کم است که خداوند حرام کرده است و حرمت از پایین‌ترین درجه شروع می‌شود تا به

درجات بالاتر ادامه دارد.^۱

حال این روایت را کنار این جریان بگذارید.

یکی از اخباریون شنیدم که می‌گفت از این آیه حرمت کتک زدن

پدر و مادر اثبات نمی‌شود؛ چرا که در قرآن فقط از اف نهی شده

و نسبت به زدن سکوت شده است!!!

جالب این است که رفتار خود اخباریون پر از قیاس است. از جمله:

اخباریون مدعی هستند مطلقاً نباید از سمع و نطق تجاوز کرد، در

دوران غیبت خبری از نطق و سمع نیست به حسب جمود بر لفظ،

روایات مکتوب نه مصداق سمع است و نه مصداق نطق. بنا بر این

نمی‌توان به روایات مکتوب عمل کرد.

آیا سرایت حکم سمع و نطق به روایات مکتوب، همان قیاس منهی

نیست؟!

اگر ادعا شود که مقصود تجاوز از محتوای کلام اهل بیت علیهم‌السلام است

خواه به شکل نطق باشد یا غیر آن، این ادعا همان تنقیح مناط است

که اخباریون بر اصولیون خورده می‌گیرند.

در هر صورت خلط میان قیاس منطقی و قیاس تمثیلی نزد

اخباریون، موجب حملات شدیدی بر فقها شده که ریشه این حملات،

(۱) روایت ۱۸۹: تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۵

عدم درک کاربرد دوگانه قیاس است.

هر چند دلایل متعددی این ادعا را باطل می‌کند، ولی کاربردهای فراوان قیاس توسط ائمه علیهم‌السلام، به تنهایی برای کشیدن خط بطلان بر این تخیل کافی است.

تفصیل این کاربردها در فصلهای «آموزش استنباط و پرورش مستنبط» و «استنباطات ائمه علیهم‌السلام و اصحاب» از نوشتار «استنباط، دومین اساس فتوا» آمده است.

بحث تفصیلی قیاس نیز مستقلاً در نوشتار «قرائت‌های معکوس اخباریت» مطرح می‌شود.

اینک به سخنان اخباریون مراجعه کنید که چه هواری سر قیاس راه انداخته و چگونه در اوج نادانی با کمال بی انصافی چوب تفسیق را بر سر و گرده اصولیون کوبانده‌اند.

ای کاش اندکی درایت می‌کردند تا مبتلا به رسوایی دنیا و عذاب آخرت نگردند!

هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «فتوا»

یکی از موارد کاربرد دوگانه، واژه «فتوا» است.

فتوا یعنی اخبار از حکم. پس فتوا همیشه وابسته است به این که

پای حکمی در کار باشد.

حال این حکمی که با فتوا اعلام می‌شود، می‌تواند حکم به حق باشد و می‌تواند حکم باطل باشد.

حکم به حق حکمی است که مستند به علم و حجت است و سایر احکام همگی باطل هستند.

بر این اساس، فتوا تقسیم می‌شود به فتوای به علم و فتوای به غیر علم (مانند فتوای به هوای نفس و...).

تردیدی در حقانیت فتوای به علم نیست همچنان که تردیدی در بطلان فتوای به غیر علم نیست.

و صد البته تردیدی هم نیست که فتوای به علم جایز و فتوای به غیر علم حرام است.

با این بیان دوگانگی فتوا روشن شد.

اما اخباریون یا این دوگانگی را درک نکرده و یا نخواسته‌اند درک کنند.

از همین رو هم گرفتار شده و برای خلاص شدن از این گرفتاری تناقضها گفته و باطلها سفته‌اند.

اخباریون برای فرار از فتوای به حق چند مرحله را طی کرده‌اند.

مرحله ۱: حرمت فتوا

در مرحله نخست اخباریون تنها روایات ناهیه از فتوا را دیده‌اند. شاید درست این باشد که بگوییم که اخباریون نخواستند روایت تجویز فتوا را ببینند.

روشن است که عقلا فتوای به غیر علم باطل است. این امر اختصاص به فتوا هم ندارد، رأی به غیر علم، عمل به غیر علم و هرگونه دیانتی که از روی علم نباشد باطل است.

روایات فراوانی هم در حرمت فتوای به غیر علم وارد شده است. این گام اخباریون با تحقیق در روایات فتوا به آسانی باطل می‌شود. چرا که در منابع وحی از فتوای خداوند، پیامبر ﷺ و ائمه هدی  و اصحاب کبار رضوان الله علیهم سخن به میان آمده است.

مرحله ۲: عینیت فتوا و حدیث

با مراجعه اندکی به روایات روشن می‌شود که ادعای حرمت فتوا نه تنها بی دلیل است، بلکه مخالف ده‌ها و یا شاید صدها روایت است. از این رو اخباریون چاره‌ای ندیده‌اند که از حرمت فتوا تنزل کرده و جواز فتوا را بپذیرند.

اما ادعای جدیدی نموده که مقصود از فتوا، همان نقل حدیث است. پس در فتوا هم فقط و فقط باید عین «نص حدیث» آورده شود. با مراجعه به منابع لغت بطلان این امر آشکار می‌شود.

بررسی‌های روایی نیز خلاف این نظریه را اثبات می‌کند.
در این جا برای نمونه به یک مورد مهم اشاره می‌کنیم.
در مجموعه‌ای از روایات وارد شده است که:
از فتوا دادن فرار کن همچنان که از شیر فرار میکنی.

از سوی دیگر با اندک مراجعه به روایات روشن می‌شود نقل حدیث
نه تنها مورد تحذیر و پرهیز نیست بلکه به شدت به آن ترغیب و تشویق
شده است.

این مجموعه از روایات شاهد است بر این که فتوا غیر حدیث است
چرا که نقل حدیث نه تنها هیچ گاه مورد تحذیر واقع نشده و مذمت
نگردیده بلکه به شدت به آن تشویق هم شده است.

مرحله ۳: نظریه «نص حدیث»

پس از کوتاه شدن دست اخباریون از ادعای اتحاد فتوا و حدیث،
به نظریه «نص حدیث» پناه برده و فتوا را مشروط به نقل عین حدیث
نموده‌اند.

این نظریه اخباریت هم به تفصیل در نوشتار پیش رو بررسی شد و
مستندات آن مورد نقد قرار گرفت و به برخی از متناقضات آن هم اشاره
رفت.

تمامی این دست و پا زدن‌های عاجزانه ناشی از گرفتار شدن در

گرداب دوگانگی فتوای به علم و فتوای به غیر علم است.
بحث تفصیلی فتوای مستقلا در نوشتار «قرائت‌های معکوس اخباریت»
مطرح می‌شود.

آن چه جای درنگ جدی دارد این است که آیا با این همه
مستندات، جواز فتوای بدیهی نمی‌شود، یا این که نپذیرفتن این مطلب
ریشه در جایی دیگر دارد؟!

هلاکت اخباریون در گرداب دوگانگی «رأی»

یکی دیگر از گردابهایی که اخباریون گرفتار آن شدند دوگانگی رأی
است.

رأی نیز سرنوشتی همچون اجتهاد، قیاس و فتوا پیدا کرده است.
چرا که ارزش رأی نیز بستگی تمام به مستند و اساسی دارد که
صاحب رأی و نظر به آن اعتماد کرده است.

از این رو با دو دسته از آراء رو به برو می‌شویم. آرائی که مستند معتبر
دارند و آرائی که اصلاً مستند نیست و یا این که مستند آنها معتبر
نیست.

آرائی که مستند آنها معتبر است حق و سایر آراء باطل هستند.
رأی حاصل از استنباط، همان رأی مستند و رأی از روی علم است.

از سویی روایات فراوانی در نکوهش و حرمت رأی در دین وارد شده است. اما این روایات مورد درایت کافی قرار نگرفته است. اما از سوی دیگر در لابلای ادبیات دینی «صاحبان رأی حق»، شمارش شده‌اند.

مانند رأی خداوند^۱، رأی رسول خدا ﷺ^۲، رأی ائمه هدی علیهم‌السلام^۳، رأی حاکم شرعی^۴، رأی شیعیان^۵، رأی اهل علم^۶، رأی اصحاب ائمه^۷، ... همین نکته برای روشن شدن دوگانگی رأی کافی است. گذشته از این که «رأی» با وصف‌های متعددی در روایات توصیف شده که برخی از آنها منفی و برخی مثبت هستند. پیداست که برخی از توصیف‌های رأی در روایات مثبت است.^۸

(۱) روایت ۱۹۰: بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۰۶

(۲) روایت ۱۹۱: بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۸۷

(۳) روایت ۱۹۲: مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۲۶۱، روایت ۱۹۳: کافی ج ۱ ص ۳۹۶

(۴) روایت ۱۹۴: مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۳۹۹

(۵) روایت ۱۹۵: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۰

(۶) روایت ۱۹۶: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۱

(۷) روایت ۱۹۷: بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۵۱

(۸) مانند:

اوصاف رأی چون رأی صواب، رأی سدید، رأی پسندیده، رأی حسن، و...، همگی ویژگی‌های رأی حق هستند.

یکی از مصادیق رأی حق نیز نظر و رأی شیعه در پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام است.

آن چه عمده و مهم است، شناخت میزان حق یا باطل بودن رأی است.

تردیدی نیست که رأس حق و صواب باید مستند به دلیل باشد. در هر صورت با وجود این که دوگانگی رأی به وضوح در روایات دیده می‌شود، اما عدم درایت اخباریون موجب گمراهی آنان شده است.

رأی صواب: روایت ۱۹۸: بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۶ و روایت ۱۹۹: بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۴۲

رأی پسندیده: روایت ۲۰۰: بحار الأنوار ج ۳ ص ۷۰

رأی حسن: روایت ۲۰۱: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۸۹

رأی سدید: روایت ۲۰۲: مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۲۳۹ و روایت ۲۰۳: بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۸۷

رأیی که درستی آن آشکار است: روایت ۲۰۴: بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۵۱

رأی شیعه: روایت ۲۰۵: کافی ج ۵ ص ۳۴۹

رأی بر اساس قرآن: روایت ۲۰۶: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۴۲۲ و روایت ۲۰۷: بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۵۴۹

برای تأکید بیشتر مصداقی دیگر برای هر کدام از انواع رأی ارایه می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: رأی تو (محدود است و) برای این که در همه چیز کافی آن را به کارگیری کفایت نمی‌کند، از این رو (با صرف نکردن رأی در امور غیر مهم) رأیت را برای امور مهم خودت فارغ کن. ثروت تو نمی‌تواند تمام مردم را بی‌نیاز کند از این رو بخشش خودت را به اهل حق اختصاص ده کرامت و شخصیت تو به اندازه‌ای نیست که برای رفع گرفتاری همه کار ساز باشد از این رو برای صرف آن اهل فضل را انتخاب نما. شب و روز تو تمام نیازهایت را نمی‌پوشاند از این رو آن را به خوبی میان کار و استراحت خودت تقسیم نما.^۱

مسلم رأی در این روایت رأی منفی نیست که حضرت امر می‌فرمایند آن را در امور مهم صرف نما. اما در نقطه مقابل.

گروهی از زناده و طبعیون کسانی هستند که می‌گویند جز روزگار ما را هلاک نمی‌کند. و این رأی است که برای خودشان گذاشته‌اند و (از پیش خود) آن را پسندیده‌اند بدون این که حجتی

(۱) روایت ۲۰۸: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۵۳

داشته باشند. همچنان که خداوند می‌فرماید آنان نیستند جز این که گمان می‌برند.^۱

در این روایت رأی دهریون مورد نکوهش قرار گرفته است. چرا که رأی آنان بر اساس گمان و بدون حجت است.

پرسش اساسی این است که آیا رأی مستند به حجت هم قابل نکوهش است؟! بحث تفصیلی رأی مستقلا در نوشتار «قرائت‌های معکوس اخباریت» مطرح می‌شود.

در هر صورت اخباریون در گرداب دوگانگی رأی افتاده و نتوانسته‌اند تمایز میان رأی مستند و رأی غیر مستند را درک کنند از این رو تا توانسته‌اند تاخته‌اند غافل از این که...

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ^۲

هلاکت اخباریون در گرداب «ظن معتبر»

یکی از گردابهایی که اخباریون در آن گرفتار شده‌اند، اصطلاح «ظن معتبر» است.

(۱) روایت ۲۰۹: بحار الانوار ج ۶۹ ص ۱۰۰

(۲) فجر/۱۴

توضیح این که بدون هیچ تردیدی اساس دین، بر علم و برهان نهاده شده است.

از این رو عمل به غیر علم، رأی به غیر علم، فتوای به غیر علم و... همه و همه، در دین کاملاً مردود است.

یکی از موارد «غیر علم»، گمان و ظن است. یعنی در بی ارزش بودن «غیر علم» فرقی میان جهل و وهم و شک و گمان نیست.

این مطلب قانون اولیه عقلی است. علاوه بر این، در سرتاسر دین نیز بر همین قانون عقلی تأکید شدید شده است.

مسلماً این قانون عقلی تبصره‌های عقلانی هم دارد.

مثلاً اگر کسی در جنگل گم شده باشد، در این صورت که علم به راه ندارد آیا باید کاملاً متوقف شود تا از گرسنگی یا حمله درندگان بمیرد؟! مسلماً عقل به او چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. باید تلاش و کوشش کند و تا جای ممکن راه را پیدا کند و با به دست آوردن آگاهی لازم خود را نجات دهد.

اگر دستش از آگاهی دقیق و کامل کوتاه شد، نوبت به حدس و گمان می‌رسد. بالاخره احتمال نجات، بهتر از مرگ حتمی است.

حتی در آخرین مرحله که از گمان هم خبری نباشد، احتمالات ضعیف را هم در نظر می‌گیرد.

این که گفتیم قانون اولیه عقلی حرکت بر اساس علم است به خاطر همین گونه تبصره‌ها بود. در شرایطی که آن قانون عقلی کارساز نیست، به حکم خرد باید سراغ حدس و گمان رفت.

این تبصره در حوزه دین هم اتفاق افتاده است و شارع مقدس در برخی از موارد که دست ما از علم خالی است، راه‌های دیگری را مطرح کرده است.

یعنی همان ظن و گمانی که معتبر نبود، دین به همان گمان البته در شرایط خاصی، اعتبار بخشیده است. در نتیجه این گمان، از قانون کلی گمانها (که بی نیاز از حق نمی‌کرد) خارج شده و به عنوان گمان خاص یا گمان معتبر دسته بندی می‌شود.

از این گونه گمانها با تعبیر فنی «حجت» و «علمی» هم یاد می‌شود. این یک قانون کلی است. اینک این قانون کلی را در روایات پیاده می‌کنیم.

در این که بسیاری از روایات علم آور است تردیدی نیست. اما ادعای علم آوری تمامی روایات هیچ پشوانه‌ی علمی و شرعی ندارد. تشریح این مطلب مهم در بحث «عدم لزوم تحقیق در اسناد روایات» آمده است.

با این همه، روایاتی که علم آور نیستند نیز با شرایط خاصی از نظر

دین معتبر شده است. تحقیق در این که ضابطه روایات معتبر چیست، مجالی دیگر می‌طلبد.

بر اساس آن چه گفته شد ما با چند دسته از روایات سروکار داریم.

۱- روایاتی که علم آور هستند.

۲- روایاتی که علم آور نیستند اما حجیت آنها ثابت شده است.

۳- روایاتی که نه علم آور هستند و نه حجیت آنها ثابت شده است.

البته دسته چهارمی هم هست و آن روایاتی است که طبق ادله و براهین قطعی ساختگی هستند که فعلا به آنها کاری نداریم.

اینک سراغ نظریه و رأی اخباریون در احادیث می‌رویم.

اگر رأی اخباریون این است که باید به تمامی روایات عمل کرد، این رأی و ادعا بسیار رسوا است.

رسوایی این رأی تنها با مراجعه به یک حدیث روشن می‌شود. به «اهل حدیث در زمان امام صادق علیه السلام» از مباحث «پیشینه نص‌زدگی» مراجعه کنید.

برای روشن‌تر شدن رسوایی این رأی، داستانی هم نقل می‌کنند که العهدة علی الراوی.

می‌گویند دو تا رفیق بودند یکی اخباری و یکی اصولی. دائما بین این دو بحث سر درستی و نادرستی اخباریت جریان داشت اما به

جایی هم نمی‌رسید. اصولی سابقه اخباری را داشت که در جهالت بچگی با حیوانی کاری کرده بود. آن زمان کتابها خطی بود. رفت یکی از کتابهای اخباری را برداشت و در حاشیه آن نوشت منقول است که هر کس فلان کار را با حیوانی کرده باشد هر وقت یادش بیاید بر او واجب است غسل کند. پس از مدتی چشم اخباری به این حدیث مجعول افتاد. درد سر او هم شروع شد. چون قایل بود به هر حدیثی باید عمل کرد، ناچار به ترتیب اثر شد و غسل پشت سر غسل. از قضای بد روزگار در این گونه موارد آدم بیشتر حساس می‌شود و بیشتر آن کار شنیع یادش می‌آمد. خلاصه کارش به اینجا رسید که هر روز پشت سر هم غسل می‌کرد. مدتی گذشت و خسته شد. رفیقش دید وقتش رسیده سراغش رفت و گفت رفیق چرا این همه غسل می‌کنی؟ از پاسخ طفره رفت تا بالاخره پس از اصرار مجبور شد جریان را بگوید. رفیقش پاسخ داد خوب از کجا فهمیدی حدیث معتبر است؟ گفت ما به هر حدیثی عمل می‌کنیم. رفیقش گفت برو آسوده باش این حدیث جعل من بود تا به تو بفهمانم نباید به هر حدیثی عمل کنی.

حالا این قصه‌ای که نقل به مضمون کردیم، چقدر واقعی است نمی‌دانم. اما هر چه باشد این قصه رسوایی عمل به حدیث هر برّ و فاجر را به خوبی آشکار می‌کند.

این راه اول.

و اگر اخباریون ادعا می کنند که تمامی احادیث علم آور هستند، در بحثی با عنوان «عدم لزوم تحقیق در اسناد» پنبه این نظریه هم زده شده است.

با توجه به بطلان دو راه گذشته اخباریون چاره ای ندارند جز این که راه سوم را انتخاب کنند و بپذیرند برخی از احادیث علم آور و برخی علم آور نیستند.

احادیث علم آور خارج از بحث ماست. البته با حفظ لزوم بحث از ضابطه کلی در علم آوری احادیث و نیز مباحث مصداقی که باید بررسی شود.

می ماند احادیث دسته دوم یعنی احادیثی که علم آور نیستند. پشت سکه علم آور نبودن احادیث، چیزی نیست جز این که این گونه احادیث ظنی هستند و ما تنها به مفاد آنها گمان داریم. البته در شرایط خاصی، ادله قطعی و یقینی وجود دارد که واجب است به این گونه احادیث، عمل کرد.

بنا بر این در چنین احادیثی دو جهت وجود دارد:

یکی جهت محتواسست که نسبت به آن گمان داریم.

دیگری جنبه وجوب عمل بر طبق آن است، که نسبت به آن علم

داریم.

در نتیجه ظن در محتوای حدیث، با علم به وجوب عمل بر طبق آن، هیچ گونه منافاتی ندارد.

به لحاظ محتوای حدیث از آن به «ظن و گمان» یا «ادله ظنیه» تعبیر می‌کنند، ولی به لحاظ ادله‌ای که وجوب عمل بر طبق روایت را اثبات می‌کند، آن را «حجت» می‌نامند، و گاهی هم از چنین گمانی، به «ظن معتبر» یاد می‌شود.

برخی، همین کلمه ظن و گمان را می‌گیرند و بقیه مطالب دقیق و علمی را، که به اشاره ناقص گذشت، حذف می‌نمایند، و سپس داد و هوار برمی‌آورند که فقها، به ظن عمل می‌نمایند.

این روش، مانند تارک الصلّاتی است که وقتی به او اعتراض کردند چرا نماز نمی‌خوانی؟ پاسخ داد در خود قرآن آمده است که نماز نخوانید! پرسیدند کجای قرآن چنین چیزی دارد؟ پاسخ داد: «لا تقربوا الصلّاة» (به نماز نزدیک نشوید) به او گفتند: دنبالش را هم بخوان که خدا می‌فرماید: «و انتم سکاری» (در حال مستی نماز نخوانید).

اخباریت، کلمه ظن و گمان را دیده است، ولی وجود دلیل قطعی و یقینی بر عمل به این روایات را نادیده انگاشته است.

در هر صورت ناتوانی اخباریون در درک و تفکیک ظن به محتوا با

علم به حجیت، گردابی است که اخباریون را هلاک کرده است. چرا که نادانی خود را سرمایه اتهام به فقهاء آل محمد کرده و هر چه توانسته اند هتاکي نموده اند. هم خود گمراه شدند و هم عده ای را که بر اساس خوش بینی و ساده لوحی به اینان اعتماد کرده اند هلاک نمودند.

هلاکت اخباریون در گرداب «حجیت عقل»

مسئله عقل هم یکی از لغزشگاه های بزرگ اخباریون است. چرا که از سویی فریاد تعقل دین گوش فلک را کر کرده و از سویی دیگر توقیفیت دین نیز یکی از ضروریات دین است. یک طرف فریاد خردورزی و یک طرف هم هشدار که در اخذ دین باید چشم به دهان وحی دوخت. مسلماً هر دو مطلب از دین ثابت شده و عقلاً هم درست است.

اما چرا و چگونه؟ این همان گردابی است که اخباریون را به کام خویش کشانده و هنوز هم نتوانسته اند خود را از آن بیرون بکشند. در این میانه باز حرف و حدیث های مختلفی از اخباریون شنیده شده و می شود.

آیات و روایات عقل آن چنان فراوان است که قابل انکار نیست. پس

راهی که در اجتهاد و قیاس پیموده‌اند در بحث عقل کار ساز نیست. از این رو سراغ راه‌های دیگر رفته‌اند.

یکی از راه‌هایی که اخباریون طی کرده‌اند این است که عقل حجت است درست و قبول. اما کارش رساندن ما به در خانه پیامبر است. با رساندن ما به پیامبر، دستمان را در دست پیامبر گذاشته و غزل خدا حافظی را می‌خواند و می‌رود.

متأسفانه برخی از حرف‌ها آن چنان سست و بی‌بنیاد است که نقل آن برای دیگران مشکل است و چه بسا خود ناقل در معرض تکذیب قرار بگیرد. این حرف اخباریون یکی از همان حرف‌هاست.

شاهد بر این مطلب سخن یکی از اخباریون است که می‌گفت اگر روایتی پیدا شود که بگوید اجتماع نقیضین ممکن است باید پذیرفت. دقت شود فرق است بین این که یک مورد را ما مصداق اجتماع نقیضین بدانیم و امام مصداقیت آن را تکذیب کند و بین این که اصل اجتماع نقیضین را ممکن بدانیم.

شق القمر این آقا دومی بود نه اولی!

رسوایی این طریق، یعنی تعطیلی کامل عقل پس از رسیدن به پیامبران، آن چنان است که همگان زیر بار آن نمی‌روند.

از این رو برخی از اخباریون طریق دیگری را پیموده و گفته‌اند

حجیت عقل منحصر به اعتقادات است ولی در حوزه احکام عقل تعطیل است.

این طریق هم با امر به تعقل سخنان معصومین سازگار نیست. از این رو به توجیهی دیگر رو آورده اند.

طریق سوم این است که مقصود از خردورزی و تعقل در کلام خداوند و روایات معصومین همان کاری است که مرحوم صدوق در معانی الاخبار کرده است. یعنی خردورزی و تعقل در روایات منحصر است به تفسیر روایات به روایات.

اخباریون طرق مختلفی برای خلاصی از این گرداب طی کرده اند که همگی آنان با اندک درنگی در روایات برباد می رود.

احادیث اهل بیت علیهم السلام به راحتی هر آن چه را که اخباریون رشته اند، پنبه می کند.

در اینجا تنها به یک حدیث از صدها و یا شاید هزاران حدیثی که بطلان نظریه اخباریون را آشکار می کند اشاره می کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: همچنان که غواص در دریا غواصی می کند و مروارید پنهان در دریا را استخراج می کند، همان گونه عقل در سخن گوینده غواصی می کند و جان مراد او را از درون پوشیده ی

او استخراج می‌نماید.^۱

همین یک حدیث برای ابطال نظریه اخباریت کفایت می‌کند و دیگر وارد بحث استنباط نمی‌شویم و از ابزار آن که خرد باشد سخن نمی‌گوییم و عملیات عقلانی استنباط را که قیاس منطقی است توضیح نمی‌دهیم. مصادیق استنباطات ائمه علیهم‌السلام هم که فراوان است و از آن می‌گذریم.

آن چه اخباریون از درک آن عاجز شده‌اند و آنان را درمانده کرده مجموعه‌ای از روایات است که در اینجا به یک روایت از آنها بسنده می‌کنیم.

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: به یقین با عقول ناقص و نظریات باطل و قیاس‌های فاسد به دین خدا نمی‌توان رسید، به جز از راه تسلیم به ما دستیابی به دین خدا ممکن نیست، پس کسی که تسلیم ما گردد به سلامت به مقصد می‌رسد و کسی که هدایت از ما طلب کند راه را پیدا خواهد نمود.^۲

کلید پاسخ، در اوصافی است که امام به کار برده است. در این روایت

۱- عقل متصف شده است به نقصان

(۱) روایت ۲۱۰: مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۰۸

(۲) روایت ۲۱۱: مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۲۶۲

۲- رأی متصف شده است به بطلان

۳- قیاس هم متصف شده است به فساد

اگر کسی در این اوصاف و قیود، درنگ نماید تمام مشکل حل می‌شود. اما آن چه اخباریون را به خود مشغول ساخته روایت و نه درایت.

خود این روایت بیان می‌کند که اگر عقل کامل بود (ولو نسبت به یک موضوع) و رأی مستند به دلیل بود و قیاس هم صالح، قضیه فرق می‌کند.

پاسخ تفصیلی این مطلب را به محل دیگری واگذار می‌کنیم، ولی در اینجا برای حل مطلب تنها به اشاره‌ای کوتاه در دو مرحله اکتفا می‌نماییم.

شناخت دامنه‌ی پرتوی عقل

در مرحله‌ی اول باید بین تعقل در محدوده‌ی عقل و تعقل خارج از محدوده‌ی عقل تفکیک نمود؛ چرا که تعقل در خارج از محدوده‌ی عقل از جهت این که خارج از پرتوی عقل می‌باشد در واقع تخیل تعقل است نه تعقل.

یک نمونه‌ی آن به کارگیری عقل در احاطه‌ی به خداوند است:

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانی‌هایشان چنین فرمود:.... یقیناً

عقلهای بلند پرواز از استخراج احاطه‌ی به تو مأیوس شده
است....^۱

بنا بر این شناخت محدوده‌ی عقل ضروری است.
البته پذیرش محدوده‌ی عقل، به معنی تعطیل عقل حتی در برخی
از موارد نیست، بلکه به معنی قصور ذاتی عقل از پا گذاشتن در خارج
از محدوده‌ای است که کارآیی دارد؛ به بیان دیگر عقل در خارج از
محدوده‌ی خود چیزی نمی‌بیند، نه این که می‌تواند چیزی ببیند و به او
بگویند حق نداری ببینی. بخشی از حدیث توحید مفضل به روشنی
این امر را بیان کرده است، توجه کنید:

امام صادق علیه السلام در بخشی از حدیث طولانی به مفضل فرمود:
...عجیب‌تر از همه‌ی اینها کسانی هستند که منکر خدا شده‌اند،
منشأ این انحراف این است که اینان خواستند آنچه را که در
حیطه‌ی درک عقل نیست با حواس پنجگانه به آن برسند و چون
که از رسیدن به آن ناتوان شدند راه انکار و تکذیب پیش گرفتند.
پس گفتند چرا خداوند با عقل درک نمی‌شود؟
گفته شد به دلیل این که خداوند از مرتبه‌ی عقل بالاتر است،
همچنان که چشم آنچه خارج از مرتبه‌ی اوست نمی‌تواند ببیند

(عقل نیز چنین است).

تو اگر در فضا سنگی را ببینی که بالا می‌رود خواهی دانست که این سنگ پرتاب کننده‌ای دارد، اما این دانستن از ناحیه‌ی چشم به دست نیامد، بلکه از ناحیه‌ی عقل به این دانسته رسیدی، زیرا عقل است که تشخیص می‌دهد که سنگی بدون جهت بالا نمی‌رود.

آیا نمی‌بینی که چگونه چشم در مرتبه‌ی خودش باز ماند و از آن تجاوز نکرد؟! عقل نیز چنین است، در مرتبه‌ی خودش متوقف خواهد شد، و آن شناخت اصل وجود خالق است، پس از این مرتبه تجاوز نمی‌کند (و به درک کیفیت او و مشاهده‌ی او نمی‌رسد) و لکن به عقل تعقل می‌کند که در جهان چیزی هست، هر چند آن را مستقیماً معاینه نکرده است و به حواس آن درک نکرده است.

بر همین اساس می‌گوییم عقل، آفریننده را در حد اعتراف به وجود می‌شناسد، اما شناختی که به احاطه‌ی به صفت او بینجامد خیر...

پس اگر گفتند چرا (با وجود این که عقل اصل وجود او را درک می‌کند) در او اختلاف وجود دارد؟

گفته می‌شود به خاطر نرسیدن قدرت فکر بشر به نهایت عظمت

او، و به دلیل تجاوز بشر از اندازه‌ی توانایی بشری در شناخت او، و به خاطر این که بشر قصد احاطه به او را دارد، در حالی که از آن کوچک‌تر و ناتوان است، یکی از همین موارد ناتوانی بشری خورشید است...

پس همین اختلاف در حقیقت خورشید دلیل بر این است که مردم بر حقیقت امر خورشید واقف نشده‌اند.

هنگامی که این خورشیدی که قابل دیدن با چشم است و حس آن را درک می‌کند عقلها از رسیدن به حقیقت آن ناتوان شده‌اند پس چگونه است خدایی که لطیف‌تر است از این که با حس درک شود و پوشیده است از این که دست و هم بدان برسد.

پس اگر گفتند چرا پوشیده است؟ گفته می‌شود خداوند استتاری ندارد که با حیل‌ی بتوان به او رسید، همچنان که کسی که خود را از دیگران به وسیله‌ی درها و پرده‌ها می‌پوشاند، این که گفته می‌شود خداوند پوشیده است بدین معنی است که ذات او لطیف‌تر است از این که نهایت توانایی اوهام بشری به آن راه یابد، همچنان روح انسان نیز چنین است، در حالی که روح یکی از آفریده‌ای خداست در عین حالی که از این که قابل درک به دیدن باشد بالاتر است.

اگر گفته شود چرا خداوند لطیف است؟ که از این گونه امور برتر

است. گفته می‌شود این گونه پرسشها نسبت به او خطاست، چرا که سزاوار نیست برای کسی که آفریننده‌ی همه‌ی چیزهاست مگر این که از همه چیز مباین و برتر باشد او منزّه است.

و اگر گفتند چگونه تعقل می‌شود که او مباین و برتر از همه چیز باشد؟ گفته می‌شود حقیقتی که در شناخت هر چیزی دنبال آن هستیم به چهار گونه است: اول این که آیا وجود دارد یا خیر؟ و دوم این که ذات او چیست؟ و سوم این که کیفیت و صفت آن چگونه است؟ و چهارم این که به چه علتی وجود دارد؟

از چهار گونه شناخت از مخلوق نسبت به خالق هیچ کدام امکان ندارد مگر این که تنها به اصل وجود او برسد. اگر بگوییم چگونه است؟ دانستن کنه ذات او و شناخت کامل او محال است و شناخت علت در مورد خالق موضوع ندارد، زیرا او علت همه چیز است و چیزی علت وجود او نیست...

اگر بگویند این گونه شناختی که شما می‌گویید گویا هیچ علمی به او پیدا نمی‌شود به آنان گفته می‌شود آری از یک جهت چنین است و آن این که عقل بخواهد حقیقت او را درک کند و به آن احاطه پیدا کند، و اما از جهت دیگر چنین نیست، اگر با دلایل کافی استدلال شود او از هر نزدیکی نزدیکتر است، پس او از یک جهت آن چنان واضح است که پوشیدگی ندارد و از جهت دیگر

آن چنان پیچیده است که کسی به درک او نمی‌رسد همچنان که عقل نیز چنین است با شواهدش کاملاً آشکار است و اما ذات او کاملاً ناشناخته است...^۱

نکات جلب توجه در این روایت عبارت است از:
امور به سه دسته تقسیم می‌شود: یک دسته قابل درک با حواس، دسته دوم قابل درک با عقل، دسته‌ی سوم غیر قابل درک با حواس و عقل.

همچنان که حس بینایی اموری که بالاتر از مرحله‌ی بینایی است درک نمی‌کند عقل نیز به اموری که در مرتبه‌ی فوق عقل است نمی‌تواند برسد.

اصل اقرار به وجود خداوند در محدوده‌ی عقل است اما احاطه‌ی به خداوند خارج از محدوده‌ی عقل است.

شناخت جهات چهارگانه‌ی هر چیزی عبارت است از: شناخت اصل وجود، شناخت ذات شیئی، شناخت کیفیت شیئی و شناخت علت آن شیئی.

عقل تنها به اصل وجود خداوند راه دارد ولی سه جهت دیگر یا بر عقل پوشیده است و یا این که در مورد خداوند موضوع و مورد ندارد.

(۱) روایت ۲۱۳: بحارالانوار ج ۳ ص ۱۴۶

از این نظر خداوند از جهت ذات و احاطه‌ی به او ناشناخته است، ولی از نظر دلایلی که بر وجود اوست اندکی پوشیدگی ندارد. خود عقل نیز چنین است از جهت ذات کاملاً پوشیده است و از جهت آثار چیزی آشکارتر از عقل وجود ندارد. با توجه به آنچه گذشت استنباط در آنچه خارج از دید ماست، موضوع ندارد.

همان گونه که گفته شد مباحث عقل بسیار حیاتی و گسترده است و پژوهش مستقلی را می‌طلبد و آنچه طرح می‌گردد در حد اشاره به سرفصلها می‌باشد از این رو دو نکته‌ی بسیار اساسی دیگر را اشاره می‌نماییم:

نکته‌ی اول این که طرح محدودیت عقل بدین معنا نیست که شناخت آنچه فوق مرتبه‌ی عقل می‌باشد به هیچ وجه ممکن نیست، بلکه مقصود این است که شناخت فوق مرتبه‌ی عقل با عقل امکان ندارد، اما شناخت از راه‌های دیگر نه تنها ممکن است بلکه با تبصره‌هایی واقع نیز شده است. برای تحقیق بیشتر در این زمینه مطالعه «معرفت ذات به ذات» لازم است.

نکته‌ی دوم این که ناتوانی عقل در شناخت برخی از حقایق از نظر ملاک آن در همه جا یکسان نمی‌باشد، بلکه در برخی از موارد به خاطر

استحاله‌ی ذاتی است؛ مانند شناخت کنه ذات خداوند متعال، و در برخی دیگر از موارد به دلیل ضعف عقلی است.

در مواردی که ناتوانی از ناحیه‌ی قصور ذاتی باشد هیچ‌گاه شناخت عقلی ممکن نخواهد شد، نوبت به سایر شناختها مانند شناخت ذات به ذات و یا شناخت به آیات می‌رسد.

اما اگر ناتوانی از ناحیه ضعف عقلی باشد، هر چه بر عطای الهی افزوده گردد عقل تواناتر می‌شود و دامنه‌ی پرتوی شناخت آن گسترش می‌یابد.

از این روست که ائمه علیهم‌السلام بسیاری از حقایق ناشناخته‌ی جهان را مانند کف دست خود می‌بینند و در عین حالی که دیگران هیچ راهی به سوی آن ندارند. اگر آنان دلایل و علل احکام خداوند را بیان نمایند از آنان باید پذیرفت اما اگر دیگری چنین ادعا نماید قابل پذیرش نمی‌باشد.

این مطلب مورد دقت اصحاب نیز بوده و بین استنباطی که مثلاً زراره از روایات داشته با استنباطی که خارج از حیطه‌ی علمی آنان بوده تفاوت قایل بودند. به این جریان توجه کنید:

در مقدمه‌ی کتاب *علل الشرایع* چنین است: علی بن محمد می‌گوید هنگامی که علل احکام الهی را از فضل بن شاذان شنیدم

به او گفتم این مطالب را که گفتی از روی استنباط و استخراج بیان کردی و از نتایج و ثمرات عقل توست یا آنها را شنیده و روایت می‌کنی؟

گفت من نمی‌دانم خداوند به چه علت احکامی را واجب کرده است و چرا پیامبر ﷺ دین را این چنین بیان نموده است، و این علت‌ها را که گفتم از نزد خود نگفتم، بلکه آنها را به تدریج از آقای خودم علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیده‌ام پس آنها را جمع کرده‌ام، گفتم پس من این علل احکام را از تو از حضرت رضا علیه السلام روایت نمایم؟ گفت آری^۱.

تفکیک بستر مناسب

بدیهی است که انسانیت انسان بر درک و تعقل استوار است و با تفکر و تدبیر است که راه به تعقل می‌برد. چرا که فطرت بشری او را به سوی کمال می‌کشانند و برای پی بردن به راه کمال، باید از تاریکی جهل نجات یابد، اینجاست که «استنباط عقل» حرف اول را می‌زند.

بنا بر این اگر به آنچه گذشت به شایستگی دقت شود، روشن خواهد شد که انسانیت بدون عقل محال است و حذف عقل از زندگی بشر،

حذف انسانیت اوست، چه آخرتی در کار باشد و چه نباشد.
اما نظام تشریعی و دین الهی تکیه‌ی خاص به عقل دارد؛ چرا که
سیر تکاملی بشر در نظام دینی بر اراده‌ی او استوار است:

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی رابطه‌ی اختیار با قضا و قدر می‌فرماید:
گمان می‌کنی حرکت ما قضاء حتمی و تقدیر لازم بوده است (و
ما نقشی در کارهایمان نداشته‌ایم) اگر چنین باشد ثواب و عقاب
و امر و نهی و زجر الهی باطل می‌شود، و وعد و وعید معنی نخواهد
داشت، در نتیجه برای گناهکار سرزنشی و برای نیکوکار مدحی
نبوده، و در این صورت گناهکار از جهت این که به جبر گناه از
او سر زده است سزاوارتر است مورد احسان قرار بگیرد تا نیکوکار،
و نیکوکار به عقوبت سزاوارتر است از گناه کار، این عقیده‌ی بت
پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان و قدریه و مجوس این امت
است.

یقیناً خداوند تبارک و تعالی در حال اختیار بندگان را مورد
تکلیف قرار داده است و نهی او برای ترساندن بندگان می‌باشد
و بر کار اندکی پاداش زیادی داده و هنگامی که بنده‌ای نافرمانی
او می‌کند مغلوب واقع نشده است و اگر کسی او را فرمانبرداری
می‌کند از روی اکراه نیست و به هر کسی که چیزی را تملیک
نموده تفویضی صورت نگرفته است و آسمانها و زمین را و آنچه

بین این دو است باطل نیافریده است و پیامبران را که برای مژده‌ی نیکوکاران و ترساندن بدکاران فرستاده است بیهوده نیست، این گمان کسانی است که کفر ورزیده‌اند پس وای برای کافران از آتش.^۱

از سوی دیگر اراده آنگاه ارزش مثبت یا منفی پیدا می‌کند که بر اساس بینش باشد و به تعبیر روایات حجت بر عبد تمام شده باشد، از این جهت در روایات چنین آمده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان که تعقل می‌کرد با بندگان سخن نگفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است به ما پیامبران فرمان رسیده است که با مردم به اندازهی عقل آنان سخن گوئیم.^۲

و بدین خاطر حساب و کتاب قیامت نیز بر محور عقلی است که خداوند داده است:

امام باقر علیه السلام فرمود: دقت حساب رسی در قیامت به اندازهی عقلی است که خداوند در دنیا عطا فرموده است.^۳

بنا بر این تردیدی در نقش یگانه‌ی عقل که حجت باطنی است

(۱) روایت ۲۱۵: کافی ج ۱ ص ۱۵۵

(۲) روایت ۲۱۶: کافی ج ۱ ص ۲۳

(۳) روایت ۲۱۷: کافی ج ۱ ص ۱۱

وجود ندارد، اما مهم به کارگیری درست عقل است؛ به بیان دیگر شکی نیست که کار عقل «استنباط» می باشد، ولی باید دید به وسیله ی عقل چه چیزی را از چه چیزی می توان «استنباط» نمود.

مثلا «استنباط» علم پزشکی و «استنباط» ادبیات فارسی به یک شکل و از یک منبع انجام نمی پذیرد؛ چرا که بستری که مثلا برای «استنباط» ادبیات فارسی لازم است امثال شاهنامه ی فردوسی است، در عین حال گفتنی نیست که برای «استنباط» خسوف و کسوف باید به شاهنامه مراجعه کرد.

بنا بر این همچنان که هر زمینی برای «استنباط» آب مناسب نیست، هر امری نیز شایستگی «استنباط» دین را ندارد. نتیجه این است که در مرحله ی دوم باید بین دین تراشی با عقل که از به کارگیری عقل در بستر نامناسب ناشی می گردد. و تعقل در دین که با درک منابع معتبر «استنباط» دین عملی می گردد. تفکیک نمود.

از آنجا که دامنه ی این بحث بسیار گسترده است به همین اشارات اکتفا نموده از آن می گذریم.

در پایان تذکر یک نکته ی اساسی ضروری است و آن این که آنچه گفته شد تنها در حد اشاره به برخی از کلیات مباحث عقل است، اما برخی دیگر از مسایل بسیار بنیادین و ضروری را مسکوت گذاشته ایم و از

جمله این که عقل چیست؟ و مصداق درک عقلی کدام است؟

تضاد عقل و نقل

گاه مسأله‌ای به عنوان تضاد و تعارض درک عقلی با آنچه از راه دین و وحی آمده است مطرح می‌شود. البته این مسأله به عناوین دیگری نیز طرح می‌شود؛ مانند تضاد عقل و نقل یا تضاد دلیل عقلی با دلیل نقلی و... که برخی از آنان عناوین بیانگر چگونگی تفکر مطرح کننده می‌باشد.

در مجموع این موارد با پذیرش موضوع بحث، بر سر مقدم داشتن حکم عقل و یا حکم شرع بحث می‌شود.

درایت نکاتی که گذشت، بحث تضاد عقل و شرع را از ریشه می‌خشکاند؛ چرا که هیچ موردی برای تعارض و تضاد عقل و شرع باقی نمی‌ماند؛ به بیان دیگر اساساً این مسأله موضوع واقعی ندارد تا بخواهیم حکم آن را معین نماییم.

چون در مرحله‌ی ثبوت و واقع در موردی که شرع حکمی داشته باشد درک عقل مخالف با شرع ممکن نیست؛ زیرا اگر عدم درک عقل نسبت به وحی، به خاطر قصور ذاتی باشد شناخت محال است، نه این که شناختی عقل دارد و با نظر شرع مخالف است، و اگر عدم درک عقل نسبت به وحی، به خاطر ناتوانی و ضعف عقل (قصور بالعرض) باشد

علاوه بر این که عقل در مورد نظر شرع شناختی ندارد. با اکتساب عقل بیشتر، عقل نیز به همان نظر شرع می‌رسد.

از این رو گفته می‌شود در روح دین تعبدی وجود ندارد، و این بدین معنا نیست که ما تا به تعقل دین. حتی در فروع آن. نرسیم نباید آن را بپذیریم؛ چرا که پس از تعقل اصول دین، بدون هیچ تردیدی التزام به فروع دین لازم است، چه در آن فرع، به تعقل دینی برسیم و چه نرسیم. بلکه حقیقت امر این است که هر چه عقل کاملتر گردد خواهد دید که دین بر اساس واقعیاتی است باید به آن واقعیات گردن نهاد و عمل کرد، هر چند تعبد شرعی هم در آن مورد وارد نمی‌شد، از این جهت واقعیات دینی همانند واقعیت «دو دو تا چهار تا» می‌باشد، اما مشروط به این که در درجه‌ی اول عقول تا مرتبه‌ی حقایق دینی بالا رود و در درجه‌ی دوم آن حقایق به شکل درستی بیان گردد.

بر این اساس روشن می‌شود اگر امامت معصوم. که صاحب عقل کامل است. از دین حذف نمی‌شد و ناهلان بر مسند امامت تکیه نمی‌کردند، پذیرش دین برای عموم نه تنها با تعقل همراه بود که این تعقل به اراده‌ی مشتاقانه منتهی می‌شد.

اما در مرحله‌ی اثبات و تشخیص خارجی این مطلب طرح مقدماتی لازم است که مجال آن خارج از موضوع بحث است انشاءالله

این مباحث در بحث «عقل» طرح خواهد شد. البته باید توجه داشت که افق برخی مسایل و از جمله مسئله عقل، آن چنان بلند است که اختصار آن بسیار مشکل است. با این همه نتیجه همین اختصار، این شد که تا هر جا که پرتو خرد به معنای واقعی نورافشانی کند، بی هیچ تردیدی حجت است. در هر صورت هر چند بحث عقل بسیار عمیق است و گردابی هائل، اما اخباریون در اولیات حجیت عقل گرفتار شده‌اند. آن چه گذشت روشن ساخت که فرق است میان تعقل و خردورزی و با خردنمایی و تظاهر به تعقل. تعقل واقعی شرایطی دارد که اگر رعایت نگردد از تعقل خبری نخواهد بود. این همان گردابی است که اخباریون در آن گرفتار شده‌اند. هم خود هلاک شدند و هم دیگران را هلاک کردند.

هلاکت اخباریون در گرداب «اجر مجتهد»

پیش از این گفتیم یکی از گردابهایی که اخباریون در آن غرق شده‌اند، «گرداب جهالت» است که حاصل آن تحریف و جعل و اتهام است.

ممکن است تصور شود این مطلب مبالغه‌گویی است. چند نمونه از این موارد تقدیم می‌شود و قضاوت را به خوانندگان فهیم واگذار می‌کنیم.

یکی از اتهامات، نسبت تصویب به اصولیون است. مدرک این نسبت نادرست را اخباریون درخواست کردیم که به جریان جالبی منجر شد. این جریان را که سابقاً مکتوب شده بود، بی‌کم و کاست در این جا می‌آوریم. برخی از اخباریون در جزواتشان این گونه نوشته‌اند:

و لکن همانگونه که در کتاب‌های ایشان می‌بینیم اصولی‌ها چنین معتقد می‌باشند که مجتهد هرگاه به حقیقت دست یابد و اشتباه نکند دو اجر دارد و هرگاه خطا نموده و اشتباه نماید یک اجر دارد.^۱

مدرک این اتهام را هم این گونه بیان کرده‌اند: در آخرین سؤال، یعنی سؤال پنجم خویش باز مدرک این کلام ایشان را خواسته بودید که بطور خلاصه کلامی به این مفهوم می‌گوید که:

و لکن اصولی‌ها چنین معتقدند که و چنین می‌گویند که اگر

(۱) یکی از جزوات ترجمه شده اخباریون ص ۳۶

مجتهد به حکم درست دست یابد دو اجر دارد و اگر اشتباه کند یک اجر دارد.

همچنانکه این مطلب را در کتب ایشان ملاحظه می‌کنیم. آری برادر، مفهوم و غالباً این مطالب در همین کتب معمول اصولیین از قبیل معالم الاصول حسن بن زین الدین (معروف به شهید ثانی) ترجمه و شرح همان کتاب از شیخ هادی مازندرانی، اصول فقه شیخ محمد رضا مظفر، و کفایه الاصول آخوند خراسانی به وضوح مشاهده می‌شود...

در هنگام اشتغال به تحصیل و جستجوی همزمان جهت هدایت یافتن به صراط مستقیم بود که با مشاهده این موارد در کتب اصول باطل بودن راه و روش آنها از برایمان محرر گردید، و بسیار در عجبم که چگونه کسی که ظاهراً مدتی است که مشغول تحصیل علم اصول است برای چنین مطلب واضحی مدرک می‌طلبد!...»^۱

حاصل پاسخ به درخواست مدرک این شد که:

- (۱) استناد این مطلب به همه مجتهدین اصولی در جزوه، و تأیید مجدد آن به وسیله نویسنده نامه (و مترجم محترم).
- (۲) تأکید بر این که این مطلب به وضوح در کتب «معالم»، «اصول

فقه» و «کفایه» مشاهده می‌شود.

۳) نویسنده نامه دریافتی (و مترجم محترم) جزوه، ادعا کرده است: سابقاً که درس حوزی می‌خوانده این مطالب را مشاهده کرده است و آن چنان مطلب برایش واضح بوده که همین امور باعث هدایت او گردیده است.

۴) نویسنده نامه تعجب می‌کند از این که کسی که در حوزه است چگونه برای چنین امر واضحی مدرک می‌طلبد.

۵) در ارایه مدرک فقط به نام کتاب به طور کلی اکتفا نموده و بدون این که شماره صفحه یا فصل و موضوع بحث را معین کند.

اما در پاورقی ص ۳۶ از جزوه یاد شده می‌نویسد:

مراجعه شود به معالم الاصول لحسن بن زین الدین ص ۲۷۲ (و صفحه چهل و ششم ترجمه و شرح معالم الاصول از شیخ هادی مازندرانی)

هر چه در معالم جستجو کردیم اثری از مطلب یاد شده در این آدرس پیدا نکردیم.

اتهام یاد شده در سه کتاب دیگر درسی حوزه، یعنی اصول فقه و رسائل و کفایه هم دیده نشد.

در ترجمه و شرح معالم شیخ هادی مازندرانی ص ۴۶ نیز، هیچ مطلبی پیدا نکردیم که اندکی شبیه به ادعای نویسنده باشد.

ممکن است اخباریون به این عبارت از کتاب رسائل شیخ انصاری . اعلی الله مقامه . استشهاد کنند که در «تنبيه اول مباحث قطع» فرموده است:

و قد اشتهر أن للمصیب أجرین و للمخطئ أجرا واحدا.

ولی این کلام شیخ انصاری درباره پاداش انقیاد (حسن فاعلی) و تجری (قبح فاعلی) علاوه بر پاداش بر نفس عمل (حسن و قبح فعلی) است، که نسبت به هر مکلفی جاری است و هیچ ربطی به بحث اجتهاد ندارد.

ادامه‌ی این مطلب در سرفصل «هلاکت اخباریون در گرداب تصویب» خواهد آمد.

هلاکت اخباریون در گرداب «تصویب»

یکی از اتهامات اخباریون به اصولیون نسبت تصویب به اصولیون است. این مطلب هم سرنوشتی چون تهمت «للمصیب اجران» دارد. (که پیش از این گذشت).

برخی از اخباریون در جزواتشان این گونه نوشته‌اند:

و معتقدند که هر مجتهدی مصیب و به حقیقت دست می‌یابد و

معتقدند...^۱

در پاورقی هم آورده‌اند:

به معالم الاصول حسن بن زین الدین ص ۲۸ و ۲۷۲-۳ و ترجمه و شرح این کتاب از شیخ هادی مازندرانی ص ۴۶ مراجعه شود. در آغاز این توضیح ضروری است که: کلمه مصیب به یک اصطلاح اصولی اشاره دارد که تعریف سطحی و اجمالی آن این است که: هر نظری که مجتهد به آن برسد، خداوند مطابق همان نظر حکم و قانون جعل می‌کند، در نتیجه هیچ گاه حکم مجتهد خلاف حکم الهی نخواهد بود.

از معالم شروع می‌کنیم.

و ما يقال في الجواب أيضا . من أن الظن في طريق الحكم، لا فيه نفسه، و ظنية الطريق لا تنافي علمية الحكم . فضعفه ظاهر عندنا . و أما عند المصوبة القائلين بأن كل مجتهد مصيب . كما سيأتى الكلام فيه، إن شاء الله تعالى، في بحث الاجتهاد . فله وجه . و كأنه لهم . و تبعهم فيه من لا يوافقهم على هذا الاصل، غفلة عن حقيقة الحال.^۲

صاحب معالم در آخر بحثی که در تعریف فقه مطرح کرده است در

(۱) جزوه ترجمه شده ص ۳۹

(۲) معالم چاپ دفتر انتشارات اسلامی ص ۲۸

اشکال بر بعضی از کلمات می فرماید:

ضعف و اشکال این بیان، نزد ما (شیعه که مخطئه هستیم و تصویب را باطل می دانیم) آشکار است، و اما نزد مصوبه که قائل هستند به این که هر مجتهدی مصیب است. همچنان که سخن در این مطلب انشاء الله تعالی در بحث اجتهاد خواهد آمد. وجهی برای این کلام هست....

تا این جا روشن شد که اتهام اخباریت در مورد تصویب ناشی از این است که اصلا معالم را نفهمیده اند.

سایر آدرس هایی هم که برای اثبات تصویب از کتاب معالم داده اند، اصلا وجود ندارد.

شیخ هادی مازندرانی در شرح سخن معالم که پیش از این گذشت نیز این چنین آورده است:

آنچه بعضی در جواب از سؤال ظن گفته اند... پس ضعف این جواب ظاهر است نزد ما طائفه امامیه رضوان الله علیهم، زیرا که اتفاق نموده اند امامیه رضی الله عنهم بر این که مجتهد گاه مخطی باشد زیرا ... و اما نزد مصوبه یعنی جمعی که قائلند به اینکه هر مجتهدی مصیب است، چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی در بحث اجتهاد بحث از این مسئله خواهد آمد، پس این جواب صورتی دارد....

این عبارت هم تصریح نموده است که امامیه (شیعه) بر اعتقاد به تخطئه (نقطه مقابل تصویب) اتفاق دارند.

اکنون بینیم محققین اصولی - اعلی الله مقامهم - راجع به تصویب چه نوشته اند، ولی برای اختصار در بررسی این مطلب، به چند کتاب درسی حوزه بسنده می کنیم.

از معالم آغاز می کنیم:

نعم اختلف الناس فی التصویب. فقیل: کل مجتهد مصیب، بمعنی أنه لا حکم معینا لله تعالی فیها، بل حکم الله تعالی فیها تابع لظن المجتهد. فما ظنه فیها کل مجتهد فهو حکم الله فیها فی حقه و حق مقلده.

و قيل إن المصیب فیها واحد، لأن لله تعالی فیها حکما معینا، فمن أصابه فهو المصیب، و غیره مخطئ معذور.

و هذا القول هو الاقرب إلى الصواب. و قد جعله العلامة فی النهاية رأی الامامیه. و هو مؤذن بعدم الخلاف بینهم فيه.^۱

معالم همان گونه که وعده داده بود در بحث اجتهاد چنین می گوید:

آری مردم، (مقصود از مردم که ترجمه کلمه «ناس» می باشد در بعضی از کلمات - همچنان که در روایات هم استفاده شده است - سنی ها می باشد) در تصویب اختلاف کرده اند، گفته شده است

(۱) معالم الدین ۲۴۲ بحث اجتهاد، دفتر انتشارات اسلامی

(و یک قول این است) که هر مجتهدی مصیب است به این معنی که حکم معینی برای خداوند در شرعیات نیست بلکه حکم خدا تابع گمان مجتهد است و هر چه که مورد گمان مجتهد قرار گیرد همان حکم خدا در حق مجتهد و مقلدش می باشد.

و گفته شده است (و قول دوم این است) که فقط یکی از مجتهدین به حکم واقعی می رسد؛ زیرا در واقع حکم خداوند معین است، هر کسی که به آن برسد مصیب است و دیگران مخطئ، این نظریه به صواب نزدیکتر است، و علامه حلی در کتاب «نهایه» همین نظریه را به عنوان رأی امامیه (شیعه) قرار داده است، و این تعبیر علامه به این اشاره دارد که در این نظریه اختلافی بین امامیه وجود ندارد.

برای تأکید بیشتر، ترجمه و شرح معالم شیخ هادی مازندرانی ص ۴۲۵ را هم می آوریم:

بلی اختلاف نموده اند عامه در تصویب پس قایل شده اند به اینکه هر مجتهدی مصیب است به این معنی که خدای تعالی را در هیچ مسئله حکم معینی نیست بلکه حکم در مسایل شرعیه تابع آرای مجتهدین است پس هر چه مظنون هر مجتهدی بشود حکم خدای تعالی در حق آن مجتهد و حق مقلدان مجتهد همان است و بعضی گفته اند که مصیب از این مجتهدین مختلفه الاراء

یکی است زیرا که خدای تعالی را در هر مسئله حکم معینی است پس هر مجتهدی که فکرش به آن حکم منتهی شود مصیب است و غیر او مخطئیند لیکن معذورند و گناه کار نیستند اجماعاً. و این قول نزدیکتر است به صواب و علامه رحمة الله علیه در نهاییه این را مذهب امامیه شمرده است و این مشعر است به اینکه خلافتی میانه ایشان نبوده باشد....

اصول فقه مظفر هم این چنین نوشته است:

و لكن هذا معناه التصويب المنسوب إلى المعتزلة أى أن أحكام الله تعالى تابعة لآراء المجتهدين وإن كانت له أحكام واقعية ثابتة فى نفسها فإنه يكون عليه كل رأى أدى إليه نظر المجتهد قد أنشأ الله تعالى على طبقه حكما من الاحكام و التصويب بهذا المعنى قد اجتمعت الامامية على بطلانه و سيأتى البحث عنه فى مباحث الحجة^۱.

و لكن معنا (و لازمة) این مطلب (اشاره به مطلب قبل دارد) تصویبی است که به معتزله (یکی از دو فرقه سنی‌ها در اصول دین) منسوب است و (تصویب) به این معناست که احکام خداوند تعالی تابع اراده مجتهدین است و اگر چه برای خداوند احکام واقعیه‌ای هست که در حد خودشان ثابت می‌باشد، برای

(۱) اصول الفقه ج ۱ ص ۲۵۲، انتشارات اسماعیلیان

این مبنا طبق هر نظری که مجتهد پیدا کند خداوند حکمی وضع خواهد کرد.

ولی همه امامیه (شیعه) متفق هستند که تصویب به این معنی باطل است که بحث آن در مباحث حجت خواهد آمد.

و المعروف عند الامامية عدم الاجزاء مطلقا فى الاحكام و الموضوعات أما فى الاحكام فلاجل اتفاقهم على مذهب التخطئة أى أن المجتهد يخطئ و يصيب لان الله تعالى أحكما ثابتة فى الواقع يشترك فيها العالم و الجاهل أى إن الجاهل مكلف بها كالعالم غاية الامر أنها غير منجزة بالفعل بالنسبة إلى الجاهل القاصر [۱] حين جهله و إنما يكون معذورا فى المخالفة.^۱

بعد از بیان نظریه عدم اجزاء دلیل آن را چنین بیان می‌کند) چون امامیه بر مذهب تخطئه (نقطه مقابل تصویب) اتفاق دارند...

در رسائل نیز این چنین آمده است:

و الجاهل مع قطع النظر عن قیام أمانة عنده على حكم العالمين لا حكم له أو محكوم بما يعلم الله أن الامارة تؤدى إليه. و هذا تصویب باطل عند أهل الصواب من المخطئة. و قد تواتر بوجود الحكم المشترك بين العالم و الجاهل الاخبار و الآثار.^۲

(۱) اصول الفقه ج ۱ ص ۲۵۱

(۲) فرائد الاصول ج ۱ ص ۴۴، دفتر انتشارات اسلامی

(شیخ انصاری در یکی استدلالهایش می‌فرماید: این مطلب) نزد اهل صواب (شیعه) که قائل به تخطئه می‌باشند همان تصویب باطل است...

نظر کفایه نیز این گونه است:

اتفقت الكلمة على التخطئة في العقليات، و اختلفت في الشرعيات، فقال أصحابنا بالتخطئة فيها أيضا، و أن له تبارك و تعالى في كل مسألة حكم يؤدي إليه الاجتهاد تارة و إلى غيره أخرى. و قال مخالفونا بالتصويب، و أن له تعالى أحكاما بعدد آراء المجتهدين....^(۱)

تخطئه در عقليات بین عامه و خاصه مورد اتفاق است ولی در شرعیات اختلاف است نظریه اصحاب ما (فقهاء شیعه) در این مورد هم تخطئه می‌باشد. و مخالفین ما (سنی‌ها) قائل به تصویب هستند...

البته از در کتب شیعه فقط یک روایت پیدا نمودیم که به همین مطلب نظر دارد، توجه کنید:

از پیامبر ﷺ روایت شده است آن حضرت فرمود: هر کسی که اجتهاد کند و به واقع برسد دو حسنه دارد و کسی که اجتهاد کند

و به خطا رود یک حسنه دارد.^۱

ولی این روایت بر مبنای مجتهدین به جهات مختلفی معتبر نیست و قائلی هم ندارد.

مطلب بسیار واضح تر این است که نیاز به مستندات بیشتر داشته باشد

تا اینجا آشکار شد که آنچه به اصولیین نسبت داده شده است، واقعیت ندارد و اتهامی بیش نیست، بلکه نظریه اصولیین درست بر خلاف آن است.

تصویب و اجر مجتهد مخطی، دو مطلب از اتهامات اخباریون است که مورد بررسی قرار گرفت اما قطعاً اتهامات اخباریون بیش از این موارد است.

هلاکت اخباریون در گرداب نظریه «نص حدیث»

بدیهی است که بشر احاطه به نظام تکوین ندارد.

با عدم درک واقعیات عالم تکوین، طراحی نظام دینی (نظام تشریع) از سوی بشر محال خواهد بود. از این رو نخستین ضرورت عقلانی بشر، نیاز به وحی و ایمان به غیب است.

(۱) روایت ۲۱۸: عوالی اللالی ج ۴ ص ۶۳

تعبد یا «توقیفیت دین» متولد از نیاز به وحی و ایمان به غیب است. این مسئله کاملاً برهانی است همانند دو دو تا چهار تا. در این نقطه عقل‌گرایی با نص‌گرایی پیوند می‌خورند. با مکملیت هر یک از این دو نسبت به دیگری است که عروج انسانی میسر می‌گردد.

لغزشگاه بزرگ اخباریون این است که نتوانسته‌اند توقیفیت دین و اساس عقلانی آن را آن‌چنان که هست درک کنند. از این رو هم خود هلاک شدند و هم دیگران را هلاک کردند.

توضیح این مطلب مربوط به بحث شناخت عقل و وحی و رابطه میان این دو است که در این مجال به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم. تردیدی در روشننگری و حجیت ذاتی خرد وجود ندارد. این مطلب عقلاً و شرعاً ثابت شده است.

از سوی دیگر تردیدی هم در محدودیت عقل در بشر عادی نیست و همین محدودیت است که دست نیاز عقل را به سوی آسمان وحی دراز کرده است.

سخن در تعریف وحی و به تبع آن، تعریف حوزه مراجعه به وحی است.

تمامی آن چه مربوط به معصومین است در دایره وحی جای

می‌گیرد، خواه کلام معصوم باشد، خواه عمل او و خواه تقریرش. همه و همه از منابع وحی هستند. این گستره‌ی نخستِ مرز وحی است. البته با تبصره‌های مهمی که در مجال خودش شمرده شده است.

گستره‌ی دومِ مرز وحی هم این است که علاوه بر آن چه گفته شد، تمامی مدالیل واقعی سخن و رفتار و امضای معصوم، خواه مدلول مستقیم باشد، خواهد مدلول با واسطه، همگی از اجزاء حقیقی وحی هستند. بر این اساس با مجموعه بزرگی از مدالیل التزامی روبرو می‌شویم که کرانه این مدالیل، بستگی تمام به قوت خرد افراد دارد.

و بر همین اساس هم دستگاه استنباط گشوده می‌شود. لذا هر آن چه به معنای واقعی از وحی شمرده می‌شود (تأکید می‌کنم هر آن چه...)، همه و همه در حوزه تأمین نیاز عقلانی انسان قرار می‌گیرد.

لذا بر قید «هر آن چه که به معنای واقعی از وحی شمرده می‌شود» تأکید کردیم.

روشن است که رسیدن به این مطلب آن چنان که شاید و باید نیازمند تعقلی قوی است.

اخباریون در این جا از اصولیون وامانده‌اند. چرا که نتوانسته‌اند گستره و دایره واقعی وحی را همچنان که هست درک کنند. از این رو

وحی را منحصر کرده‌اند ۱- به کلام معصوم، ۲- آن هم در حد دلالت مطابقیه.

با این انحصار ساخته و پرداخته اخباریون، نظریه «نص حدیث» تولد یافته است.

به سخن دیگر نظریه «نص حدیث» در واقع نگاهی کوتاه‌نگرانه به منابع وحی یعنی تقلین است.

اخباریت در نقطه‌ی نص‌گرایی عقلانی، یعنی نص‌گرایی متولد از عقل‌گرایی، دچار انحراف گردیده و به نص‌زدگی مسخ شده است. نظریه اخباریون در «نص حدیث» در واقع «نص‌زدگی» است. این «نص‌زدگی» بر چند پایه بنا شده است.

۱- نیاز به وحی.

این پایه مورد اتفاق اصولیون و اخباریون است.

۲- انحصار وحی اولاً به کلام معصوم و ثانیاً مدلول مطابقی آن.

این پایه دیگر بر خلاف برهان است و مصداق «یؤمن ببعض و یکفر ببعض» است. این نقطه نخست انحراف اخباریون است.

۳- با انحصار وحی به «نص حدیث»، دیگر مجالی برای کشف ملازمات واقعی کلام معصوم باقی نمی‌ماند. از این رو در استنباط عقلانی از کلام معصوم بسته می‌شود.

بر این اساس است که اخباریون دست به حذف خرد از ساحت وحی زده‌اند. این هم نقطه دوم انحراف اخباریون است.

بر اساس آن چه گذشت نظریه «نص حدیث»، دقیقاً در نقطه متضاد روش استنباطی قرار می‌گیرد. به سخن دیگر نظریه «نص حدیث» بیگانه‌ترین نظریه با روش استنباطی است. پیش از این روشن شد که استنباط پشتوانه بزرگی از احادیث دارد.

ریشه این نظریه متضاد با استنباط، عدم درک درست از تعبد و توقیفیت دین است که توضیح اجمالی آن گذشت.

اخباریون سینه سپر کرده که ما فقط و فقط از اهل بیت تبعیت می‌کنیم در حالی که ندانسته بخشی از وحی را قیچی کرده و به آن پشت کرده‌اند.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
صُنْعًا

در هر صورت این کوتاه‌نگری همچون عینکی جلو دید اخباریون را گرفت و تمامی روایاتی را که به شکلی به استنباط و مصادیق آن اشاره دارد از دید اخباریون پنهان نگه داشت.

اما در نقطه مقابل هر روایتی که اندکی با نظریه «نص حدیث» تشابه داشت، در چشم اخباریون کاملاً برجسته گردید و تخیل کردند این گونه روایات می‌توانند مستند نظریه کوتاه نگرانه «نص حدیث» گردد و در استنباط را ببندد.

از یک سو در نوشتار پیش رو مستندات خیالی نظریه «نص حدیث» را طرح و بررسی کرده و بطلان آن را ثابت نمودیم. از سو دیگر در نوشتار «استنباط اساس دوم فتوا» با کمک روایات، روش استنباطی متخذ از منابع وحی را برهانی کردیم. از شگفتی‌های روزگار این است که کسانی که خود مصداق یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض هستند، اصولیون را متهم به انحراف از اهل بیت علیهم‌السلام می‌کنند!

وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ^۱

به حمد الهی و عنایات مولا بقیه الله الاعظم بزرگ‌ترین گردابی که اخباریون را در خود فرو برده شناخته و شناسانیدیم.

هلاکت اخباریت در گرداب «ظالمانه‌ها»

بخش پیشین به برخی از هلاکتهای اخباریون پرداخت که ناشی

ناآگاهی و تقصیر در آموختن بود. البته مواردی از هلاکت را هم ضمیمه کردیم که ناشی از لجاجت در باطل و تکبر در پذیرش حق بود. متأسفانه از این ندانسته‌ها و لجاجتها، رفتارهای ظالمانه‌ای متولد شده و حقوق فراوانی هم بر باد رفته است. این بخش نگاهی دارد به این گونه ظالمانه‌ها.

هلاک اخباریون در گرداب «ستم به اهل بیت (علیهم‌السلام)»

اخباریت برای استحکام نظریه «نص حدیث» به مجموعه‌ای از روایات درایت نشده تمسک کرده‌اند. یکی از ادله‌ای که برای نظریه اخباریت اقامه کردند این ادعای جدید است که: «ائمہ علیہ السلام محدث (به کسر دال) بوده‌اند». روشن شد علاوه بر این که خود این نظریه باطل است، این نظریه با بسیاری از مقامات معصومین علیهم‌السلام نیز در تضاد است و مستلزم انکار فضایل متعدد اهل بیت علیهم‌السلام است. در سرفصل «ظلم به ائمہ علیہ السلام» از بخش «ظالمانه‌ترین نظریات» برخی از لوازم نظریه اخباریت گذشت. از جمله:

انکار استنباط ائمہ علیہ السلام

انکار ولایت تشریعی ائمہ علیہ السلام

انکار منابع عملی ائمه علیهم السلام
انکار محدث بودن (به فتح) ائمه علیهم السلام

هلاکت اخباریون در شیوه‌های ناجوانمردانه

شیوه‌های متعددی از سوی اخباریت به کار رفته است. اگر نگوییم همه آنها، اما مسلماً عمده این شیوه‌ها علمی نیستند. اما آن چه بیشتر جلب توجه می‌کند شیوه‌هایی است که علاوه بر علمی نبودن، انسانی هم نیستند.

تلخ‌ترین ظالمانه‌ها، استفاده ایزاری از احادیث اهل بیت علیهم السلام است. البته سوء استفاده از حدیث، همیشه همراه مجموعه‌ای از ظالمانه‌هاست: از تحریف گرفته تا استیکال به ائمه علیهم السلام، دروغ، تهمت و.... اما در میان همه این ظالمانه‌ها ظلم به اهل بیت علیهم السلام تأسف بارتر از همه است.

در سرفصل «شناسایی شگردهای کاربردی مهاجمین» از بخش «اولویت نخستین حرکت تدافعی» به برخی از ظالمانه‌های اخباریت اشاره کردیم و لذا نیاز به تکرار نیست.

هلاکت اخباریون در گرداب هواپرستی

پیش از این گفتیم که هلاکت اخباریون هم از منظر شناختن حق

و هم از منظر ظالمانه‌هایی که محصول همین نشناختن است، شاخه‌های مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره شد.

اما آن چه مهم است این است که بدانیم ریشه اصلی تمامی این هلاکت چیست و این انحرافها از کجا سرچشمه گرفته است؟ هلاکت اخباریون دو سرچشمه کاملاً متفاوت دارد: یکی هواپرستی و دیگری ساده‌پنداری دین.

هواپرستی اخباریون مجموعه‌ای است از حب ریاست، غرور، بدبینی و تنبلی. در احادیث هم به برخی از آنها تصریح شده رفته است.

از حب ریاست که بگذریم همگان دچار پرسش‌ها و شبهاتی می‌شوند. بدیهی است که مرتفع ساختن پرسش و شبهه از یک سو نیازمند تواضع در مقابل دانای آن است و از سوی دیگر پشتکار و تلاش. اما غرور و تکبر به استبداد فکری می‌انجامد و سرانجام استبداد فکری نیز خودپسندی و عُجب علمی است.

از این رو اگر کسی دچار غرور و به تبع آن استبداد فکری و عجب شد، هرگز در صدد رفع شبهه برنخواهد آمد و اگر هم از کسی پرسشی بکند بیشتر جنبه خود نمایی و آزمایشی و... دارد. لذا برای همیشه در جهالت باقی خواهد ماند.

همچنین اگر کسی همت لازم برای آموختن نداشته باشد، بیشتر

دنبال لقمه‌های آماده و راحت الحلقوم است. از این رو در مسایل بنیادی و اساسی کم می‌آورد.

این امور همگی دست به دست هم داده و کوته فکری را می‌آفرینند. حالا تصور کنید حب ریاست از یک سو و ترکیبی از کوته فکری و خود پسندی از سوی دیگر، در کنار هم بنشینند حاصل آن چها می‌شود؟!

در نظر این گونه افراد، دیگر کسی غیر خودش آدم نیست و حرفی غیر حرف خودش حق نیست!

اینجاست که تمامی حرفهای دیگر غیر از حرف خودش بایکوت می‌شود. یعنی دیگر حاضر نیست بی طرفانه بر مطالب دیگری اندکی درنگ کند.

به همه اشخاصی که هم چون او نمی‌اندیشند با دیده شک و تردید می‌نگرد و در نهایت دچار بدبینی می‌شود.

این سیر اجمالی هواپرستی است که اخباریون به آن دچار شده‌اند. اینک به برخی از مصادیق آن توجه کنید.

هلاکت اخباریون در گرداب «حب ریاست»

فاجعه حب ریاست امری کاملاً آشکار است و نیازی به توضیح

ندارد. از این رو تنها به یک حدیث درباره حب ریاست اخباریون بسنده می‌کنیم.

فیض بن مختار به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: خداوند مرا فدای شما گرداند این اختلافی که میان شیعیان شماسست چیست؟ حضرت فرمود کدام اختلاف ای فیض؟ فیض گفت من در حلقه‌های آنان در کوفه می‌نشینم از اختلاف آنها در احادیثی که نقل می‌کند نزدیک است به شک و تردید بیفتم (که آیا این احادیث اصلاً درست هست یا خیر). تا این که به مفضل بن عمر مراجعه می‌کنم و او مرا از این اختلافات (نجات می‌دهد و طوری به حق) واقف می‌کند که آسوده می‌گردم و قلبم آرام می‌گیرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود آری مطلب همان است که گفתי ای فیض.

به راستی که مردم به دروغ بستن بر ما حریص شدند. گویا خداوند این امر را بر آنان واجب کرده و جز این از آنان نخواسته است. و من به یکی از آنان حدیث می‌گویم پس هنوز از نزد من خارج نشده آن را بر خلاف مقصود تأویل می‌کند.

دلیل این امر این است که آنان به حدیث ما و به (ادعای) دوستی ما آن چه نزد خداست نمی‌خواهند و همانا هدفشان دنیاست.

چرا که هر کسی دوست دارد (مطرح شود و) به ریاست برسد.
به درستی که هیچ بنده‌ای نیست که خودش را بزرگ کند مگر این
که خداوند او را پست کند و هیچ بنده‌ای نیست که تواضع کند
مگر این که خداوند او را بزرگ نماید.

پس زمانی که حدیث ما را خواستی بر تو باد که به این شخص
نشسته مراجعه کنی و حضرت با دستش به مردی از اصحابش
اشاره فرمود. پس من از اصحابمان پرسیدم این شخص کیست
گفتند او زرارۀ بن اعین است.^۱

این حدیث نکات بسیار جالبی دارد که توجه به برخی از آنها
ضروری است.

۱- اختلاف شیعیان در احادیث از زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته
است.

۲- یکی از دلایل این اختلاف، دروغ‌گویی اصحاب است.

۳- یکی دیگر از دلایل اختلاف، تأویل احادیث است.

۴- ریشه همه این امور هم دنیا‌طلبی و حب ریاست است.

اگر اخباریت تنها همین یک حدیث را درایت و به آن عمل کند برای
نجات آنان کافی است.

هلاکت اخباریون در گرداب «بدبینی»

بدبینی بیماری خطرناکی است که هر کس به آن مبتلا شود هلاک می‌شود.

برخی از اخباریون نیز به بیماری بدبینی دچار شده‌اند. بدبینی اخباریون به شکل‌های مختلفی خودش را نشان می‌دهد. مانند: آخوندها عمداً دین را مشکل جلوه می‌دهند تا دکانشان تخته نشود.

شما می‌گویید باید سالها درس خواند تا از اشکالات فرار کنید. اگر ما هم این مقدماتی را که شما می‌خوانید، بخوانیم مانند شما فکر می‌کنیم. ولی نمی‌خوانیم تا دچار انحرافات شما نشویم. هر که داخل خانه اصول شد دچار اختلاف شد. ما برای پرهیز از اختلاف هرگز وارد این خانه نمی‌شویم. اصولیون عمداً دین را مشکل می‌کنند تا مردم نفهمند.

و...

پایان بدبینی هم اتهام و تخریب ظالمانه است. پیش از این با برخی از ظالمانه‌ها آشنا شدید.

علمای شیعه زحمت می‌کشند که حرف کفار و مخالفین شیعه را بفهمند تا آنها را هدایت نمایند. اما اخباریت از فهمیدن حرف اصولیون فرار می‌کند!

هلاک اخباریون در سوء استفاده از نادانی عوام

در جای جای این سلسله نوشتار روشن شد که مشکل اصلی اخباریون درک نادرست و یا ناقص است.

برخی از شواهد آن هم به شکل مشخص ارایه شد. از همین رو بارها تأکید کردیم هلاکت اخباریون ریشه در ندانستن آنان دارد.

اما علاوه بر هلاکت خود آنان، بسیاری را همراه خود هلاک کردند. علت هلاکت دیگران توسط اخباریون نیز عدم آگاهی عوام است. چرا که عوامی مردم، بستر خوبی برای سوء استفاده اخباریون شده است. پیش از بیان برخی از سوء استفاده‌ها مناسب است جریان جالبی را نقل کنیم.

نقل می‌کنند که عالمی پس از پایان تحصیل، روستایی را برای انجام وظیفه انتخاب نمود. ملای مکتبی سابق روستا متوجه شد که با وجود این عالم با سواد، دکانش برای همیشه تخته خواهد شد. در نتیجه نقشه‌ای را در انظار عموم مردم به اجرا گذاشت: ابتدا رو به عالم نمود و گفت شما برای مردم بنویسید «مار». آن عالم، بدون این که دست ملای مکتبی خائن را بخواند، نوشت «مار». ملای مکتبی کاغذ را از عالم گرفته و زیر آن تصویر ماری را نقاشی کرد و سپس رو به مردم نموده و گفت: مردم! این مار است که این آقا نوشته یا این که من کشیده‌ام؟ روشن است که

مردم بی سواد هم فقط تصویر مار را می شناختند و بس، بنا بر این تصویر را نشان دادند. ملای مکتبی گفت: نگفتم این آقا بی سواد است. مردم تحریک شده و آن عالم بزرگوار را از روستا اخراج کردند و روستا برای همیشه از نعمت علم محروم ماند و ملای مکتبی مار گیر، یکه تاز معرکه گردید.^۱

در ادامه با برخی از مصادیق سوء استفاده از عوامی مردم آشنا می شوید.

ساختن شخصیت‌های کاذب با القای فهم بودن عوام

در مدح علم و دانش همین بس که اگر به نادان بگویی تو نادانی، ناراحت می شود. چرا که نسبت عوامیت و نادانی برای همه مشمئز کننده است و با غرور کسی سازگار نیست.

نقطه مقابل این حرکت، ساختن شخصیت‌های بادکنکی و کاذب است. به این معنی که اگر نادان را دانا خطاب کنی، بسیار خوشحال می شود.

این شیوه همانند کاری است که برخی از گروهکها با نوجوانان انجام می دادند که مثلاً فلانی، رئیس بخش فرهنگی خیابان فلان است. این آقا کسی نیست جز نوجوان دوازده ساله. مسئولیت فرهنگی فلان

(۱) شبیه این جریان برای میرزای قمی -عالی الله مقامه - نقل شده است.

خیابان هم تنها در چسباندن مثلاً یک اطلاعیه خلاصه می‌شود. متأسفانه نظریه اخباریت که متکی به ساده پنداری دین است، زمینه خوبی برای ساختن شخصیت‌های کاذب است. اگر یک بقال، حتی در عالم خیال خود را مستشکل بر یک مجتهد ببیند، بسیار کیف می‌کند تا چه رسد به این که این خیال جامه عمل بپوشد. به برخی از این بازی‌ها توجه نمایید:

همان بچه نه ساله هم می‌فهمد مگر مطلب چقدر بغرنج است مگر امام این مطلب را برای کی گفته‌اند؟! مدارک گفته شده خداوند به مردم عقل داده و خودشان تشخیص می‌دهند.

چرا مردم را این قدر متهم به نفهمی می‌کنید! بعضی شنیده‌اند بسیار ناراحت شده‌اند مگر چه بحث پیچیده‌ای است که نفهمند!

به صراحت ما را متهم به بی‌سوادی می‌کنند. طلب علم فریضه بر همگان است همگان باید بشنوند و گوش کنند.

همین کافی است برای کسی که بخواهد صحت و سقم حرف‌های مرا تشخیص بدهد گوش بدهد.

اصلاً این کتاب کافی این هم لغتنامه عربی به فارسی، فهم کجای

این روایت مشکل است؟!

ما خودمان جلسه داریم روایت می خوانیم همه هم می فهمند!
سلسله نوشتارها پیش روی شما تلاشی است برای درمان «همه چیز
دانی» اخباریت!

قالب زدن ادعا به عنوان مشترکات طرفین

در سرفصل «شناسایی شگردهای کاربردی مهاجمین» گذشت که
یکی از شگردهای اخباریت، ادعای اشتراک در تمسک به قرآن و
حدیث است.

با این که برخی از اخباریون در نهایت تنها حدیث را معتبر می دانند
و نه قرآن را، بر طبق نظریه «نص حدیث» دایره حدیث معتبر هم در نزد
آنان محدود به مدلول مطابقی آن است.

در حالی که تقلین شامل تمامی محکومات قرآن هم می شود.
در حالی که تقلین فعل و امضا معصوم را هم در برمی گیرد.
در حالی که تقلین تمامی مدالیل التزامی کلام و فعل و تقریر معصوم
را شامل می شود.

در حالی که تقلین بر تمامی مطالب استنباط شده از قرآن و حدیث
هم صادق است.

اصولیون تمامی تقلین را با تمامی ابعاد آن حجت می دانند. در

حالی که اخباریون ثقلین را محدود به «نص حدیث» به توضیحی که گذشت می‌کنند.

در تمسک به ثقلین دو روش است. یکی نظریه «نص حدیث» و دیگری روش استنباطی. کدام یک درست است؟

اعتراض به این که قرآن و حدیث به تفسیر اخباریت جزو مشترکات نیست، در عوام وجه خوبی ندارد. چرا که غالب عوام، قدرت درک پرسشهای یاد شده را ندارند و اصولیون را متهم به عدم تسلیم به احادیث می‌کنند.

در حالی که روش استنباطی برگرفته از صدها حدیث است. این شیوه اخباریت همان سوء استفاده از نادانی مردم است. این شیوه اخباریون همان شیوه نوشتن و کشیدن مار است که برای اخباریون بسیار سودمند بوده است.

فرار از مباحث بنیادین و اساسی

در بخش «شناسایی شگردهای کاربردی مهاجمین» گذشت که اخباریت به بهانه‌های مختلفی از ورود به مباحث بنیادین فرار می‌کند و بیشتر تکیه بر فروع می‌کند.

فرار از مسائل بنیادین دلایل متعددی دارد که از جمله آنها فقدان درک لازم است.

لذا حاضر نیستند پیش از هر بحثی، تکلیف استنباط را روشن کرده و یا تک تک مستندات «نص حدیث» را به بررسی بگذارند.

در نقطه مقابل بیشتر اشکالات اخباریت در فروع است که حاصل شیوه استنباطی است.

اشکال بر یک فرع فقهی مندرج در رساله برای عوام تا حدی (تأکید می‌کنم تا حدی) قابل درک است.

اما برهان بر درستی استنباط قابل درک همگان نیست.

این شیطنت برای علما شناخته شده است. اما درک آن برای عوام چندان آسان نیست. لذا این گونه روشها سوء استفاده از عوامیت مردم است.

آن چه گفته شد تنها چند شاهد برای سوء استفاده از عوامی مردم بود و الا سوء استفاده از عوامی مردم به این موارد خلاصه نمی‌شود.

هلاکت اخباریون در گرداب «ساده پنداری دین»

مسلماً مشكله بسیاری از اخباریون هواپرستی (حب ریاست و دنباله‌های آن) نیست.

از نظر آماری، عمده و شاید قریب به اتفاق اخباریون مشکل ناآگاهی دارند و نه عناد با حق.

ناآگاهی دو گونه است: یکی این فرد متوجه جهلش هست که می‌گویند جهل بسیط، دیگری این که از جهل خودش بی‌خبر است که می‌گویند جهل مرکب.

حقیقت جهل مرکبی که اخباریون دچار آن شده‌اند، چیزی جز ساده‌پنداری دین نیست.

نوشتار «سادگی یا پیچیدگی دین» نگاهی دارد به ریشه‌های ساده‌پنداری و انواع آن. در این مقاله «ساده‌پنداری اخباریت» هم توضیح داده شده است که توجه شما را به بخشی از آن جلب می‌کنم.

چرا روغن فروش زمان امام صادق علیه السلام حدیث شناس باشد، اما بقال و بقال الان نه؟! مگر میکائیک و بنا و آبلیمو فروش و... چه مرگشان است؟!

اصلاً دکتر دانشگاه رفته دیگر حسابش با همه فرق می‌کند. چوپان زمان پیامبر دین را بفهمد و دکتر الان نفهمد این دیگر اصلاً نمی‌شود! مگر با عقل جور در می‌آید؟!

این خیالات که بله شاگردان ائمه علیهم السلام هم بقال و عطاری بوده‌اند. پس چرا ما فقیه نباشیم؟! موجب شده که بقال سر محله هم مدعی فقاہت شود!

فقاہت واقعی برای تک تک افراد جامعه آرزوی هر مسلمانی است.

اما آن چه اتفاق افتاده یک بیماری صعب‌العلاجی است که از ترکیب عُجب و جهالت تولد یافته است.

سلسله مباحث «اخباریت» از این سلسله نوشتارها برای درمان ساده‌پنداری اخباریون گشوده شده است و عمدتاً دو هدف را دنبال می‌کند.

۱- ابطال توهّمات جاهلانه همانند «منطق نص حدیث» («نص زدگی») و... با هدف بر طرف ساختن عُجب و خود شیفتگی اخباریون.

۲- آشنا ساختن با مباحث مهمی همچون «استنباط» و... با هدف بر طرف ساختن جهالت.

مباحث مهمی دیگری هم همچون سابقه تخصص در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام مکمل این مجموعه خواهد شد.

عمده‌ترین ریشه‌ای که پای اخباریون را به سایر گردابه‌های هلاکت باز کرده ساده‌پنداری دین است.

برای آشنایی با اساس ساده‌پنداری اخباریون دو مقاله «مخاطب دین کیست؟» و «سادگی یا پیچیدگی دین» مراجعه کنید.^۱

(۱) سایت «آشتی با خرد»

هلاکت اخباریت در گرداب همصدایی با مخالفین

در سرفصل «اشتراک کانون‌های متضاد باطل» از کتاب «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» گفتیم:

یکی از نشانه‌های اساسی بودن مسائل شیعه این است که جناح‌های متضاد همگی در تهاجم به آن مسئله اشتراک نظر دارند.

به عنوان نمونه مسئله عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص برای امام حسین علیه‌السلام از مصادیق آشکاری است که کانون‌های متضاد در مخالفت با آن اتحاد نظر دارند. از روشنفکر ملی تا روشنفکر مذهبی، از سنی تا وهابی، از درون حوزه تا برون حوزه، هر کسی از هر زاویه‌ای که توانسته شبهه‌ای در اقامه عزاداری امام حسین علیه‌السلام افکنده است.

سیاست واحد کانون‌های متضاد در تهاجم، نشان از اهمیت فوق العاده نقش عزاداری در بقاء تشیع دارد.

با اندک درنگی آشکار می‌شود که همه جناح‌های متضاد، در تهاجم و تخطئه تقلید و مرجعیت متحد هستند و اشتراک نظر دارند. این امر نیز نشان از نقش ویژه تقلید و مرجعیت در بقاء

تشیع دارد.

همصدایی اخباریت با فرق مخالف شیعه، هرگز منحصر به مسئله تقلید نیست. بلکه شاخه‌های مختلف اصولیت را در برمی‌گیرد. این همصدایی از گردابه‌های خطرناکی است که اخباریت در آن گرفتار شده است.

عمق گرداب، سواری هواپرستان بر موج ساده پنداری

پرسشی بسیار جدی وجود دارد و آن این که:

چگونه ادعای پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام و عمل به حدیث، سر از گردابه‌های هائلی چون جاهلان‌ها و ظالمان‌ها در آورده است؟! برای پاسخ این پرسش لازم است به این نکته توجه کرد که: در حدیث جالبی پس از بیان این که نخستین شاخه‌های معصیت، تکبر و حرص و حسد است و سایر معاصی از این سه شاخه منشعب می‌شود، آمده است:

تمامی معاصی در حب دنیا جمع هستند از این رو انبیا و علما پس از شناخت این مطلب فرموده‌اند که حب دنیا سر (منشأ) تمامی گناهان است...^۱

حب دنیا همچنان که گذشت حتی در زمان حضور امام صادق علیه السلام موجب تأویل احادیث و دروغ گویی برخی از اصحاب بوده است.

این مسئله نخست است.

مشکله دوم هم ساده پنداری دین است که توضیح آن هم گذشت. مسلماً قاطبه اخباریون ساده پندار هستند و نه هواپرست، و نسبت هواپرستان به ساده پنداران، بسیار اندک است.

اما همین اندک هواپرستان با ترفندهایی که برخی از آنها پیش از این گذشت، ساده پنداران را استخدام کرده اند.

هواپرستان با این استخدام، امکان ایجاد موج های بزرگ را پیدا کرده و خود بر موج ساده پنداری سوار می شوند.

ساده پنداری دین به تنهایی قابل درمان است.

اما اگر ریاست طلبی (سرچشمه نخست اخباریت) بر موج ساده پنداری سوار شود، دیگر نه از تقوا خبری است و نه از انصاف اثری، این جاست که فاجعه اتفاق می افتد.

نخستین مرحله این فاجعه فرار خود و فراری دادن دیگران، از دانستن و آموختن است.

پس از این اتفاق است که سایر مشکلات نیز به وجود می آید.

از این رو می‌توان گفت عمق گرداب هائلی که اخباریون در آن گرفتار شده‌اند، موج سواری هواپرستان بر ساده پنداری عوام است. لذا نخستین گام برای علاج این فاجعه، تفکیک این دو طبقه است، هواپرستان را باید افشا کرد و ساده پنداران را بیدار.

مستندات روایی «اخباریت زیر ذره بین درایت»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب، به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می‌گردد. توجه به این نکته بایسته است که روایات هر دو جلد اول و دوم «اخباریت زیر ذره بین درایت» به شکل پیوسته شماره گذاری شده است.

تا شماره ۱۰۰ این مجموعه روایات، در مستندات روایی جلد اول و ادامه آن در مستندات روایی جلد دوم آمده است. پیداست که برخی از روایات جلد اول در جلد دوم نیز مورد استفاده مجدد قرار گرفته است. لذا برای دیدن این دسته از روایات به مستندات روایی جلد اول مراجعه شود.

پیدا است که برخی از روایات جلد اول در جلد دوم نیز مورد استفاده مجدد قرار گرفته است و همچنین است عکس آن. لذا برای دیدن این دسته از روایات به مستندات روایی جلد مربوطه مراجعه شود.

روایت (۱۰۱)

قال أبو عبد الله ع دعامة الإنسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم والعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالما حافظا ذاكرة فطنا فهما فعلم بذلك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشه فإذا عرف ذلك عرف مجراه و موصوله و مفصوله و أخلص الوجدانية لله والإقرار بالطاعة فإذا فعل ذلك كان مستدركا لما فات و واردا على ما هو آت يعرف ما هو فيه ولأي شيء هو هاهنا و من أين يأتيه وإلى ما هو صائر وذلك كله من تأييد العقل.^۱

روایت (۱۰۲)

عن علي عليه السلام قال هبط جبرئيل على آدم عليه السلام فقال يا آدم إني أمرت أن أخيرك واحدة من ثلاث فاخترها و دع اثنتين فقال له آدم يا جبرئيل

وما الثلاث فقال العقل والحياء والدين فقال آدم إني قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء والدين انصرفا ودعاه فقالا يا جبرئيل إنا أمرنا أن نكون مع العقل حيث كان قال فشأنكما وعرج.^۱

روایت ۱۰۳

عن عبد الله بن سنان قال قال أبو عبد الله ع ستصيبكم شبهة فتبقون بلا علم يرى ولا إمام هدى لا ينجو منها إلا من دعا بدعاء الغريق قلت وكيف دعاء الغريق قال تقول يا الله يا رحمان يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك فقال إن الله عز وجل مقلب القلوب والأبصار ولكن قل كما أقول يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك.^۲

روایت ۱۰۴

عن أبي عبد الله قال لا يستيقن القلب أن الحق باطل أبداً، ولا يستيقن أن الباطل حق أبداً.^۳

روایت ۱۰۵

أما قوله فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ

(۱) کافی ج ۱ ص ۱۰

(۲) بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۴۸

(۳) تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۵۳

الْكِتَابَ فَإِنِ الْمُخَاطَبُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَكٍّ مِّمَّا أُنْزِلَ إِلَيْهِ وَلَكِنْ قَالَتْ الْجَهْلَةُ كَيْفَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذْ لَمْ يَفْرُقْ بَيْنَ نَبِيٍّ وَبَيْنَنَا فِي الْإِسْتِغْنَاءِ عَنِ الْمَأْكَلِ وَالْمَشَارِبِ وَالْمَشْيِ فِي الْأَسْوَاقِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ فَسَّئِلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ بِحَضْرِ الْجَهْلَةِ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا قَبْلَكَ إِلَّا وَهُوَ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَلَكَ بِهِمْ أُسُوءَةٌ وَإِنَّمَا قَالَ فَإِنْ كُنْتُ فِي شَكٍّ وَلَمْ يَكُنْ وَلَكِنْ لِلنِّصْفَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ وَلَوْ قَالَ عَلَيْكُمْ لَمْ يَجِيبُوا إِلَى الْمَبَاهِلَةِ وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ نَبِيَّهُ يُوْدِي عَنْهُ رِسَالَاتِهِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَكَذَلِكَ عَرَفَ النَّبِيُّ ص أَنَّهُ صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَلَكِنْ أَحَبُّ أَنْ يَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ.^١

روايت (١٠٦)

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً.^٢

روايت (١٠٧)

وَإِيمَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ بَاطِلُهَا عَلَى حَقِّهَا....^٣

(١) بحار الأنوار ج ١٧ ص ٨٩

(٢) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٤

(٣) بحار الأنوار ج ٣٢ ص ٥٩٥

روایت ۱۰۸

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأيتم أهل الريب و البدع من بعدي فأظهروا البراءة منهم و أكثروا من سبهم و القول فيهم و الوقعة و باهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الإسلام و يحذرهم الناس و لا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات في الآخرة.^۱

روایت ۱۰۹

لا يجوز قبول شهادة المتهم و الخصم و الخائن و الأجير له ما لم يفارقه و لا شهادة من خالف من أهل البدع و إن كان علي ظاهر السنن و العفاف.^۲

روایت ۱۱۰

قال رسول الله ص إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله.^۳

روایت ۱۱۱

بعث عبد الله بن الحسن إلى أبي عبد الله ع يقول لك أبو محمد أنا

(۱) کافی ج ۲ ص ۳۷۵

(۲) فقه القرآن راوندی ج ۱ ص ۴۱۳

(۳) کافی ج ۱ ص ۵۴

أشجع منك و أنا أسخى منك و أنا أعلم منك فقال لرسوله أما الشجاعة
فوالله ما كان لك موقف يعرف فيه جبنك من شجاعتك و أما السخاء
فهو الذي يأخذ الشيء من جهته فيضعه في حقه و أما العلم فقد أعتق
أبوك علي بن أبي طالب ع ألف مملوك فسم لنا خمسة منهم و أنت عالم
فعاد إليه فأعلمه ثم عاد إليه فقال له يقول لك أنت رجل صحفي^١ فقال
له أبو عبد الله ع قل له إي والله صحف إبراهيم و موسى و عيسى ورثتها
عن آبائي ع^٢.

روايت (١١٢)

أن رجلا أتى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع فقال يا أمير المؤمنين
إني قد شككت في كتاب الله المنزل قال له علي ع ثكلتك أمك و
كيف شككت في كتاب الله المنزل قال لأنني وجدت الكتاب
يكذب بعضه بعضا فكيف لأشك فيه فقال علي بن أبي طالب ع إن
كتاب الله ليصدق بعضه بعضا و لا يكذب بعضه بعضا و لكنك لم
ترزق عقلا تتنفع به فهات ما شككت فيه من كتاب الله عز و

(١) أي لم تأخذ العلم من الرجال بل أخذت من الكتب. و هذا الخبر يدل على ذم عبد
الله بن الحسن. (آت)

جل....^١

روايت (١١٣)

أن إسحاق الكندي كان فيلسوف العراق في زمانه أخذ في تأليف
تناقض القرآن وشغل نفسه بذلك وتفرد به في منزله وأن بعض تلامذته
دخل يوما علي الإمام الحسن العسكري فقال له أبو محمد ع أ ما
فيكم رجل رشيد يردع أستاذكم الكندي عما أخذ فيه من تشاغله
بالقرآن فقال التلميذ نحن من تلامذته كيف يجوز منا الاعتراض عليه
في هذا أو في غيره فقال له أبو محمد أ تؤدي إليه ما ألقيه إليك قال نعم
قال فصر إليه و تلتطف في مؤانسته و معونته علي ما هو بسبيله فإذا
وقعت الأنسة في ذلك فقل قد حضرتني مسألة أسألك عنها فإنه
يستدعي ذلك منك فقل له إن أذاك هذا المتكلم بهذا القرآن هل يجوز
أن يكون مراده بما تكلم منه غير المعاني التي قد ظننتها أنك ذهبت
إليها فإنه سيقول لك إنه من الجائز لأنه رجل يفهم إذا سمع فإذا أوجب
ذلك فقل له فما يدريك لعله قد أراد غير الذي ذهبت أنت إليه فيكون
واضعا لغير معانيه فصار الرجل إلي الكندي و تلتطف إلي أن ألقى عليه
هذه المسألة فقال له أعد علي فأعاد عليه فتنكر في نفسه ورأي ذلك

محتملا في اللغة و سائغا في النظر فقال أقسمت إليك إلا أخبرتني من أين لك فقال إنه شيء عرض بقلبي فأوردته عليك فقال كلا ما مثلك من اهتدي إلي هذا ولا من بلغ هذه المنزلة فعرفني من أين لك هذا فقال أمرني به أبو محمد فقال الآن جئت به و ما كان ليخرج مثل هذا إلا من ذلك البيت ثم إنه دعا بالنار و أحرق جميع ما كان ألفه^١.

روایت (١١٤)

يا هشام تعلم من العلم ما جهلت و علم الجاهل مما علمت و عظم العالم لعلمه و دع منازعته و صغر الجاهل لجهله و لا تطرده و لكن قربه و علمه^٢.

روایت (١١٥)

عن الصادق عليه السلام... عجبت لمن أراد الدنيا وزينتها كيف لا يفرع إلى قوله ما شاء الله لا قوة إلا بالله فإني سمعت الله عز وجل يقول بعقبها إن تَرِنَ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ و عسى موجبة....^٣

روایت (١١٦)

(١) مناقب ابن شهر آشوب ج ٤ ص ٤٢٤

(٢) بحار الأنوار ج ١ ص ١٤٨

(٣) بحار الأنوار ج ٩٠ ص ١٨٥

عن أبي عبد الله ع قال: قال إن قدرتم أن لا تعرفوا فافعلوا و ما عليك إن لم يثن الناس عليك و ما عليك أن تكون مذموما عند الناس إذا كنت محمودا عند الله تبارك و تعالى إن أمير المؤمنين ع كان يقول لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين رجل يزداد فيها كل يوم إحسانا و رجل يتدارك منيته بالتوبة و أنى له بالتوبة فوالله أن لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله عز و جل منه عملا إلا بولائتنا أهل البيت ألا و من عرف حقنا أو رجا الثواب بنا و رضي بقوته نصف مد كل يوم و ما يستربه عورته و ما أكن به رأسه و هم مع ذلك و الله خائفون و جلون و دوا أنه حظهم من الدنيا و كذلك وصفهم الله عز و جل حيث يقول وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ^١ ما الذي أتوا به أتوا و الله بالطاعة مع المحبة و الولاية و هم في ذلك خائفون أن لا يقبل منهم و ليس و الله خوفهم خوف شك فيما هم فيه من إصابة الدين و لكنهم خافوا أن يكونوا مقصرين في محبتنا و طاعتنا....^٢

روایت (١١٧)

قالوا فإننا نقمنا عليك أنك قلت للحكمين انظرا كتاب الله فإن كنت أفضل من معاوية فأثبتتاني في الخلافة فإذا كنت شاكاً في

(١) مؤمنون/٦٠

(٢) کافی ج ٨ ص ١٢٨

نفسك فنحن فيك أشد و أعظم شكا فقال ع فإنما أردت بذلك
النصفة فإنني لو قلت احكما لي و ذرا معاوية لم يرض و لم يقبل و لو
قال النبي ص لنصاري نجران لما قدموا عليه تعالوا حتي نبتهل و أجعل
لعنة الله عليكم لم يرضوا و لكن أنصفهم من نفسه كما أمره الله
تعالى فقال فَتَجَعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ فَأَنصَفَهُم من نفسه
فكذلك فعلت أنا و لم أعلم بما أراد عمرو بن العاص من خدعه أبا
موسى...^١

روایت (١١٨)

عن هشام بن الحكم قال قال لي أبو الحسن موسى بن
جعفر عليه السلام... يا هشام إن لقمان قال لابنه تواضع للحق تكن أعقل
الناس و إن الكيس لدي الحق يسير يا بني إن الدنيا بحر عميق قد غرق
فيها عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوي الله و حشوها الإيمان و
شراعها التوكل و قيمها العقل و دليلها العلم و سكانها الصبر يا هشام
إن لكل شيء دليلا و دليل العقل التفكير و دليل التفكير الصمت.^٢

روایت (١١٩)

عن معمر بن خلاد قال سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول ليس

(١) بحار الانوار ج ٣٣ ص ٣٩٦

(٢) کافی ج ١ ص ١٦

العبادة كثرة الصلاة و الصوم إنما العبادة التفكر في أمر الله عز و
جل.^١

روایت (١٢٠)

عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ... ألا لا
خير في عبادة ليس فيها تفكر.^٢

روایت (١٢١)

عن يونس بن عبد الرحمن عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان
أكثر عبادة أبي ذر رحمه الله التفكر والاعتبار.^٣

روایت (١٢٢)

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال إن الرجل ليأتي يوم
القيامة ومعه قدر محجمة من دم فيقول والله ما قتلت ولا شركت في
دم قال بلي ذكرت عبدي فلانا فترقي ذلك حتي قتل فأصابك من
دمه.^٤

روایت (١٢٣)

(١) کافی ج ٢ ص ٥٥

(٢) کافی ج ١ ص ٣٦

(٣) وسائل الشيعة ج ١٥ ص ١٩٧

(٤) کافی ج ٧ ص ٢٧٣

عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام أو عن ذكره عنه قال
يجيء يوم القيامة رجل إلى رجل حتى يلطخه بدمه والناس في الحساب
فيقول يا عبد الله ما لي و لك فيقول أعنت علي يوم كذا و كذا
فقتلت^١.

روایت (١٢٤)

عن إسماعيل الجعفي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول من سن سنة
عدل فاتبع كان له مثل أجر من عمل بها من غير أن ينقص من أجورهم
شيء و من استن بسنة جور فاتبع كان له مثل وزر من عمل بها من غير
أن ينقص من أوزارهم شيء^٢.

روایت (١٢٥)

عن أبي حمزة عن أحدهما عليه السلام قال أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقيل له يا
رسول الله قتيل في جهينة فقام رسول الله صلى الله عليه وآله يمشي حتى انتهى إلى
مسجدهم قال و تسامع الناس فأتوه فقال من قتل ذا قالوا يا رسول الله
ما ندري فقال قتيل بين المسلمين لا يدري من قتله والذي بعثني بالحق
لو أن أهل السماء و الأرض شركوا في دم امرئ مسلم و رضوا به

(١) وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٣٠٤

(٢) بحار الأنوار ج ٦٨ ص ٢٥٨

لأَكْبَهُمُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا خَرَهُمْ فِي النَّارِ أَوْ قَالَ عَلَيَّ وَجُوهَهُمْ^۱.

روایت (۱۲۶)

اللهم إنا نشكو إليك فقد نبينا و غيبة إمامنا و كثرة عدونا و شدة
الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا فصل علي محمد و آل محمد و أعنا علي
ذلك بفتح منك تعجله و بضر تكشفه و نصر تعزه و سلطان حق تظهره
و رحمة منك تجللتها و عافية منك تلبسناها برحمتك يا أرحم
الراحمين^۲.

روایت (۱۲۷)

عن جميل بن دراج قال قال أبو عبد الله عليه السلام أعربوا حديثنا فإننا قوم
فصحاء^۳.

روایت (۱۲۸)

عن هشام الكندي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إياكم أن
تعملوا عملا يعيروننا به فإن ولد السوء يعير والده بعمله كونوا لمن
انقطعتم إليه زينا و لا تكونوا عليه شيئا صلوا في عشائهم و عودوا
مرضاهم و اشهدوا جنازهم و لا يسبقونكم إلي شيء من الخير فأنتم

(۱) کافی ج ۷ ص ۲۷۲

(۲) تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۱۱

(۳) کافی ج ۱ ص ۵۲

أولي به منهم والله ما عبد الله بشيء أحب إليه من الخبء قلت وما الخبء قال التقية.^١

روایت (١٢٩)

عن كثير بن علقمة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أوصني فقال أوصيك بتقوي الله والورع والعبادة وطول السجود وأداء الأمانة وصدق الحديث وحسن الجوار فبهذا جاءنا محمد صلوات الله عليه وآله صلوا في عشائركم وعودوا مرضاكم واشهدوا جنازكم وكونوا لنا زينا ولا تكونوا علينا شيئا حبوبنا إلى الناس ولا تبغضونا إليهم فجروا إلينا كل مودة وادفعوا عنا كل شر الحديث.^٢

روایت (١٣٠)

عن سليمان بن مهران قال دخلت علي الصادق جعفر بن محمد عليه السلام وعنده نفر من الشيعة فسمعتة وهو يقول معاشر الشيعة كونوا لنا زينا ولا تكونوا علينا شيئا قولوا للناس حسنا واحفظوا ألسنتكم وكفوها عن الفضول وقبيح القول.^٣

روایت (١٣١)

(١) کافی ج ٢ ص ٢١٩

(٢) وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٨

(٣) وسائل الشيعة ج ١٢ ص ١٩٣

روي عن أمير المؤمنين عليه السلام في القنوت اللهم إليك شخصت الأبصار و
نقلت الأقدام و رفعت الأيدي و مدت الأعناق و أنت دعيت بالألسن و
إليك سرهم و نجواهم في الأعمال ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و أنت
خير الفاتحين اللهم إنا نشكو إليك (فقد نبينا و غيبة إمامنا) و قلة عددنا
و كثرة أعدائنا و تظاهر الأعداء علينا و وقوع الفتن بنا ففرج ذلك اللهم
بعدل تظهره و إمام حق نعرفه إله الحق آمين رب العالمين قال و بلغني
أن الصادق عليه السلام كان يأمر شيعته أن يقتنوا بهذا بعد كلمات الفرج.^١

روایت (١٣٢)

و قال الإمام عليه السلام ... و أشد من يتم هذا اليتيم، يتيم [ينقطع] عن إمامه
لا يقدر علي الوصول إليه، و لا يدري كيف حكمه فيما يبتلي به من
شرائع دينه. ألا فمن كان من شيعتنا عالما بعلمونا، و هذا الجاهل
بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في حجره، ألا فمن هداه و أرشده
و علمه شريعتنا كان معنا في الرفيق الأعلى. حدثني بذلك أبي، عن
آبائه، عن رسول الله صلى الله عليه و آله.^٢

روایت (١٣٣)

و قال علي بن أبي طالب عليه السلام من كان من شيعتنا عالما بشريعتنا، و

(١) بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٢٠٧

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٣٩ ح ٢١٤

أخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمة جهلهم إلى نور العلم الذي حبواناه [به] جاء يوم القيامة و علي رأسه تاج من نور يضيء لأهل جميع تلك العرصات، و [عليه] حلة لا يقوم لأقل سلك منها الدنيا بحذافيرها. ثم ينادي مناد [من عند الله] يا عباد الله هذا عالم من بعض تلامذة آل محمد ألا فمن أخرجته في الدنيا من حيرة جهله فليتشبث بنوره، ليخرجه من حيرة ظلمة هذه العرصات إلى نزة الجنان. يخرج كل من كان علمه في الدنيا خيرا، أو فتح عن قلبه من الجهل قفلا، أو أوضح له عن شبهة.^١

روایت (١٣٤)

قال عليه السلام وحضرت امرأة عند الصديقة فاطمة الزهراء عليها السلام فقالت إن لي والدة ضعيفة وقد لبس عليها في أمر صلاتها شيء، وقد بعثتني إليك أسألك. فأجابتها فاطمة عليها السلام عن ذلك، ثم ثنت، فأجابت، ثم ثلث [فأجابت] إلى أن عشرت فأجابت، ثم خجلت من الكثرة، فقالت لا أشق عليك يا بنت رسول الله. قالت فاطمة عليها السلام هاتي وسلي عما بدالك، رأيته من اكتري يوما يصعد إلى سطح بحمل ثقيل، وكرائه مائة ألف دينار، أثقل عليه فقالت لا. فقالت اكتريت أنا لكل مسألة بأكثر من

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٣٩ ح ٢١٥

ملء ما بین الثری إلى العرش لؤلؤا فأحری أن لا یثقل علی، سمعت أبی [رسول الله ﷺ] یقول إن علماء شیعتنا یحشرون، فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرة علومهم، و جدهم فی إرشاد عباد الله، حتی یخلع علی الواحد منهم ألف ألف خلعة من نور. ثم ینادی منادی ربنا عز و جل أیها الکافلون لأیتام آل محمد، الناعشون لهم عند انقطاعهم عن آبائهم الذین هم أئمتهم، هؤلاء تلامذتکم و الأیتام الذین کفلتموهم و نعشتموهم فاخلعوا علیهم [کما خلعتموهم] خلع العلوم فی الدنیا. فیخلعون علی کل واحد من أولئک الأیتام علی قدر ما أخذوا عنهم من العلوم حتی أن فیهم یعنی فی الأیتام لمن یخلع علیه مائة ألف خلعة و كذلك یخلع هؤلاء الأیتام علی من تعلم منهم. ثم إن الله تعالی یقول أاعیدوا علی هؤلاء العلماء الکافلین للأیتام حتی تتموا لهم خلعهم، و تضعفوها. فیتم لهم ما کان لهم قبل أن یخلعوا علیهم، و یضاعف لهم، و كذلك من بمرتبتهم ممن یخلع علیه علی مرتبتهم. و قالت فاطمة علیها السلام یا أمة الله إن سلکا من تلك الخلع لأفضل مما طلعت علیه الشمس ألف ألف مرة، و ما فضل فإنه مشوب بالتغیص و الکدر.^۱

روایت (۱۳۵)

(۱) تفسیر الإمام العسکری علیہ السلام ص ۳۴۰ ح ۲۱۶

قال الحسن بن علي عليه السلام فضل كافل يتيم آل محمد، المنقطع عن مواليه الناشب في تيه الجهل يخرج من جهله، ويوضح له ما اشتبه عليه علي [فضل] كافل يتيم يطعمه ويسقيه كفضل الشمس علي السها.^١
روایت (١٣٦)

و قال الحسين بن علي عليه السلام من كفل لنا يتيما قطعته عنا محنتنا باستتارنا فواساه من علومنا التي سقطت إليه حتي أرشده و هداه، قال الله عز و جل له يا أيها العبد الكريم المواسي إني أولي بالكرم اجعلوا له يا ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه ألف ألف قصر، و ضموا إليها ما يليق بها من سائر النعم.^٢
روایت (١٣٧)

و قال علي بن الحسين عليه السلام أوحى الله تعالى إلي موسى عليه السلام حبيبي إلي خلقي، و حبب خلقي إلي. قال يا رب كيف أفعل قال ذكرهم آلائي و نعمائي ليحبوني، فلئن ترد أبقا عن بابي، أو ضالا عن فنائي، أفضل لك من عبادة مائة سنة بصيام نهارها و قيام ليلها. قال موسى عليه السلام و من هذا العبد الأبق منك قال العاصي المتمرّد. قال فمن الضال عن فنائك قال الجاهل بإمام زمانه تعرفه، و الغائب عنه بعد ما

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤١ ح ٢١٧

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤١ ح ٢١٨

عرفه، الجاهل بشریعة دینه تعرفه شریعته، و ما یعبد به ربه، و یتوصل [به] إلی مرضاته. قال علی علیه السلام فأبشروا معاشر علماء شیعتنا بالثواب الأعظم، و الجزاء الأوفر.^١

روایت (١٣٨)

و قال محمد بن علی علیه السلام العالم کمن معه شمعة تضیء للناس، فکل من أبصر بشمعه دعا له بخیر، كذلك العالم معه شمعة تزیل ظلمة الجهل و الحیرة. فکل من أضاءت له فخرج بها من حیرة أو نجا بها من جهل، فهو من عتقائه من النار، و الله یعوضه عن ذلك بكل شعرة لمن أعتقه ما هو أفضل [له] من الصدقة بمائة ألف قنطار....^٢

روایت (١٣٩)

و قال جعفر بن محمد علیه السلام [علماء] شیعتنا مرابطون فی الشجر الذي یلی إبلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا، و عن أن یتسلط علیهم إبلیس و شیعته النواصب. ألا فمن انتصب لذلك من شیعتنا کان أفضل ممن جاهد الروم و الترتک و الخزر ألف ألف مرة، لأنه یدفع عن أديان محبینا، و ذلك یدفع عن أبدانهم.^٣

(١) تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ٣٤٢ ح ٢١٩

(٢) تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ٣٤٢ ح ٢٢٠

(٣) تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ٣٤٣ ح ٢٢١

روایت (۱۴۰)

قال موسى بن جعفر عليه السلام فقيه واحد ينقذ يتيما من أيتامنا المنقطعين عنا و عن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج إليه، أشد علي إبليس من ألف عابد. لأن العابد همه ذات نفسه فقط، وهذا همه مع ذات نفسه ذات عباد الله وإمائه لينقذهم من يد إبليس ومردته. ولذلك هو أفضل عند الله من ألف عابد.^١

روایت (۱۴۱)

قال علي بن موسى الرضا عليه السلام يقال للعابد يوم القيامة نعم الرجل كنت همتك ذات نفسك، وكفيت الناس مؤنتك، فادخل الجنة. إلا أن الفقيه من أفاض علي الناس خيره، وأنقذهم من أعدائهم، ووفر عليهم نعم جنان الله، وحصل لهم رضوان الله تعالى. ويقال للفقيه يا أيها الكافل لأيتام آل محمد، الهادي لضعفاء محبيه ومواليه قف حتي تشفع لكل من أخذ عنك أو تعلم منك. فيقف، فيدخل الجنة و معه فئاما و فئاما حتي قال عشرا و هم الذين أخذوا عنه علومه، و أخذوا عمن أخذ عنه إلي يوم القيامة، فانظروا كم فرق ما بين المنزلتين.^٢

روایت (۱۴۲)

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٣ ح ٢٢٢

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٤ ح ٢٢٣

و قال محمد بن علي عليه السلام إن من تكفل بأيتام آل محمد المنقطعين عن إمامهم، المتحيرين في جهلهم، الأسراء في أيدي شياطينهم، و في أيدي النواصب من أعدائنا، فاستنقذهم منهم، و أخرجهم من حيرتهم، و قهر الشياطين برد و ساوسهم و قهر الناصبين بحجج ربهم، و دليل أنتمهم، ليفضلون عند الله تعالى علي العابد بأفضل المواقع بأكثر من فضل السماء علي الأرض، و العرش و الكرسي و الحجب [علي السماء] و فضلهم علي هذا العابد كفضل القمر ليلة البدر علي أخفي كوكب في السماء.^١

روایت ١٤٣

و قال علي بن محمد عليه السلام لولا من يبقي بعد غيبة قائمكم عليه السلام من العلماء الداعين إليه و الدالين عليه، و الذابين عن دينه بحجج الله، و المنقذين لضعفاء عباد الله من شباك إبليس و مردته، و من فخاخ النواصب لما بقي أحد إلا ارتد عن دين الله، و لكنهم الذين يمسون أزمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها أولئك هم الأفضلون عند الله عز و جل.^٢

روایت ١٤٤

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٤ ح ٢٢٤

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٤ ح ٢٢٥

و قال الحسن بن علي عليه السلام يأتي علماء شيعتنا القوامون لضعفاء محبيننا وأهل ولايتنا يوم القيامة، والأنوار تسطع من تيجانهم، علي رأس كل واحد منهم تاج بهاء، قد انبثت تلك الأنوار في عرصات القيامة و دورها مسيرة ثلاثمائة ألف سنة. فشعاع تيجانهم ينبث فيها كلها، فلا يبقى هناك يتيم قد كفله، و من ظلمة الجهل أنقذوه و من حيرة التيه أخرجوه، إلا تعلق بشعبة من أنوارهم، فرفعتهم إلى العلو حتي يحاذي بهم فوق الجنان. ثم تنزلهم علي منازلهم المعدة في جوار أستاذيهم و معلميهم، و بحضرة أئمتهم الذين كانوا يدعون إليهم. و لا يبقى ناصب من النواصب يصيبه من شعاع تلك التيجان إلا عميت عيناه و صمت أذناه و أخرس لسانه، و يحول عليه أشد من لهب النيران، فيحملهم حتي يدفعهم إلي الزبانية، فيدعوهم إلي سواء الجحيم....^١

روايت (١٤٥)

قال الإمام عليه السلام و إن من محبي محمد صلى الله عليه وآله [و علي عليه السلام] مساكين، مواساتهم أفضل من مواساة مساكين الفقراء، و هم الذين سكنت جوارحهم، و ضعفت قواهم عن مقاتلة أعداء الله الذين يعيرونهم بدينهم و يسفهن أعلامهم، إلا فمن قواهم بفقهه و علمه حتي أزال مسكنتهم،

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٥ ح ٢٢٦

ثم سلطهم علي الأعداء الظاهرين النواصب و علي الأعداء الباطنين إبليس و مردته، حتي يهزمهم عن دين الله، و يذودوهم عن أولياء آل رسول الله ص. حول الله تعالى تلك المسكنة إلي شياطينهم، فأعجزهم عن إضلالهم. قضى الله تعالى بذلك قضاء حقا علي لسان رسول الله ﷺ^١.

روايت (١٤٦)

و قال على بن أبي طالب عليه السلام من قوي مسكينا في دينه، ضعيفا في معرفته علي ناصب مخالف فأفحمه لقنه الله تعالى يوم يدلي في قبره أن يقول الله ربي، و محمد ﷺ نبيي، و علي عليه السلام وليي، و الكعبة قبلتي، و القرآن بهجتي و عدتي و المؤمنون إخواني. فيقول الله أدليت بالحجة، فوجبت لك أعالي درجات الجنة. فعند ذلك يتحول عليه قبره أنزه رياض الجنة^٢.

روايت (١٤٧)

و قالت فاطمة عليها السلام و قد اختصم إليها امرأتان، فتنازعتا في شيء من أمر الدين إحداهما معاندة و الأخرى مؤمنة، ففتحت علي المؤمنة حجتها، فاستظهرت علي المعاندة، ففرحت فرحا شديدا. فقالت

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٦ ح ٢٢٧

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٦ ح ٢٢٨

فاطمة عليها السلام إن فرح الملائكة باستظهارك عليها أشد من فرحك، وإن حزن الشيطان و مردته بحزنها عنك أشد من حزنها. وإن الله عز وجل قال للملائكة أوجبوا لفاطمة عليها السلام بما فتحت علي هذه المسكينة الأسيرة من الجنان ألف ألف ضعف ما كنت أعددت لها واجعلوا هذه سنة في كل من يفتح علي أسير مسكين، فيغلب معاندا مثل ألف ألف ما كان له معدا من الجنان.^١

روايت (١٤٨)

وقال الحسن بن علي [بن أبي طالب] عليه السلام وقد حمل إليه رجل هدية فقال له أيما أحب إليك أن أرد عليك بدلها عشرين ضعفا، عشرين ألف درهم، أو أفتح لك بها بابا من العلم تقهر فلان الناصبي في قريتك، تنقذ به ضعفاء أهل قريتك إن أحسنت لاختيار جمعت لك الأمرين، وإن أسأت الاختيار خيرتك لتأخذ أيهما شئت قال يا ابن رسول الله فتواي في قهري لذلك الناصب، و استنقاذي لأولئك الضعفاء من يده، قدره عشرون ألف درهم قال ع بل أكثر من الدنيا عشرين ألف ألف مرة فقال يا ابن رسول الله فكيف أختار الأدون بل أختار الأفضل الكلمة التي أقهر بها عدو الله، وأزوده عن أولياء الله. فقال الحسن بن علي عليه السلام

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٦ ح ٢٢٩

قد أحسنت الاختيار. و علمه الكلمة، و أعطاه عشرين ألف درهم. فذهب، فأفحم الرجل، فاتصل خبره به عليه السلام، فقال له إذ حضره يا عبد الله ما ربح أحد مثل ربحك، ولا اكتسب أحد من الأوداء ما اكتسبت اكتسبت مودة الله أولاً، و مودة محمد صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام ثانياً، و مودة الطيبين من ألهم ثالثاً، و مودة ملائكة الله [المقربين] رابعاً، و مودة إخوانك المؤمنين خامساً و اكتسبت بعدد كل مؤمن و كافر ما هو أفضل من الدنيا [و ما فيها ألف] ألف مرة فهنيئاً [لك] هنيئاً.^١

روايت ١٤٩

و قال الحسين بن علي عليه السلام لرجل أيهما أحب إليك رجل يروم قتل مسكين قد ضعف، تنقذه من يده أو ناصب يريد إضلال مسكين [مؤمن] من ضعفاء شيعتنا تفتح عليه ما يمتنع [المسكين] به منه و يفحمه و يكسره بحجج الله تعالى قال بل إنقاذ هذا المسكين المؤمن من يد هذا الناصب. إن الله تعالى يقول و من أحيّاها فكأنما أحيّا الناس جميعاً [أي] و من أحيّاها و أرشدها من كفر إلي إيمان، فكأنما أحيّا الناس جميعاً من قبل أن يقتلهم بسيف الحديد.^٢

روايت ١٥٠

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٧ ح ٢٣٠

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٨ ح ٢٣١

وقال علي بن الحسين عليه السلام لرجل أيما أحب إليك صديق كلما رأيك أعطاك بدرة دنانير، أو صديق كلما رأيك بصرك بمصيصة من مصائد الشياطين، و عرفك ما تبطل به كيدهم، و تخرق [به] شبكتهم، و تقطع حباثلهم قال بل صديق كلما رأيته علمني كيف أخزي الشيطان عن نفسي و أدفع عني بلاءه. قال ع فأيهما أحب إليك استنقاذك أسيرا مسكينا من أيدي الكافرين، أو استنقاذك أسيرا مسكينا من أيدي الناصبين قال يا ابن رسول الله، سل الله أن يوفقني للصواب في الجواب. قال عليه السلام اللهم وفقه. قال بل استنقاذي المسكين الأسير من يد الناصب، فإنه توفير الجنة عليه، و إنقاذه من النار، و ذلك توفير الروح عليه في الدنيا، و دفع الظلم عنه فيها، و الله يعوض هذا المظلوم بأضعاف ما لحقه من الظلم، و ينتقم من الظالم بما هو عادل بحكمه. قال عليه السلام وفقت لله أبوك أخذته من جوف صدري لم تجزم مما قاله رسول الله صلى الله عليه وآله حرفا واحدا.^١

روایت (١٥١)

و سئل الباقر محمد بن علي عليه السلام إنقاذ الأسير المؤمن من محبينا من يد الناصب يريد أن يضله بفضل لسانه و بيانه أفضل، أم إنقاذ الأسير

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٨ ح ٢٣٢

من أيدي [أهل] الروم قال الباقر ع للرجل أخبرني أنت عمن رأي رجلا من خيار المؤمنين يغرق و عصفورة تغرق لا يقدر علي تخليصهما بأيهما اشتغل فاتة الآخر أيهما أفضل أن يخلصه قال الرجل من خيار المؤمنين. قال ع فبعد ما سألت في الفضل أكثر من بعد ما بين هذين، إن ذاك يوفر عليه دينه و جنان ربه، و ينقذه من النيران، و هذا المظلوم إلي الجنان يصير.^١

روايت (١٥٢)

و قال جعفر بن محمد عليه السلام من كان همه في كسر النواصب عن المساكين الموالين لنا أهل البيت يكسرهم عنهم، و يكشف عن مخازيهم و يبين عوراتهم و يفخم أمر محمد و آله عليهم السلام، جعل الله همه أملاك الجنان في بناء قصوره و دوره، يستعمل بكل حرف من حروف حججه علي أعداء الله أكثر من [عدد] أهل الدنيا أملاكا، قوة كل واحد تفضل عن حمل السماوات و الأرضين، فكم من بناء و كم من [نعمة، و كم من] قصور لا يعرف قدرها إلا رب العالمين.^٢

روايت (١٥٣)

و قال موسى بن جعفر عليه السلام من أعان محبا لنا علي عدو لنا، فقواه و

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٩ ح ٢٣٣

(٢) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٤٩ ح ٢٣٤

شجعه حتي يخرج الحق الدال علي فضلنا بأحسن صورته، و يخرج الباطل الذي يروم به أعداؤنا دفع حقنا في أقبح صورة، حتي يتنبه الغافلون، و يستبصر المتعلمون و يزداد في بصائرهم العاملون^١ بعثه الله تعالى يوم القيامة في أعلي منازل الجنان، و يقول يا عبدي الكاسر لأعدائي الناصر لأوليائي، المصرح بتفضيل محمد خير أنبيائي و بتشريف علي أفضل أوليائي، و تناوي إلي من ناواهما و تسمي بأسمائهما و أسماء خلفائهما و تلقب بألقابهما، فيقول ذلك، و يبلغ الله جميع أهل العرصات. فلا يبقى ملك و لا جبار و لا شيطان إلا صلي علي هذا الكاسر لأعداء محمد ﷺ و لعن الذين كانوا يناصبونه في الدنيا من النواصب لمحمد ﷺ و علي ﷺ^٢.

(روایت ١٥٤)

و قال علي بن موسي الرضا ﷺ أفضل ما يقدمه العالم من محبيننا و موالينا أمامه ليوم فقره و فاقته، و ذله و مسكنته، أن يغيث في الدنيا مسكيننا من محبيننا من يد ناصب عدو لله و لرسوله، يقوم من قبره و الملائكة صفوف من شفيع قبره إلي موضع محله من جنان الله فيحملونه علي أجنحتهم، يقولون مرحبا طوباك يا دافع الكلاب

(١) در بحار العالمون آمده است و ظاهرا صحيح نیز نسخه ی بحار باشد.

(٢) تفسیر الإمام العسکری ﷺ ص ٣٥٠ ح ٢٣٥

عن الأبرار، ويا أيها المتعصب للأئمة الأخيار.^۱

روایت (۱۵۵)

و اتصل بأبي الحسن علي بن محمد العسكري عليه السلام أن رجلا من فقهاء شيعته كلم بعض النصاب فأفحمه بحجته حتي أبان عن فضيخته، فدخل علي علي بن محمد ع وفي صدر مجلسه دست عظيم منصوب، و هو قاعد خارج الدست، و بحضرته خلق [كثير] من العلويين و بني هاشم، فما زال يرفعه حتي أجلسه في ذلك الدست، و أقبل عليه فاشتد ذلك علي أولئك الأشراف فأما العلوية فأجلوه عن العتاب، و أما الهاشميون فقال له شيخهم يا ابن رسول الله هكذا تؤثر عاميا علي سادات بني هاشم من الطالبين و العباسيين فقال ع إياكم و أن تكونوا من الذين قال الله تعالى فيهم ألم تر إلي الذين أوتوا نصيبا من الكتاب يدعون إلي كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولي فريق منهم و هم معرضون أترضون بكتاب الله عز و جل حكما قالوا بلي. قال أ ليس الله تعالى يقول يا أيها الذين آمنوا إذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم و إذا قيل انشزوا فانشزوا يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أوتوا العلم درجات، فلم يرض للعالم المؤمن

(۱) تفسیر الإمام العسکری عليه السلام ص ۳۵۰ ح ۲۳۶

إلا أن يرفع علي المؤمن غير العالم، كما لم يرض للمؤمن إلا أن يرفع علي من ليس بمؤمن، أخبروني عنه أ قال يرفع الله الذين أوتوا العلم درجات أو قال يرفع الله الذين أوتوا شرف النسب درجات أو ليس قال الله قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون فكيف تنكرون رفعني لهذا لما رفعه الله إن كسر هذا لفلان الناصب بحجج الله التي علمه إياها لأفضل له من كل شرف في النسب....^١

روايت (١٥٦)

عن تميم الأنصاري قال و الله لكأني أسمع عليا عليه السلام يوم الهرير يقول... اللهم إنا نشكو إليك غيبة نبينا و كثرة عدونا و تشتت أهوائنا ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و أنت خير الفاتحين سيروا علي بركة الله ثم نادي لا إله إلا الله و الله أكبر كلمة التقوى.^٢

روايت (١٥٧)

علي بن إبراهيم، بإسناده، قال كتب أمير المؤمنين عليه السلام كتابا... و علمت أهل القنوت أن يقولوا اللهم لك أخلصت القلوب، و إليك شخصت الأبصار، و أنت دعيت بالألسن، و إليك تحوكم في الأعمال، فافتح بيننا و بين قومنا بالحق، اللهم إنا نشكو إليك غيبة نبينا، و كثرة عدونا، و

(١) تفسير الإمام العسكري عليه السلام ص ٣٥١ ح ٢٣٨

(٢) مستدرک الوسائل ج ١١ ص ١٠٧

قلة عددنا، وهواننا علي الناس، و شدة الزمان، و وقوع الفتن بنا، اللهم
ففرج ذلك بعدل تظهره، و سلطان حق تعرفه.^١

روایت (١٥٨)

مسعدة بن زياد قال سمعت جعفر بن محمد عليه السلام و قد سئل عن قوله
تبارك و تعالي قل فله الحجة البالغة قال إذا كان يوم القيامة قال الله
تعالي للعبد أ كنت عالما فإن قال نعم قال أ فلا عملت بما علمت و إن
قال كنت جاهلا قال له أ فلا تعلمت فتلك الحجة البالغة لله تعالي.^٢

روایت (١٥٩)

عن معاوية بن وهب قال قال أبو عبد الله عليه السلام الشيعة ثلاث محب واد
فهو منا و متزين بنا و نحن زين لمن تزين بنا و مستاكل بنا الناس و من
استاكل بنا افتقر.^٣

روایت (١٦٠)

و عن أبي حاتم السجستاني عن أبي جعفر عليه السلام قال الشيعة ثلاثة
أصناف صنف يتزينون بنا و صنف يستاكلون بنا و صنف منا و إلينا
يأمنون بأمنا و يخافون بخوفنا ليسوا بالبذر المذيعين و لا بالجفاة المرءين

(١) بحار الأنوار ج ٣٠ ص ١٤ ب ١٦ ح ١

(٢) بحار الأنوار ج ٢ ص ١٨٠ ب ٢٥

(٣) بحار الأنوار ج ٦٥ ص ١٥٣ ب ١٩ ح ٨

إن غابوا لم يفقدوا وإن يشهدوا لم يؤبه بهم أولئك مصابيح الهدى^١.

روایت (١٦١)

عن أبي النعمان قال قال أبو جعفر عليه السلام يا أبا النعمان لا تكذب علينا
كذبة فتسلب الحنيفة ولا تطلبن أن تكون رأساً فتكون ذنباً ولا
تستاكل الناس بنا فتفتقر فإنك موقوف لا محالة و مسؤول فإن
صدقت صدقناك وإن كذبت كذبتك^٢.

روایت (١٦٢)

عن القاسم بن عوف قال كنت أتردد بين علي بن الحسين عليه السلام و
بين محمد بن الحنفية و كنت آتي هذا مرة و هذا مرة قال و لقيت علي
بن الحسين عليه السلام قال فقال لي يا هذا إياك أن تأتي أهل العراق فتخبرهم
أنا استودعناك علماً فإننا و الله ما فعلنا ذلك و إياك أن تترأس بنا
فيضعك الله و إياك أن تستاكل بنا فيزيدك الله فقراً و اعلم أنك إن
تكن ذنباً في الخير خير لك من أن تكون رأساً في الشر و اعلم أنه من
يحدث عنا بحديث سألناه يوماً فإن حدث صدقاً كتبه الله صديقاً و
إن حدث كذباً كتبه الله كذاباً....^٣

(١) مشكاة الأنوار ص ٦٣ الفصل الثاني

(٢) بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٢٣٣

(٣) بحار الأنوار ج ٢ ص ١٦٢

روایت (۱۶۳)

وصية المفضل بن عمر لجماعة الشيعة... لا تأكلوا الناس بآل محمد ﷺ فإني سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول افترق الناس فينا علي ثلاث فرق فرقة أحبونا انتظار قائمنا عليه السلام ليصيبوا من ديننا فقالوا و حفظوا كلامنا و قصرنا عن فعلنا فسيحشرهم الله إلى النار و فرقة أحبونا و سمعوا كلامنا و لم يقصروا عن فعلنا ليستاكلوا الناس بنا فيملاً الله بطونهم نارا يسلط عليهم الجوع و العطش و فرقة أحبونا و حفظوا قولنا و أطاعوا أمرنا و لم يخالفوا فعلنا فأولئك منا و نحن منهم....^۱

روایت (۱۶۴)

قال يحيى بن عبد الحميد الحماني في كتابه المؤلف في إثبات إمامة أمير المؤمنين عليه السلام قلت لشريك إن أقواما يزعمون أن جعفر بن محمد ضعيف الحديث فقال أخبرك القصة كان جعفر بن محمد رجلا صالحا مسلما ورعا فاكتنفه قوم جهال يدخلون عليه و يخرجون من عنده و يقولون حدثنا جعفر بن محمد و يحدثون بأحاديث كلها منكرات كذب موضوعة علي جعفر ليستاكلون الناس بذلك و

يأخذون منهم الدراهم كانوا يأتون من ذلك بكل منكر فسمعت العوام بذلك منهم فمنهم من هلك ومنهم من أنكر وهؤلاء مثل المفضل بن عمر و بنان و عمر النبطي و غيرهم ذكروا أن جعفرًا حدثهم أن معرفة الإمام تكفي من الصوم والصلاة و حدثهم عن أبيه عن جده و أنه حدثهم عليه السلام قبل يوم القيامة و أن عليا عليه السلام في السحاب يطير مع الريح و أنه كان يتكلم بعد الموت و أنه كان يتحرك علي المغتسل و أن إله السماء و إله الأرض الإمام فجعلوا لله شريكا جهال ضلال و الله ما قال جعفر شيئا من هذا قط كان جعفر أتقي لله و أروع من ذلك فسمع الناس ذلك فضغفوه و لو رأيت جعفرًا لعلمت أنه واحد الناس^١.

روايت (١٦٥)

عن حمزة بن حمران قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول من استاكل بعلمه افتقر قلت إن في شيعتك قوما يتحملون علومكم و يبثونها في شيعتكم فلا يعدمون منهم البر و الصلة و الإكرام فقال ليس أولئك بمستاكليين إنما ذاك الذي يفتي بغير علم و لا هدي من الله ليبطل به الحقوق طمعا في حطام الدنيا^٢.

روايت (١٦٦)

(١) بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٠٢

(٢) وسائل الشيعة ج ٢٧ ص ١٤١

عن ضریس الكناسی قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول وعنده أناس من أصحابه عجت من قوم يتولونا و يجعلونا أئمة و يصفون أن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله ثم يكسرون حجتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصونا حقنا و يعيرون ذلك علي من أعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لأمرنا أن الله تبارك و تعالی افترض طاعة أوليائه علي عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات و الأرض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم....^۱

روایت (۱۶۷)

حدثنا أبو علي بن همام بهذا الدعاء و ذكر أن الشيخ قدس الله روحه أملاه عليه و أمره أن يدعو به و هو الدعاء في غيبة القائم عليه السلام اللهم عرفني نفسك... اللهم إنا نشكو إليك فقد نبينا و غيبة ولينا و شدة الزمان علينا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الأعداء و كثرة عدونا و قلة عددنا اللهم فافرج ذلك بفتح منك تعجله و بصبر منك تيسره و إمام عدل تظهره إله الحق رب العالمين اللهم إنا نسألك أن تأذن لوليک في إظهار عدلك في عبادک و قتل أعدائك في بلادک حتي لا تدع للجور دعامة إلا قصمتها و لا بنية إلا أفنيتها و لا قوة إلا أوهنتها و لا ركنا إلا هددته و لا حدا

إلا فليلته ولا سلاحا إلا كللته ولا راية إلا نكستها ولا شجاعا إلا قتلته و
لا حيا إلا خذلته... فإنهم أضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات واذلوا عبادك
اللهم وأحي بوليك القرآن وأرنا نوره سرمدًا لا ظلمة فيه وأحي به القلوب
الميتة واشف به الصدور الوجرة واجمع به الأهواء المختلفة علي الحق و
أقم به الحدود المعطلة والأحكام المهملة حتي لا يبق حق إلا ظهر ولا
عدل إلا زهر واجعلنا يا رب من أعوانه ومن يقوي سلطانه والمؤتمرين
لأمره والراضين بفعله والمسلمين لأحكامه....^١

روايت (١٦٨)

و من خطبة له عليه السلام ... و ما كل ذي قلب بليب ولا كل ذي سمع
بسميع ولا كل ناظر ببصير فيا عجا و ما لي لا أعجب من خطأ هذه
الفرق علي اختلاف حججها في دينها لا يقتصون أثر نبي ولا يقتدون
بعمل وصي ولا يؤمنون بغيب ولا يعفون عن عيب يعملون في الشبهات
و يسيرون في الشهوات المعروف فيهم ما عرفوا والمنكر عندهم ما
أنكروا مفزعهم في المعضلات إلي أنفسهم و تعويلهم في المهمات علي
آرائهم كأن كل امرئ منهم إمام نفسه قد أخذ منها فيما يري بعري
ثقات و أسباب محكمات.^٢

(١) بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٩

(٢) بحار الأنوار ج ٣٤ ص ١٠٥

روایت (۱۶۹)

عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام و علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن محبوب رفعه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال إن من أبغض الخلق إلي الله عز وجل لرجلين رجل وكله الله إلي نفسه فهو جائر عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة قد لهج بالصوم والصلاة فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن هدي من كان قبله مضل لمن اقتدي به في حياته و بعد موته حمال خطايا غيره رهن بخطيئته و رجل قمش جهلا في جهال الناس عان بأغباش الفتنة قد سماه أشباه الناس عالما و لم يغن فيه يوما سالما... و إن نزلت به إحدى المبهمات المعضلات هيا لها حشوا من رأيه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات في مثل غزل العنكبوت لا يدري أصاب أم أخطأ لا يحسب العلم في شيء مما أنكرو لا يري أن وراء ما بلغ فيه مذهبا إن قاس شيئا بشيء لم يكذب نظره و إن أظلم عليه أمر اکتتم به لما يعلم من جهل نفسه لكيلا يقال له لا يعلم ثم جسر فقضي فهو مفتاح عشوات ركاب شبهات خباط جهالات لا يعتذر مما لا يعلم فيسلم و لا يعرض في العلم بضرس قاطع فيغنم يذري الروايات ذرو الريح الهشيم تبكي منه المواريث و تصرخ منه الدماء يستحل بقضائه الفرج الحرام و يحرم بقضائه الفرج الحلال لا مليء

بإصدار ما عليه ورد ولا هو أهل لما منه فرط من ادعائه علم الحق.^١

روایت (١٧٠)

ظلم الإحسان وضعه في غير موضعه.^٢

روایت (١٧١)

غريزة العقل تحدو علي استعمال العدل.^٣

روایت (١٧٢)

من علامات العقل العمل بسنة العدل.^٤

روایت (١٧٣)

[الخصال] قوله عز وجل لا ينال عهدي الظالمين عني به أن الإمامة لا تصلح لمن قد عبد صنما أو وثنا أو أشرك بالله طرفة عين وإن أسلم بعد ذلك والظلم وضع الشيء في غير موضعه وأعظم الظلم الشرك قال الله عز وجل إن الشرك لظلم عظيم وكذلك لا تصلح الإمامة لمن قد ارتكب من المحارم شيئا صغيرا كان أو كبيرا وإن تاب منه بعد

(١) کافی ج ١ ص ٥٤

(٢) غررالحکم ص ٣٨٧ ح ٨٨٥٧

(٣) غررالحکم ص ٣٣٩ ح ٧٧٤٤

(٤) غررالحکم ص ٤٤٦ ح ١٠٢٢١

ذلك...^۱

روایت (۱۷۴)

وقال عز وجل وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَالظلم هو وضع الشيء في غير موضعه فمن ادعى الإمامة وليس بإمام فهو الظالم الملعون ومن وضع الإمامة في غير أهلها فهو ظالم ملعون.^۲

روایت (۱۷۵)

ابن أبي عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه وآله اتقوا الظلم فإنه ظلمات يوم القيامة.^۳

روایت (۱۷۶)

عن مجاهد عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال الذنوب التي تغير النعم البغي والذنوب التي تورث الندم القتل والتي تنزل النقم الظلم والتي تهتك الستر شرب الخمر والتي تحبس الرزق الزنا والتي تعجل الفناء قطيعة الرحم والتي ترد الدعاء وتظلم الهواء عقوق الوالدين.^۴

روایت (۱۷۷)

(۱) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۹۹ ب ۶ ح ۱۰

(۲) بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۶۱ ب ۱ ح ۲۱

(۳) کافی ج ۲ ص ۳۳۲ ح ۱۰

(۴) کافی ج ۲ ص ۴۴۷ ح ۱

فى كتاب الإقبال قال رأيت فى أصل من كتب أصحابنا قال
سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إن الكذبة لتفطر الصائم و النظرة بعد
النظرة و الظلم كله قليله و كثيره.^١

روايت (١٧٨)

الحسن بن علي عليه السلام فى حديث طويل أن النبي صلى الله عليه وآله قال فى جواب
نفر من اليهود سألوه عن مسائل أما شفاعتي ففي أصحاب الكبائر ما
خلا أهل الشرك و الظلم.^٢

روايت (١٧٩)

و قال عليه السلام ابعدوا عن الظلم فإنه أعظم الجرائم و أكبر المآثم.^٣

روايت (١٨٠)

صحيفة الرضا عليه السلام بالإسناد عنه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله إياكم و الظلم فإنه يخرب قلوبكم.^٤

روايت (١٨١)

(١) وسائل الشيعة ج ١٠ ص ٣٥ ب ٢ ح ١٢٧٦٤

(٢) مستدرک الوسائل ج ١١ ص ٣٦٤ ب ٤٧ ح ١٣٢٧٢-٥

(٣) مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٠٠

(٤) مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٠٣

وإن السباع همها التعدي والظلم.^١

روایت (۱۸۲)

من وصية لقمان لابنه قال... يا بني لا تفرح علي ظلم أحد بل أحزن
علي ظلم من ظلمته يا بني الظلم ظلمات و يوم القيامة حسرات وإذا
دعتك القدرة علي ظلم من هو دونك فاذكر قدرة الله عليك....^٢

روایت (۱۸۳)

أقبح الظلم منعك حقوق الله.^٣

روایت (۱۸۴)

سوء الظن بالمحسن شر الإثم وأقبح الظلم.^٤

روایت (۱۸۵)

الظلم الأم [أم] الرذائل.^٥

روایت (۱۸۶)

رواه عن ابن الوليد عن أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن

(۱) بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۴۱۱

(۲) إرشاد القلوب ج ۱ ص ۷۲

(۳) غرر الحکم ص ۱۹۹ ح ۳۹۶۲

(۴) غرر الحکم ص ۲۶۳ ح ۵۶۷۲

(۵) غرر الحکم ص ۴۵۵ ح ۱۰۳۷۹

محمد بن إسماعيل العلوى عن محمد بن الزبرقان الدامغانى عن أبى الحسن موسى ع قال: قال لى الرشيد أحببت أن تكتب لى كلاما موجز له أصول وفروع يفهم تفسيره ويكون ذلك سماعك من أبى عبد الله ع فكتبت بسم الله الرحمن الرحيم أمور الأديان أمران أمر لا اختلاف فيه وهو إجماع الأمة على الضرورة التى يضطرون إليها والأخبار المجتمع عليها المعروض عليها كل شبهة والمستنبط منها كل حادثة وأمر يحتمل الشك والإنكار وسبيل استيضاح أهله الحجة عليه فما ثبت لمنتحليه من كتاب مستجمع على تأويله أو سنة عن النبى ص لا اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله ضاق على من استوضح تلك الحجة ردها ووجب عليه قبولها والإقرار والديانة بها وما لم يثبت لمنتحليه به حجة من كتاب مستجمع على تأويله أو سنة عن النبى ص لا اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله وسع خاص الأمة وعامها الشك فيه والإنكار له كذلك هذان الأمران من أمر التوحيد فما دونه إلى أرش الخدش فما دونه فهذا المعروض الذى يعرض عليه أمر الدين فما ثبت لك برهانه اصطفيته وما غمض عنك ضوؤه نفيته ولا قوة إلا بالله وحسبنا الله ونعم الوكيل^١.

روایت (۱۸۷)

أمرّا تشابهت القلوب فيه و تتابعت القرون عليه.^۱

روایت (۱۸۸)

فإن المثل دليل على شبهه....^۲

روایت (۱۸۹)

عن أبي جعفر ع فى قول الله إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ
كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَقْبٍ وَلَا تَتَّهَرَّهُمَا قَالَ هُوَ أَدْنَى الْأَدْنَى حَرَمَهُ اللَّهُ فَمَا
فوقه.^۳

روایت (۱۹۰)

فإنه العالم بالعواقب و القادر على المصالح لا يستدرك على نفسه
غلطاً و لا يستحدث رأياً يخالف المتقدم....^۴

روایت (۱۹۱)

و تزعم أنك صاحب رأى و كان الرأى من رسول الله ص صواباً و من
دونه خطأ لأن الله تعالى قال احكم بينهم بما أراك الله و لم يقل ذلك

(۱) نهج البلاغة ۲۸۹

(۲) نهج البلاغة ۲۱۴

(۳) تفسير عياشى ج ۲ ص ۲۸۵

(۴) بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۰۶

لغيره.^١

روایت (١٩٢)

فقال لهم أمير المؤمنين ع إن عشت رأيت فيه رأى و إن هلكت
فاصنعوا به كما يصنع بقاتل النبی ص اقتلوه ثم حرقوه بعد ذلك بالنار
الخبر.^٢

روایت (١٩٣)

فقال من أنت فقال عمرو بن عثمان خليفتك على الجن و إن أبى
مات و أوصانى أن آتيك فأستطلع رأيك و قد أتيتك يا أمير المؤمنين فما
تأمرنى به و ما ترى.^٣

روایت (١٩٤)

و الحاكم يعمل فيه برأيه و يحط عنه بعض ما أخذ.^٤

روایت (١٩٥)

فنعم الرأى لأنفسكم رأيتم و نعم الحظ الجزيل اخترتم.^٥

(١) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٨٧

(٢) مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٢٦١

(٣) كافى ج ١ ص ٣٩٦

(٤) مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٣٩٩

(٥) بحار الأنوار ج ١ ص ١٨٠

روایت ۱۹۶

يرفع الله به أقواما فيجعلهم في الخير قادة تقتبس آثارهم و يهتدى
بفعالهم و ينتهى إلى رأيهم و ترغب الملائكة في خلتهم.^۱

روایت ۱۹۷

عن زرارة عن عبد الملك بن أعين قال أرانى أبو جعفر ع بعض كتب
على ع ثم قال لى لأى شىء كتب هذه الكتب قلت ما أبين الرأى فيها
قال هات قلت علم أن قائمكم يقوم يوما فأحب أن يعمل بما فيها قال
صدقت.^۲

روایت ۱۹۸

فقال على ع أ كتاب من كتب الله نطق بهذا أم آراؤكم دلتكم
عليه فقال بعضهم كتاب الله نطق به و قال آخرون منهم بل آراؤنا دلت
عليه فقال على ع فأتوا بالكتاب من عند الله ينطق بما تقولون فعجزوا
عن إيراد ذلك و قال للآخرين فدلونا على صواب هذا الرأى فقالوا
صواب رأينا دليله أن هذا حساب الجمل فقال على ع كيف دل على ما
تقولون و ليس فى هذه الحروف ما اقترحتم بلا بيان.^۳

(۱) بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۱

(۲) بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۵۱

(۳) بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۶

روایت ۱۹۹)

فإن مثل هذا قد يكون من ملوك الأرض و لا يبطل تدبيرهم بل يكون تأخيرهم ما أخروه أو تعجيلهم ما عجلوه داخلًا في صواب الرأي والتدبير.^١

روایت ۲۰۰)

كما قد يؤدب الملوك الناس للتنكيل و الموعظة فلا ينكر ذلك عليهم بل يحمد من رأيهم و يصوب من تدبيرهم.^٢

روایت ۲۰۱)

و أحوج ما تكون إلى هذا إذا بلغت نفسك هذا المكان و أشار بيده إلى حلقه و انقطعت من الدنيا تقول لقد كنت على رأي حسن.^٣

روایت ۲۰۲)

و اشدد بتوفيقك عزمي و سدّد فيه رأيي و اقدفه في فؤادي.^٤

روایت ۲۰۳)

فأوحى الله جل جلاله إليّ أنّي سأطوّقك ما حملتك و أشرح لك

(١) بحار الأنوار ج ٣ ص ١٤٢

(٢) بحار الأنوار ج ٣ ص ٧٠

(٣) بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٨٩

(٤) مستدرک الوسائل ج ٦ ص ٢٣٩

صدرک فتسمع کل شیء و أشرح لك فهمك فتفقه كل شیء و أطلق
لسانك بكل شیء و أحصى لك فلا يفوتك شیء و أحفظ عليك فلا
يعزب عنك شیء و أشد ظهرك فلا يهولك شیء و ألبسك الهيبة فلا
يروعك شیء و أسدد لك رأيك فتصيب كل شیء و أسخر لك جسدك
فتحس كل شیء و أسخر لك النور و الظلمة و أجعلهما جندين من
جندك النور يهديك و الظلمة تحوطك و تحوش عليك الأمم من ورائك.^١

روایت (٢٠٤)

عن زرارة عن عبد الملك بن أعين قال أرانى أبو جعفر ع بعض كتب
على ع ثم قال لى لأى شیء كتب هذه الكتب قلت ما أبين الرأى فيها
قال هات قلت علم أن قائمكم يقوم يوماً فأحب أن يعمل بما فيها قال
صدقت.^٢

روایت (٢٠٥)

عن الفضيل بن يسار قال قلت لأبى عبد الله ع إن لامرأتى اختا
عارفة على رأينا وليس على رأينا بالبصرة إلا قليل فأزوجه ممن لا يرى
رأيها قال لا ولا نعمة [و لا كرامة] إن الله عز و جل يقول فلا ترجعوهن

(١) بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٨٧

(٢) بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٥١

إلى الكفار لا هن حل لهم ولا هم يحلون لهن.^١

روايت (٢٠٦)

و عطفوا القرآن على الرأى فيتأولوه برأيهم بتتبع الحجج من القرآن بمشتبهات الأشياء الطارئة عند الطمأنينة إلى الدنيا، فاعطف أنت الرأى على القرآن إذا قومك حرفوا الكلم عن مواضعه عند الأهواء الناهية و الآراء الطامحة، و القادة الناكثة، و الفرقة القاسطة، و الأخرى المارقة أهل الإفك المردى، و الهوى المطغى، و الشبهة الحالقة، فلا تنكلن عن فضل العاقبة، فإن العاقبة للمتقين.^٢

روايت (٢٠٧)

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى.^٣

روايت (٢٠٨)

رأيك لا يتسع لكل شىء ففرغه للمهم من أمورك و مالك لا يغنى الناس كلهم فاخصص به أهل الحق و كرامتك لا تطيق بذلها فى العامة فتوخ بها أهل الفضل و ليالك و نهارك لا يستوعبان حوائجك

(١) كافى ج ٥ ص ٣٤٩

(٢) بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٤٢٢

(٣) بحار الأنوار ج ٣١ ص ٥٤٩

فأحسن القسمة بين عملك ودعتك.^١

روايت (٢٠٩)

و هؤلاء صنف من الزنادقة و صنف من الدهرية الذين يقولون و ما يهلكنا إلا الدهر و ذلك رأى وضعوه لأنفسهم استحسنوه بغير حجة فقال الله تعالى إن هم إلا يظنون.^٢

روايت (٢١٠)

يغوص العقل على الكلام فيستخرجه من مكنون الصدر كما يغوص الغائص على اللؤلؤ المستكنة فى البحر.^٣

روايت (٢١١)

عن أبى حمزة الثمالى قال قال على بن الحسين عليه السلام إن دين الله لا يصاب بالعقول الناقصة و الاراء الباطلة و المقاييس الفاسدة و لا يصاب إلا بالتسليم فمن سلم لنا سلم و من اهتدى بنا هدى....^٤

روايت (٢١٢)

الهيثم بن عبد الله الرمانى قال حدثنى على بن موسى الرضا عن أبيه

(١) شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد ج ٢٠ ص ٢٥٣

(٢) بحار الانوار ج ٦٩ ص ١٠٠

(٣) مستدرک الوسائل ج ١١ ص ٢٠٨

(٤) مستدرک الوسائل ج ١٧ ص ٢٦٢

موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن على عن
أبيه على بن الحسين عن أبيه الحسين بن على عليه السلام قال خطب أمير
المؤمنين عليه السلام الناس فى مسجد الكوفة فقال: الحمد لله الذى... قد
يئست من استنباط الاحاطة به طوامح العقول....^١

روايت (٢١٣)

حدثنا المفضل بن عمر... و أعجب منهم جميعا المعطلة الذين راموا
أن يدرك بالحس ما لا يدرك بالعقل فلما أعوزهم ذلك خرجوا إلى
الجهود والتكذيب فقالوا ولم لا يدرك بالعقل قيل لانه فوق مرتبة العقل
كما لا يدرك البصر ما هو فوق مرتبته فإنك لو رأيت حجرا يرتفع فى
الهواء علمت أن راميا رمى به فليس هذا العلم من قبل البصر بل من قبل
العقل لان العقل هو الذى يميزه فيعلم أن الحجر لا يذهب علوا من تلقاء
نفسه أ فلا ترى كيف وقف البصر على حده فلم يتجاوزه فكذلك
يقف العقل على حده من معرفة الخالق فلا يعدوه ولكن يعقله بعقل
أقر أن فيه نفسا و لم يعاينها و لم يدركها بحاسة من الحواس و على
حسب هذا أيضا نقول إن العقل يعرف الخالق من جهة توجب عليه
الاقرار و لا يعرفه بما يوجب له الاحاطة بصفته... فإن قالوا و لم يختلف

فيه قيل لهم لقصر الاوهام عن مدى عظمتها و تعديها أقدارها في طلب معرفته و أنها تروم الاحاطة به و هي تعجز عن ذلك و ما دونه فمن ذلك هذه الشمس... ففي اختلاف هذه الاقاويل منهم في الشمس دليل على أنهم لم يقفوا على الحقيقة من أمرها و إذا كانت هذه الشمس التي يقع عليها البصر و يدركها الحس قد عجزت العقول عن الوقوف على حقيقتها فكيف ما لطف عن الحس و استتر عن الوهم فإن قالوا و لم استتر قيل لهم لم يستتر بحيلة يخلص إليها كمن يحتجب عن الناس بالابواب و الستور و إنما معنى قولنا استتر أنه لطف عن مدى ما تبلغه الاوهام كما لطفت النفس و هي خلق من خلقه و ارتفعت عن إدراكها بالنظر فإن قالوا و لم لطف و تعالى عن ذلك علوا كبيرا كان ذلك خطأ من القول لانه لا يليق بالذى هو خالق كل شيء إلا أن يكون مبينا لكل شيء متعاليا عن كل شيء سبحانه و تعالى فإن قالوا كيف يعقل أن يكون مبينا لكل شيء متعاليا قيل لهم الحق الذى تطلب معرفته من الاشياء هو الاربعة أوجه فأولها أن ينظراً موجود هو أم ليس بموجود و الثانى أن يعرف ما هو فى ذاته و جوهره و الثالث أن يعرف كيف هو و ما صفته و الرابع أن يعلم لما ذا هو و لاية علة فليس من هذه الوجوه شيء يمكن المخلوق أن يعرفه من الخالق حق معرفته غير أنه موجود فقط فإذا قلنا كيف و ما هو فممتنع علم كنهه و كمال

المعرفة به وأما لما ذا هو فساقط فى صفة الخالق لانه جل ثناؤه علة كل شىء و ليس شىء بعله له... فإن قالوا فأنتم الان تصفون من قصور العلم عنه وصفا حتى كأنه غير معلوم قيل لهم هو كذلك من جهة إذا رام العقل معرفة كنهه والاحاطة به وهو من جهة أخرى أقرب من كل قريب إذا استدل عليه بالدلائل الشافية فهو من جهة كالواضح لا يخفى على أحد وهو من جهة كالغامض لا يدركه أحد وكذلك العقل أيضا ظاهر بشواهد و مستور بذاته....^١

روایت (٢١٤)

على بن محمد بن قتيبة النيسابورى قال قلت للفضل بن شاذان لما سمعت منه هذه العلل أخبرنى عن هذه العلل التى ذكرتها عن الاستنباط والاستخراج وهى من نتائج العقل أو هى مما سمعته ورويته فقال لى ما كنت لأعلم مراد الله تعالى بما فرض و لا مراد رسول الله ﷺ بما شرع و سن و لا أعلم ذلك من ذات نفسى بل سمعتها من مولائى أبى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام المرة بعد المرة والشىء بعد الشىء فجمعتها فقلت له فأحدث بها عنك عن الرضا عليه السلام قال نعم.^٢

روایت (٢١٥)

(١) بحار الأنوار ج ٣ ص ١٤٦

(٢) بحار الأنوار ج ٦ ص ٨٥

عن سهل بن زياد وإسحاق بن محمد وغيرهما رفعوه قال كان أمير المؤمنين عليه السلام جالسا بالكوفة بعد منصرفه من صفين إذ أقبل شيخ فجتا بين يديه ثم قال له يا أمير المؤمنين أخبرنا عن مسيرنا إلى أهل الشام أ بقضاء من الله وقدر فقال أمير المؤمنين عليه السلام ... وتظن أنه كان قضاء حتما وقدرًا لازما إنه لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والامر والنهي والزجر من الله وسقط معنى الوعد والوعيد فلم تكن لائمة للمذنب ولا محمدة للمحسن وكان المذنب أولى بالاحسان من المحسن وكان المحسن أولى بالعقوبة من المذنب تلك مقالة إخوان عبدة الاوثان وخصماء الرحمن وحزب الشيطان وقدرية هذه الامة و مجوسها إن الله تبارك وتعالى كلف تخييرا ونهى تحذيرا وأعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يملك مفوضا و لم يخلق السماوات والارض وما بينهما باطلا ولم يبعث النبيين مبشرين ومنذرين عبثا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار.^١

روایت (٢١٦)

عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما كلم رسول الله صلى الله عليه وآله العباد بكنه عقله قط وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنا معاشر الانبياء أمرنا

أن نكلم الناس على قدر عقولهم.^١

روایت (٢١٧)

عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال إنما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا.^٢

روایت (٢١٨)

و روى عنه عليه السلام أنه قال من اجتهد و أصاب فله حسنستان و من اجتهد و أخطأ فله حسنة.^٣

روایت (٢١٩)

سئل علي بن الحسين ع أي الأعمال أفضل عند الله عز و جل فقال ما من عمل بعد معرفة الله جل و عز و معرفة رسوله ص أفضل من بغض الدنيا و إن لذلك لشعبا كثيرة و للمعاصي شعبا فأول ما عصي الله به الكبر و هي معصية إبليس حين أبى و استكبر و كان من الكافرين و الحرص و هي معصية آدم و حواء حين قال الله عز و جل لهما- فكلا من حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فأخذا ما لا حاجة بهما إليه فدخل ذلك على ذريتهما إلى يوم القيامة و ذلك أن أكثر

(١) كافي ج ١ ص ٢٣

(٢) كافي ج ١ ص ١١

(٣) عوالي اللالی ج ٤ ص ٦٣

ما يطلب ابن آدم ما لا حاجة به إليه ثم الحسد وهي معصية ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله فتشعب من ذلك حب النساء وحب الدنيا وحب الرئاسة وحب الراحة وحب الكلام وحب العلو والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن كلهن في حب الدنيا فقال الأنبياء والعلماء بعد معرفة ذلك حب الدنيا رأس كل خطيئة والدنيا دنيا ان دنيا بلاغ ودنيا ملعونة.^١

روایت (۲۲۰)

أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام ... فَقَالَ عليه السلام بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَبَيْنَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مَنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَأَمَّا مَنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا قَالَ بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَ إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرِيحِ وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ وَبِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَالْمُصَانَعَاتِ وَعَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ وَأَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَرَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَأَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَعَرَفُوهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ

اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ
أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ
لِمَا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَلَا تَصْدِيقُهُ
فِي حِكَايَاتِهِ وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجَبَ عَلَيْهِمْ
النَّظَرُ بِنَفْسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ كَانَتْ دَلَائِلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ
تُخْفَى وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ وَ كَذَلِكَ عَوَامُّ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ
فُقَهَائِهِمُ الْفُسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ
الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ إِهْلَاكِ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ
مُسْتَحَقًّا وَ التَّرْفُفِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ
لِلْإِدْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ
مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفُسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ - فَأَمَّا مَنْ
كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا
لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا
جَمِيعُهُمْ فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فَسْقَةِ فُقَهَاءِ
الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا
يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ النَّبِيِّ لِدَلَالَةِ الْإِنِّ الْفُسْقَةِ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحْرِفُونَهُ بِأَسْرِهِ
لِجَهْلِهِمْ وَ يَصْعُقُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وُجُوْهٍهَا لِقَلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرِينَ
يَتَعَمَّدُونَ الْكَذِبَ عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادُهُمْ إِلَى نَارِ

جَهَنَّمَ وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ نُصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدَحِ فِينَا فَيَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ
عُلُومِنَا الصَّحِيحَةِ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا وَ يَنْتَقِصُونَ بِنَا عِنْدَ نَصَابِنَا ثُمَّ
يُضِيفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَ أَضْعَافَ أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ
بُرَاءٌ مِنْهَا فَيَقْبَلُهُ الْمُتَسَلِّمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا فَضَلُّوا وَ
أَضَلُّوا وَ هُمْ أَصْرُ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشٍ يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّغْنَةُ عَلَى
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ وَ هَؤُلَاءِ
عُلَمَاءُ السَّوَةِ النَّاصِبُونَ الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مُوَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ
يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنْ
قَصْدِ الْحَقِّ الْمُنْصِبِ لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْعَوَامِّ أَنَّهُ
لَا يُرِيدُ إِلَّا صَيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيِّهِ لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَسِّسِ الْكَافِرِ
وَ لَكِنَّهُ يَقِيضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ ثُمَّ يُوقِّعُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ
فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنُ الدُّنْيَا
وَ عَذَابُ الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص شَرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَّا
الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا الْمُسْتَمُونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا الْمُتَلَقُّونَ أُنْدَادَنَا بِالْقَابِنَا
يُضِلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِلْعَنِ مُسْتَحَقُّونَ وَ يَلْعَنُونَا وَ نَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ
مَعْمُورُونَ وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُتَقَرِّبِينَ عَلَيْنَا عَنْ صَلَوَاتِهِمْ
عَلَيْنَا مُسْتَعْنُونَ ثُمَّ قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أَمَّةِ
الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى قَالَ الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا قِيلَ وَ مَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ

بَعْدَ إِبْلِيسَ وَفِرْعَوْنَ وَنُفْرُودَ وَبَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ بِأَسْمَائِكُمْ وَبَعْدَ الْمُتَلَقِّينَ
بِالْقَابِكُمْ وَالْآخِذِينَ لَأْمَكِكُمْ وَالْمُتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ قَالَ
الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا هُمُ الْمُظْهَرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ الْكَانِمُونَ لِلْحَقَائِقِ وَفِيهِمْ
قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
الْآيَةُ ١.

۴۴۴ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ
يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ
الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (البقرة، ۸۵) ﴿

آیا به بخشی از کتاب [آسمانی] ایمان می آورید و به بخشی دیگر
کفر می ورزید؟ [حرام بودن جنگ و آواره کردن را مردود می
شمارید، و وجوب آزاد کردن هم کیشان را از اسارت قبول می
کنید!] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات
خدا] روا می دارند، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست، و روز
قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده می شوند، و خدا از
آنچه انجام می دهید، بی خبر نیست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ

وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ
سَبِيلًا (نساء/۱۵۰)

آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان عجل الله فرجه)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص‌زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه‌های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتباب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه‌ی نفر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام
- ۱۵. فاطمه سلام الله علیها به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند
- ۱۶. ماه در ماه، امام زمان عجل‌الله‌فرجه در ماه رمضان
- ۱۷. اسرار پنهان توطئه ازدواج
- ۱۸. مجموعه «روزنه‌ای به عبودیت فقیهانه» (۴ حلقه تا کنون)
- ۱۹. علی علیه السلام باید بماند جلد یکم
- ۲۰. علی علیه السلام باید بماند جلد دوم
- ۲۱. گذری بر تقلید (تلخیص شماره ۶)
- ۲۲. ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت
- ۲۳. طلبگی، دشوارترین ریاضت
- ۲۴. اولوا الامری بر تارک غدیر
- ۲۵. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الاول (تحقیق)
- ۲۶. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الثانی (تحقیق)
- ۲۷. نظرة على التقليد (ترجمه عربی شماره ۲۱)
- ۲۸. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد یکم
- ۲۹. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد دوم
- ۳۰. شاقول الأخباریة و الاصولیة (ترجمه عربی شماره ۴)
- ۳۱. آشتی با خرد چرا و چگونه؟